کتابخانهٔ
مجلس شورای
اسلامی
خطی
۱۷۴۰۰

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی

جمهوری اسلامی ایران

کتاب زبدة الحکم و دو رساله در سموماٮ

مؤلف دکتر پولاک و ...

مترجم

شمارهٔ قفسه ۱۷۴۰۰

شماره ثبت کتاب ۲۰۸۵۶۵

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی

جمهوری اسلامی ایران

کتاب زبدة الحکم و دو رساله در سموما[ت]

مؤلف دکتر پولاک و ...

مترجم

شمارهٔ قفسه ۱۷۴۰۰

شمارهٔ ثبت کتاب ۲۰۸۵۶۵

۱۷۴۰۰
۲۰۸۵۶۵

# زبده الحکمه

فخرزاد

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
تأسیس ۱۳۰۲ هجری شمسی



۱۷۴۰۰
۲۰۸۵۶۵

بسم الله الرحمن الرحیم

از ۹ مقالت

( فهرست کتاب چاپ اول دکتر پولاک نمساوی )

يعنى جوهر بادام تلخ

كه بونان دريميك تمت

— تمت فهرست الكتاب

بيد اقل الطلاب

عبد الرحيم بن محمد حقي

التبريزي عفى الله لهما

وغفر ذنوبهما

— [illegible]

( فهرست رساله عربيه في الهضم )

تمت فهرست الرسالة العربية

فهرست رسالهٔ فارسی در تریاقات سمومات

( تمت فهرست الکتاب - )

سید عبدالرحیم خان

[illegible]

سنه ۱۳۰۶



## بسم الله الرحمن الرحيم

بدانکه این رساله ایست وجیزه مصورت بحریت از تقریرات جناب دکتر حکیم
منتظم دکتر بولاک نمسادی معلم مدرسه دار الفنون حسب خاصه اعلیحضرت
سلطان السلاطین و خاقان الخواقین قهرمان الماء والطین شاهنشاه جمجاه
النصر لدین الله السلطان ناصر الدین شاه قاجار خلد الله ملکه که خانه
راد دولت ابد مدت همیون علی علیقلی ابن محمد اسمعیل خان حکیم مبارالیه
باشاره اولیای دولت جاوید و تمنای حکیم مذکور تحقیق و ترتیب داده
و آن مسمی است بزبدة الحکمه و مشتمل است بر یک مقدمه و دو جمله اما
مقدمه در تعریف طبیعت و اقسام او جمله اولی در تدابیر سته ضروریه
و قوه ما زجاذبه که عبارت از جرس و جرم صاعقه و تعریف الکتریسیته باشد
و قوه مقناطیس جمله ثانی در خواص ادویه و معتادی و شربت
و مسهل استعمال انها اما مقدمه در تعریف طبیعت و اقسام او
بدانکه علم طبیعی را که باصطلاح یونانیان فیزیک می نامند در لغت الحکمه را
گویند که طبیعت در اصطلاح حکما علمی است که بواسطه تشاجن زد



حفظ صحت ابدان خیلی فایده دارد مرض را زایل کنند و حکمای سابق او را منقسم نموده اند
به ترازیابی خاص که مختص است بر تدابیر سته ضروریه و قوه الکتریسیته و مقناطیسیه را
و به ترازیابی عام که مختص است که ما در تصحیح نمود بمرار از خواص ادویه و کیل
استعمال و معتاد و شربت و ماخذ ترکیب انها اما جمله اولی در تدابیر
مذکوره و مقصود از تشاخص ذکر شش اشیائی است که در حد اعتدال باعث
بقای حیوة انسانی و تکثیر و تغییر انها مورث نقصان و ما دلایت و این جمله
محتوی است بر شش فصل (فصل اول) در هوای محاور و ساختن
نور و ظلمت و حرارت و برودت (فصل ثانی) در نوم و یقظه (فصل ۳)
در ماکول و مشروب (فصل رابع) در حرکت و سکون (فصل خامس)
در حرکت و سکون نفسانی (فصل سادس) در تنفیذ و احتباس (فصل ۷)
در خواص و کیفیت الکتریسیته (فصل ۸) در خواص مقناطیس اما فصل اول
در هوای محاور و تاثیر نور و ظلمت و حرارت و برودت و در ماده سه فقرات
(فقره اولی) در هوای محاور (فقره ثانی) در نور و ظلمت (فقره ثالث)
در حرارت و برودت اما فقره اولی در هوای محیط بدان
که ازبرای بقای حیوة انسانی لازم و احتیاج او اسم است زیرا که ترویح دم
و استعداد او بدل اشتعال شدن ان پس از رفع احتراق بواسطه امتزاج اجزای

دخانیه عفنا وحرارت حادثه از حرکت شراین وعفونت ماکولات و مشروبات
حاصل شود بر واسطه تنفس وتنفس میت بر استنشاق هوا و جذب نسیم
ودفع هوای حار دخانی آناً فاناً ولکن هوای مروّح ومصفّی هم هوائی باشد
که در کیفیات چهارگانه یعنی حرارت و برودت و یبوست و رطوبت
قریب باعتدال باشد و بری از اهویه متصاعده از آنجا یعنی نیزارها
وگندابها وغدیرها وسایر جاهای متعفنه بوده زیرا که انواع هر یک از کیفیات
چهارگانه باعث عروض مرضی و یا دفع مرض دیگر است چنانکه ذکر میشود اما
هوای حار مضرّت صاحبان امزجه دموی و صفراوی و اشخاصی که ترشحات
بدنی ایشان چون عرق علاوه بر حالت طبیعی است و اکثر اوقات
مورث امراض کبدی و ذبول است چنانکه ساکنین خط استواء بلاد حاره
اکثره مبتلا بمرض کبد بوده و سیاه چهره و ضعیف الجثه باشند و نافع است
صاحبان نزله مزمن ریه و مفاصل مزمن و ریاح افرنجه و خنازیر و داء
فرنجی و امراض مثانه و امثال آن را ولکن هوای بارد مضرت مبتلی
عصبانی مزاجها و اکثر مورث امراض ریه و اوجاع مفاصل و ریاح
افرنجه و اقتباس الجره [illegible] است چنانکه اغلب اهالی امراض ساکنین
قطب شمال را افتد ولکن هوای یابس نافع است صاحبان اسهال





مزمن و دیابیطس و امثال آنرا ولکن هوای رطب باعث بعضی از اوجاع
ووجع مفاصل است ولکن هوائیکه مختلط بابخره متصاعده از آجام و بطائح
باشد علت تب نوائب مختلفه و سوء مزاجات و امراض سرسامات
ولکن اهویه عفنه چون هواهای متصاعده از مقابر و مزابل و ابخره
آن یعنی متغیر الطعم و هواهای جنگیها اکثر مورث عفونت دم و امراض عفونی
چون محرقه و مطبقه و امراض سریه چون وبا و طاعون شده ولکن هواهای
غلیظ چون هواهای بلدان و امکنه اجتماع خلق در اینجا بسیار مضرات
نا قهین و اشخاصی راکه عادی نباشند و مکولات صاحبان رفف الدم
و ستل و طپش قلب و ضیق النفس عصبانی را ولکن اهویه صاف
ولطیف چون هواهای جبال و ییلاقات و قرائی که در دامنه جبال
واقعند و اجتماع خلق در آنجا اقل میباشد نافع است ناقهین
و صاحبان مالیخولیا و نوائب مزمنه و امراض صدر و مسلولین مرض
خنازیر و دیابیطس که صاحبان امزجه لطیفه چون مکانهای
مرتفع که دوازده هزار قدم از سطح دریا دور باشد روند بواسطه
خفت ولطافت هوا ازنفث و کوش وله رعاف کنند ولکن
هوای متحرک و بسیار وزنده مضرت امراض چشم و ریه را

اما فقره ثانی در نور و ظلمت و در او دو بیان است بیان اول در تأثیر نور
و علل آن بیان ثانی در علل ظلمت و تأثیر او اما بیان اول در کیفیت
نور بدانکه روشنائی حاصل میشود از تابیدن اشعه شمس و قمر و بسیار
ستارگان منتشر در زمین و انعکاس آن و آن فیض دم و باعث نمو
و عمل او در نباتات ظهور کلی دارد چنانکه در عدم او فانی شده و نشو
نمی رساند و اوراق آنها خوب نشود بلکه بعضی نباتات چون گل
آفتاب گردان که موافق اشعه شمس حرکت کند و بعضی که از او مخفو
او گشته و از عدم او بهم رفته شوند و هم چنین است عمل روشنائی
در حیوانات که از فقدان آن پژمرده شوند و خون در بدن ایشان
سرفت بهم رساند و صاحب امراض چون خنازیر و امثال آن شوند
چنانکه در محبوسین و اکثر را و بعضی عمی و صداع دارا و در اکثر حاصل شود
و در بقدر طبیعی نافع است در رفع خون و صاحبان خنازیر و فقر الدم
و تمویش و وسواس و مالیخولیا و امثال آن   و اما بیان ثانی
در ظلمت بدانکه ظلمت حاصل شود از عدم اشیاء منوره و او باعث
امراضیکه بیان شد و ما و دیده سیاه اورا دائم
دائمیه او را علیل و صداع حسی که از تدابیر عدم روشنائی است



و سیمین بدانکه نیست صاحبان درجات عظیمه را انکشاف در مکان تاریک
و لکن از برای تغییر مسافت تأثیر اشعه شمس بر چشم علیلی چند مدرجات مختلفه
ثبت نموده درجه ترتیب داده اند چنانکه از برای اشخاصیکه اشیاء قریبه
از طبقه شبکیه مسافت بعیده نیکو نمی رسند بخلاف مسافه قریب که از خط
تقاطع طبقه قرنیه و کذلک اشعه اشیاء قریبه از طبقه شبکیه که مدرک
است عینک محدب اختراع نموده اند تا شعاع را از اشیاء بعیده و قریبه
در یک مرکز از چشم افکند و به یک نحو مدرک شود و محدب او بدرجه تنظیمی
باشد که علاوه بر حالت طبیعی است و بخلاف این عینک مقعر از برای
اشخاصیکه محدب قرنیه ایشان زیاد است قرار داده اند تا اشعه مرکز حقیقی
چشم که در تعدد طبقه شبکیه است و مدرک شود و از برای اشخاصی که چشم
ایشان زرقی الاصل است و اشعه را با الوان مختلفه دریابند در یک
عینک سبز رنگ تعبیه نموده اند تا اشعه را بیک رنگ احساس کنند -
و از الوان مختلفه ایشان چشم متأذی شود   و اما فقره ثالث
در حرارت و برودت و در او نیز دو بیان است بیان اول در حرارت
بیان ثانی در برودت   اما بیان اول در حرارت بدانکه حرارت
باعث حیات حیوانی و نباتی است که هر یک از نبات و حیوان را حرارت

غریزی جهة بقای حیوة و حفظ قوی و فعال و تغذیه و هضم غذا و حرارت
خارجی جهة نمو و حدوث اثمار در نباتات لازم است و زاید
از حد سبب استرخاء در اعضا و ضعف قوی و فعال است چنانکه اغلب
سکنین خط استوا و امکنه قریب بدو با نمو زیاد اعضا و ترقی و قبل
ناقص است ولکن ناقص از جهت فحبیت و ناتمامی نمو و ضعف عقل
رو ثبت مانند در سکنین قطبین که علت خلقت ایشان باعث قبح
قوای ایشان کم و عقل ایشان نقصان دارند ولکن حرارت طبیعی در بدن
هر فردی از انسان سی و دو درجه است و هرگاه حرارتی خارجه
بر حرارت افزوده شود طبیعت او را بعرق و بخار از مسامات دفع
کند تا همواره حرارت طبیعی بسی و دو درجه باقی ماند و اما اعمال
تاثیر حرارت خارجی در بدن چند چیز است اول آنکه ترشحات بیرا
چون عرق و غیره زیاد کند و رطوبات بدن را بدانها دفع کند
دویم آنکه عمل کبد و تولید صفرا را بیفزاید و بدین جهة است که سکنین
در بلدان حاره غلبه صفرا در مزاج اند و اکثر ایشان مبتلا بامراض کبدی
شوند ولکن حکماء حرارت را در چند موضع بکار داشته اول از برای
تحریک حرارت غریزی در بدن و غلیان خون داده دویم بجهة تسهیل ناخن





حرارت غریزی بعضو و منزله ساختن مهیان و ثوران خون در او سیم
جهة تفتیح ترشحات بدنی چون عرق و غیره و حصول نتیجه سبب احتباس
آنها غیر از حمیات و بثور چهارم جهة رفع تشنج و تمدد و تشنج حجم
جهة تسکین و تحلیل در اوجاع که سبب او انجماد دم در محل یا وقوف باشد
مثل درد اوجاع احشاء ششم جهة تحلیل و تنضیج مواد محتبسه در عضوی
هفتم جهة احداث حرارت در عضوی جهة جذب مواد و تنها ساختن
طبیعت را بدفع ماده مرضی از آن چنانچه در کی اما حرارت را تا حد نشنه
در امزجه دموی و غلیان خون در عضوی یا در جمیع اعضاء و در اندر بسما
و سیلان دم از استحصال ترشحات بدنی ایشان چون عرق و امثال آن
علاوه رطوبات طبیعی بود و اما استعمال حرارت را بانات آتش یا نفخه
چون کی یا اجرام رطبه و چون ضمه و بخورات و جلوس در ماء حار
و احتقان باان و یا بواسطه اجزاء و یا به چون کیسه ها بکار رود در زمانها
آتش یافته و در کتب جراحی بتفصیل مذکور است تا مستفات باعلت
رطب و یا ضمه انه و یا بخره مفاعله از او مکحن یا بآرزو رطب
و یا جلوس در ماء حار و یا احتقان بآن ولکن ضمه حاده را
قوت و رطوبت و حرارت بالفعلی ایشان است و تعامل شود از آنها در نبایکه

قوه باکه حرارت در طوبت را انها اکثر باشد چون شیر و تخم کتان -
ونان خشک و امثال انها و استعمال کنند جهت را جهت تحلیل و نضج
مواد متورمه و تسکین اوجاع سیما اوجاع خام و در حبس البول که سبب
او نضج مثانه باشد و اما کمادات را باید در موضع الم بکار برند و نفخ
که آتی را الم نماید کمدی که بالجزم از و متصاعد شود در الوقت عضوی
در روی او قرار داشته و در او را احاطه کنند بطوریکه بخره متصاعده
از ماء حار مذکور در عضو اثر کند پس توقف نمایند) و یا در جمیع اعضا
و بعضی را در حمامات مرعی دارند اعلم لذا که در حمام رو بسته
باشد که در او سنگهای بزرگ نایده و آب روی انها ریزند تا بخره
ناشی از شود و پس از ساعتی [illegible] دراو [illegible] که [illegible] رفته
و بدن را باعضوی [illegible] شدید نموده و با برف
نشسته حار جهانند و دیگر در استحمام حمامهای مصری و ایرانی مانند
که در انها بسیار [illegible] است که گرم نموده اند و استحمامات مذکوره را
نمایند در [illegible] و تشنجات و استرخاءات رعشه و [illegible]
و اما [illegible] حاره نافع است نزله مزمن ریه را و اما
آن [illegible] رطب نکوهست قولنج عصبی و ادرار مزمن بعده و [illegible]

شانه را



و حبس البول مثانه را و اما جلوس در ماء حار نکوهست جهت امراض مثانه
و مجرای بول و غده و [illegible] نکوهست استعمال با شویه یا دست شویه
جهت تسهیل ساختن دم اطراف و اما اختناق ماء حار را بکار برند
در [illegible] جهت تسکین وجع و ادرار طمث و در [illegible] جهت ادرار بواسیر و تسکین
اوجاع و اما [illegible] در [illegible] و [illegible] حرارت
و [illegible] جمع و [illegible] اجرام و ردع دم از اعضاء و [illegible]
ساختن او را با باطن سیما به قلب و دماغ چنانکه اکثر دیده شده است -
که برودت شدیده [illegible] موجب سکته شده است و [illegible] رسانده است
و نیز از خواص اوست که چون بعضوی تاثیر نمود و تبرید ساخت آن عضو را
حرارت غریزی آن عضو [illegible] شده و دیده شده است که حکما او را
بکار برند جهت رجعت دادن حرارت غریزی بعضوی قبل ازانکه [illegible]
و [illegible] آن را گویند که پس از تبرید [illegible] با [illegible] بواسطه [illegible]
یا دلک شدید رجعت دهند حرارت اصلیه را بیش از مقداری که اول بود
[illegible] بدین [illegible] یعنی [illegible] طبیعت و نیز استعمالات
[illegible] بالجمله [illegible] در چند موضع نفع داشته اند اول -
از برای تسکین و استرداد [illegible] که [illegible] باشد ثانی جهت تسکین اورام

در دماغ   ثالث جهة جلب خون عضو سرما برده   رابع ازبرای تسکین سیلان
دم   خامس بجهة تنبیه و توجه طبیعت مانند آنکه در غش صب ماء
بارد موجب انتعاش حرارت غریزی و توجه طبیعت است و در نهایت کیفیت
او شرف تأثیر جرح صاعقه و تخصیص است   سادس جهة تقویت
و انتعاش قوای عصبانی مانند کاوت حتی که سبب آن ضعف عصب باشد
یا اختر خانیکه سبب آن سستی عصب باشد   ولهذا آنچه از برودات بالفعل
استعمال شود یکی هوای بارد است که نافع است در محرقه و مطبقه و سایر
امراض حاده حاره   دیگر استحمام در ماء بارد و مانند آب رودخانه
و دریاست که حرارت اصلی او پانزده دقیقه درجه و بعد از آن حرارت -
غریزی است آن کمتر باشد و علامت که چون شخصی در او استحمام کند
اولا جمیع بدن وی لرزان گشته و حجم او کم شود و قشعریره عارض شود
و چون زمانی در او مکث نماید لون بدن بنفشی شود   و چون در آب
که خارج شود باندک حرارتی حرارت حرکت کند و ظاهر اعضا بغایت
گرم شود و بدینجهة است که کهرادرا در امراض وبائیه از نزدیک اطراف
نگاه دارند بدین نحو که علیل را در آب سرد اندازند و چون بدن -
وی سرد شد بیرون کش آورده و بتدریج مالش کنند تا حرارت اصلی

رجعت نموده



رجعت نموده و مرض دفع شود و اسهال در گرما زدن نیز استحمام ماء بارد نافع است
هیجان مالیخولیا و وسواس و تقویت بدن و قوی و جلد و کم کردن -
ذکاوت حس   و اما انصباب ماء بارد و آن را دو قوه است یکی تنبیه
طبیعت و انتعاش حرارت غریزی در بدن آن عضو و دیگر رسیدن عصب
آن عضو   و آن دو مطلب از دوام صلیه و بواسطه انتعاش حرارت غریزی -
نافع است اسهال رحم و ورم مزمن مفاصل که از ضربه و سقطه باشد و قرح مزمنه
و استرخاء مهبل و سعال مزمن و ضعف قوه باه و لقوه و غش و اشخاصی که
بانی چون مدار البنج و افیون خورده باشند یا از هوای ذغال گرفته باشند
و در چند علاج اولی قوه او قوی تر شود چون او را بدن را بواسطه استحمام
در حمام گرم و مسامات جلد را باز کنند و بعد صب ماء بارد نمایند
- تا تاثیر برودت سریع شود اما بواسطه تنقیه نافع است در او علاج اعصاب
چون عرق النساء و امثال آن هر آنچه صب ماء بارد دو گونه کنند نوعی آنکه
از مقعد علیل بطول تا قطور کشند نوعی دیگر آنکه لوله تعبیه کرده در فضای مهد
- مطول داشته و از منبع آب در لوله مذکور ریخته تا تقسیم فواره
از لوله با بد آمده و بموضع علت رسد و این قسم خیر را که در استرخاء مهبل و سعال
مزمن بکار برند   و لهذا خفقان ماء بارد را بکار برند بعضی اوقات



جهة سده و حبس سیلانی که از جهت با معالجه سفتیم باشد و جهت یبوست مزمنی
که سبب احتقان فضول و اشتغال باشد زیرا که بسم همین زهر سم قوی است
و ماسح ورف را استعمال نمایند جهت سده سیلان دم نیز در عضوی که مهال
بدی کرده باشند یا جراحتی که بر علاوه وارد آمده باشد و جهت تسکین
حدت اورام مخصوص درد اورام دماغ و غشیه او و مانیا و هذیانی که در حمیات
حاده که سبب ادهیان و سیلان ماده بدماغ بود و غایت لازم است
والکش [illegible] ورف جهة جذب دادن حرارت غریزی در عضو سرما زده —
و ربع ماده مورمه و وضع او به سینه در نفث الدم آخر [illegible] دوار استعمال
اندرکت که انها را در پارچه بجیده در موضع معلول ضماد کنند و نیز [illegible]
معیدان قطعه [illegible] جهت تسکین و [illegible] و [illegible] ضماد پارچه
مبرد در ماء [illegible] **فصل ثانی** در نوم و یقظه بدانکه —
خواب و بیداری لازمه تعیش انسانی بلکه حیوانات است زیرا که افعال و حرکات
صادره از انسان در حین حرکت بظهور رسد در بیداری و استراحت
طبیعت و توجه حرارت غریزی بباطن و اشتغال هضم و غاذیه تمام نشود
مگر بخواب پس لذا است هر حیوانی را زمان معتدی را در شبانه روز —
که مقدار [illegible] ربع آن البته بخوابد تا طبیعت آسوده مانده و افعال متعلقه

باطنه نیز کما ینبغی



نیز کما ینبغی بعمل آید و هر یک از این دو که فرط و تفریط باشد باعث علتهایی شود
چنانکه سبات مفرط باعث باز ماندن قوی است از افعال ظاهره و کثرت
زیادی میل ماده بدماغ که مقدمه سکته است و تدبیر آنچه در [illegible]
ماده و منصرف نمودن آن است از دماغ بدست و پا [illegible] یا ذریعه [illegible] ماده
و حار [illegible] باعث [illegible] و برسر [illegible] و حرکت و تفریح و سهر مفرط باعث
تحلیل قوای بدنی و شدت تهیج و ذبول و جنون و عاقبت سبب خرابی تشنجات
و از جمله تدابیر نافعه در او شنیدن صدای مقطعات چون حرکت آب
— و صدای بعضی آلات طرب بخصوص در سهر که سبب او جنون و امراض
— دماغی باشد و در بعضی حضرات و این از جمله تدابیر بسیار قدیم است چنانکه
— حضرت داود علی نبینا و آله و علیه السلام مالیخولیای سلطان شاؤل را
— باین [illegible] معالجه نمود و ایضاً مطالعه نمودن کتب و دیدن
اشیائیکه بر یک نهج حرکت می‌کنند چون حرکت خوشه گندم از نسیم —
و عدم روشنائی و سکوت نیز جالب و منوم‌اند (**فصل ثالث**)
در اکل و شرب بدانکه ضرورت اکل و شرب بدیهیه است که چون
ابدان حیوانی مؤلفه از اعضا و ارکانیکه از خون تولید شده‌اند و هر یک از آنها
دائم در نقصان و تحلیل‌اند احتیاج به غذائیکه بدل ما یتحلل و موجب نمو باشی

منهضم شود و چون غذا بدون آب نیست آب با هضم و نضج کامل گردد
باعضاء و عروق و مجاری شعریه نمیرسد پس محتاج به مشروبی چون آب و او
محتاج الیه است بالعرض زیرا که بالذات قابل تغذیه نیست که
بجهت ضرورت جزئی دیگر گرچه تفصیل ماکول و مشروب بسیار است لکن چون بنای
ما در این کتاب باختصار است در این فصل نیز مجملا بیان منهما و از مشهورات
بر دو بیان. بیان اول در جزئیکه بجهة تغذیه اعضا لازمست. و در غذای
مطلق. بیان ثانی در مشروبات. اما بیان اول در جزءهای غاذیه
بدانکه غذای هر فردی از افراد انسان و بعضی از حیوانات تا چندی پس از تولد
انهاست شیر و شیر مرکبست از جزء چندی که بجهة نمو و تغذیه بدن
لازمست مانند جلدوت و دلائت و چربیت و نمکیت و بعضی از املاح
چون ظروف (دهیاب) (و طباشیر) (و فسفور) و آهن و جزءهای مذکوره
و شیر هر حیوانی بقدر مخصوص میباشد و این حقیقت مقادیر جزءهای
مذکوره را ابدان منهضم نموده اند که ظرف تعیین هر فرد از هر یک از این
مذکوره تمتلی نموده و تجزیه کرده اجزاء او را بتحقیق یافته و ضبط نموده اند
و چون انسان را در ابتدای نمو و سن طفولیت اعضا مولفه از جزءهای مذکوره
پس از بیان زوایای ازشیر نیز تمیه و بدل ما یتحلل انها ممتنع و کار اغذیه است

که صاحب جزءهای



در صاحب جزءهای مذکوره باشد و باید دانست که جزءهای مذکوره را در کثرت تغذی
و سرعت و بطوء هضم اختلاف است چنانکه در ضمن فقرات آن بیان میشود
فقره اول در حلویات و آنچه در کیفیات قریب بدو چون صموغات و ربها
نباتی یعنی سریشم انها و نشاسته و مثال آن و اما حلویات بر دو گونه اند
یا قابل انعقاد ند چون شکر نی و عصیر چغندر و سیب زمینی که از انها قند و نبات
حاصل نمایند و یا قابل انعقاد نیستند چون رب سوس و امثال آن و شیرخشت
و مثال آن و همه اینها از انها کثیر الغذا و سریع الهضم و مسمن اند چنانکه غالب کارگران
کارخانهای قند ریزی فربه و سمین شوند و بعکس بسیار ملاحظه شده است
که صاحبان سوء هضم بواسطه دیر هضم شوند و مورث نفخ و جشاء حامض و ترشید
ساختن رطوبات معده وخرابی دندان گردند اما صموغ عربی و کتیرا
و سریشم ماهی و امثال آن نیز کثیر الغذا و سریع الهضم شوند و بدیهی است که اکثر انها را
در ما [illegible] بکار برده اند فقره ثانی در دسومات و آن مرکب بود از دو جزء
جزء غلیظ و صلب که شمع کافوری از ان حاصل کنند و جزء دیگر رقیق
و مایع که او را دهن زیتونی گویند و دسومات بالذات کثیر الغذا ولی
بطیء الهضم و مولد صفرا میباشد و در صاحبان سوء هضم صفرا انگیزند و باعث
جشای حامض و ازدیاد [illegible] می شوند و از تجارب کثیره چنین ظاهر شده که هضم

دسومات در کمه بارده چون علبه شود لهذا سریع الزوال حاره است چنانکه
مرز بیکنن قریب بحر بلبخه را دیده‌اند که بقدر نیم من روغن خورده -
تحلیل برده‌اند بدون عروض ضرری (فقره ثالث) در اینکه
دبیاض بیض وزرده حیوانی وکلوتین ولوم طعام که ذهاب جزء دو جنبه تبیر انه
وانها ر کیفیت تغذیه وهضم بدین نحو است که ایاف را قوه غذائیست
بسیار دکین در عضلات یافت شود و بیاض بیض چون نیم رشت باشد
سریع الهضم و سنبدف چون بسیار پخته یا در روغن برشته شود بغایت
بطئ الهضم و قلیل الغذا شود وزرده حیوانیز غذاهاست قلیل و سریع الهضم
واو عبارتست از اجزائی که پس از طبخ عضله دکر اجزاء حل دن بهم رسد واو را محمد
با ضافه مقوی دیگر چون سیر دکسب و بعضی ادویه دیگر طبخ داده مزه چرب
وکذارند سرد شود و منجمد شود اما ملح طعام جزو اعظا از برای تغذیه
بسیار لازم و قرارات بدنی را در دفع مهدت بخصوص در تولید صفرا
که رکن اعظم است و نیز دافع و مهلک دیدان معویست و بیا بدینست که چندی
مداومت با غذیه بی نمک باعث ضعف اعضاء و تمامی انهاست و اینک مدینا
سبب است که چون طبیعت در تولید صفرا محتاج است به هر کاه پس از چندی
ملح خارجی بقدر کفایت بدو نرسد لابد ملحرا که جزو اعضا شده است جذب نمیده





ومصرف خود رساند و بدین سبب اعضا را رخاوت و ضعف بهم رسد
بیان ثانی در غذای مطلق داو حیوانیست یا نباتی اما غذای حیوانی
نیکو و نافع است در بعضی مرضها و حصبان خنازیر قلت خون و استسقای
طبی سوء الهضم و ضعیفان و ناقهین و امثال انها لیکن مضرست در حمیات
کرمی و غلیان خون و سیلان دم و مستعدین سکته و صبیان لهرس وادرد کونه
قسمی لحم و قسمی البان اما لحومات هر چند نوع‌اند نوعی لحم انعام و نوعی لحم
طیور و نوعی لحم حیوانات بحری چون خرچنگ و ماهی و نوعی دیگر از جنس جرجره
ولا لحم انعام و از ان قبیلست کوشت کوسفند و کاو و بز و امثال ان و لا
کوشت کاو و کوسفند کثیر الغذا و مسمن است و بدین جهة است که ناقهند در بعضی
مرضهان و قلت خون و ضعف مزاج در رخاوت اعضا اما کوشت بره
دکوساله چون نارس و اعضای انان را طبعی نارسیت لهذا غذائیت کامل
از انها بظهور نرسد و فرط در انها مورث سوء الهضم است و بطی ترین جمیع لحوم
لحم خنزیر است و فرطها در سبب استعداد ند دیظار را و امراض معوی و کبدی
و بهترین انها دود زده است اما لحم طیور کثیر الغذاء و سریع الهضم
ترین انها کوشت جوجه تازه است که بغایت لذیذ کوشت انعام سریع الهضم تر است
و بدین جهة استعمال او در مرضی و ناقهین مفیدست و اما کوشتهای دو سرطان کوشت

ماهی را غذائیست بسیار قلیل و لطیف الهضم است و کثرت مورث تشنگی و موجب
ادرار و حموضه معده است و بدین سبب مضر بودن آن در صاحبان سوء هضم
ذکر شد سرطان را مشتهی بحری و رودی است و لطیف الهضم و فرحه‌او
مورث تشنگی و معده و قولنج و خلط رنجات است و اما لحوم حیوانات
حلزونیه چون ودع و ظلف الطیب و امثال اینها مقوی باه و ملینات لطیف الهضم
دار الخلدانه که هیچ نوع حیوانی ندارد نباتیست تقویت باه کنند و اما اغذیه
نباتیه گفته میشود و للذرت و موی و محرور مزاجان را و مستعدین سکته و مرض
عقب و نقرس را و به عکس مضرت بلغمی و خنازیر مزاجان و صاحبان
فتح و امثال اینها و ماکول از آنها یا حبوبات یا فواکه یا اصول یا غصنیات
یا اوراق صغیره یا ازهار یا قارچ یا دنبلان و اما حبوبات بعضی از آنها چون
گندم و جو و ارزن مستعمله جهت ترتیب دادن نان و وقت غلیان و جوش
برآمدن یعنی خمیر او تیغان شده باشد سریع الهضم است و مقوی ترین نانها نان
گندم و نان جو نفاخ و نان ارزن مورث سوء مزاج است و اما بعضی دیگر
چون نخود و عدس و لوبیا و امثال آن کثیر الغذاء و لطیف الهضم است.
و کثرت مورث تعدی معده و قولنج و اما جنس دیگر از حبوبات که بادام
باشد چون بادام و فندق و پسته و امثال آن کثرة مولد حب و غاضض و دیر هضم‌اند

و مضرند صاحبان



و مضرند صاحبان سوء هضم را و اما فواکه اغلب آنها قلیل الغذاء و لطیف الهضم‌اند
و کثرت آنها از قبیل هندوانه و خیار و خربزه و انجیر و توت مورث تولید
سوء هضم‌اند و انگور و مقوی ترین فواکه به و سیب است و اما از اقسام ماکول
سیب زمینی و کرنب و شلغم و چغندر است اما سیب زمینی چون برنج کثیر الغذاء
و سریع الهضم است چون بدون روغن پخته باشند و مضر است بلغمی و خنازیری
مزاجان را و اما کرنب سریع الهضم و متوسط الغذا است و اما چغندر و سیر حار
و مقوی باه است و دافع دیدان معوی و موجب لذا در محرورین و اطفال مضر
انها مضر است و اما مارچوبه که اسپرس نیز گویند سریع الهضم و مدر است و در ادرار
بوی مخصوص ظاهر میرسد و مصفی و منقی دم است و اما تیما چون اوراق آب کرفس
طبخ دهند نافع و لذیذ است از جنس کاهو و اسفناج و کلم و ریباس و امثال اینها
قلیل الغذاء و لطیف الهضم‌اند و از فرط بعضی از اینها چون ریباس حصاة مثانه
حاصل شود و اما از ازهار ماکوله گل و ازهار تاک و اما قارچ و دمبلان
و بعضی از اینها از سمومات و مخدرات قوی‌اند و تفصیل اینها در خاتمه کتاب
امراض مشروحاً بیان شده و کثیر لطیف الهضم و در صاحبان سوء هضم مضرند
و اما بعضی ادویه حارة مخصوصه چون سماق و دارچینی و زنجبیل و فلفل و خردل
که اکثر در اغذیه مخلوط کنند مهیج و حازند و مضرند در مواقع مستعدین سکته

دحمیات و دود از انها یعنی زنجبیل و فلفل نبات زده اند در نوبت سرخه
باب ثالث) در مشروبات و انها یا آب خالص یا چای یا قهوه
یا مطبوخ شوکلات یا فقاع و شراب یا عرق شراب و مثال اینها اما
آب محض دواء باعث ترقیق و انفاذ غذا و مصفی دم است و در شربت بنای
بغیر اینکه و آبی که در حمام و مطابخ باشد اکثر مورث تهیج و نوبت ... است
داء آتش و آنچه از چشمه ها باشد باعث استعداد با امراض عفونیات و اما چای
موقت در فرط اوباعث استعداد مزاج است با مرض عصبانی و حبس قلب
و خواب و قوه باه را کم کند و اما قهوه در بعضی از طبایع نفخ کند
و در بعضی یبوست دهد و در عقب خواب و قوه باه ... باید و اما شوکلات
که تخم کاکاو است از جنس قهوه است هر آنکه دمیت او کثر و مضر است
سوء هضم را و اما فقاع اگر چه از جمله شرور است لکن غذائیت کلی دارد
و اما بجهت حرارت مقوی معده است و هضم بیفزاید و در فرط او تولید بلغم کند و اما شراب
از جوی ... باید و مضر است در دموی مزاجان و مستعدین سکته و صاحبان
نقرس و اما شراب ... مقوی قوه هاضمه است و نافع است در بلغمی مزاجان
و ناقهین و در افراد قوه فالجیه بیش از سایر شرابهاست و در فرط او باعث
استعداد سکته و حمرت نفخ نوعی از جنون است که او را جنون خمری گویند

و اما عرق قلیلی



و اما عرق قلیلی از او مقوی معده و هاضم غذاست و در افراط و ادامه ضرر طبیعی دارد و باعث
نفخه او و سوء هضم است در وجود جنون خمری در او مورث ذبول است
فصل رابع) در حرکت و سکون بدانکه حرکت و سکون از ضروریات
بدن انسانیه که تقویت اعضا و امداد حرارت غریزی و تحلیل رطوبات
فضلیه اعضا و هضم غذا حاصل نشود مگر بواسطه حرکت و سکون حرارت غریزی
و آرام ماندن قوی و اعضا ... بواسطه سکون و ظاهر است که در اجتماع این
هر دو فعال باید ... اعتدال باشند بدان سبب که هر یک از این دو فعل
متضاد را در فرط و تفریط ضرورت است اگر چه صاحبان بعضی امراض را ... است
انها ... لازم علت خواهد بود چنانکه حرکت مضر است در حمیات و امراض
قلبی و مستعدین سکته بخصوص حرکات عنیفه قویه تا ناقهین و مورث ضعف
و ... مرض است و اما حرکات بر چهار گونه اند قسمی حرکت در کار بدنی
و ... روحانی قسمی سواری مطلق قسمی پیاده روی و قسمی ورزش اما حرکت
با کار بدنی و ... رفق تر یعنی تمام حرکات و مقوی ضعفا و هاضم غذاست
و اما سواری تا ناقهین را نافع و ... رفتن سوء هضم را مفید و تقوی ...
... مرض کبد و سپرز و اسهال و ... ریاحی ... که تدبیری نافع است
... نموده است و اما پیاده روی حرکت قوی و ... او ... و ... [illegible]

قوه هاضمه اقوی از سایر اقسام حرکات دیده شده است که بکار رود این
اورا در نفخه و سده کبد و سپرز و باب الکبد و سوء هضم و بواسیر و حبس
طمث تدبیری بسیار نافع دیگر دانسته‌اند و لاکن قسم دیگر از حرکات
که ورزش است و قوی‌تر از نوع دیگر و جامع منافع کثیره است بخصوص
شانه‌ها که بواسطه او صدر و ریه متسع شوند و مواد فضلیه که در اعضا باشند
تحلیل روند و او بهترین تدابیر است در ضعف مزاج و ورزشهای جنسیه و سوء هضم
و این نوع از حرکت مضر است در حمی که سکون نافع باشد و لاکن سکون
لازم است در منعقدین سکته و صاحبان مرض قلب و سل و در نقاهت کرخیه
ایشان تنبیه دو زیرا که صاحبان نقاهت بسیار را اوقات چند روزی
سکون باید تا قوه حرکت کردن بهم رسانند و از تجارب دیده شده که در مقاوله
به حرکت متصل چون چندی ساکن شوند صاحب امراض عظیمه گردند —
فصل خامس) در حرکت و سکون نفسانی باید دانست که قوه نفسانیه
قوه ایست موثر اعضا تنها دماغ و آلات هضم و قوه غاذیه مدبره را
چون متغیر نفس دلیلی که مراد و است باعضا و طریق تاثیر اینها مجهول است
لهذا حکمای فرنگی متفرقی کاملا باحوال او بهم نرسانده‌اند و لکن باوجود این
آثار تاثیر او در بدن بخصوص در اعضا مذکوره ظاهر است چنانکه —

در حالت غم و کینه



در حالت غم و کینه مفرط قوه نفسانیه موثر و مشام کرده ساکن و از فعل خود
باز مانده و این بواسطه سوء هضم عارض و اعضاء از تغذیه علی ما ینبغی باز میمانند
و بالعکس تفرج و نشاط که از مفرحات و مقویات و محرکات قوه
نفسانیه‌اند بواسطه انتعاش و تقویت و بعضی از امراض عظیمه این اعصار از قبیل
دیوس و مالیخولیا و امراض اعصاب نیما و جاع اینها و سوء هضم از تدبیر
یشود وراثت است و بدین واسطه است که صاحبان سوء هضم مرفین را اکثر تفرج و تجارت
در محافل منعشه و غذا خوردن در اشتهای اثر فرمایند بواسطه تحریک و تقویت
نفس به میل غذا اکثر هضم آن سهل شود و نیز از مشتهیات قوه نفسانیه است اینها
دیوس اند که بواسطه اینها حرکتی خفیف در دماغ بهم رسد و اینها مطلوب
نیستند مگر بعضی از اینها چون امید دادن بعلیل که بعضی اوقات تقویت
کلی در نفس موثر و ادرا در حرب با نمودن غالب ساخته و بدین واسطه
امراض رفع شوند و چون اعتقاد که در معتقد بودن معالج است در نزد علیل
اکثر امراض عظیمه منتهی به شفا شده‌اند بدون دخالت ادویه مقویه بکار برند
و نیز از این قبیل‌اند امراض عصبانی چون غش و عرق النساء مخوف بودن
مریض با اسباب دماغ تدبیری شود و غضب رفع مرض گردد و اما اخلاط
در محرکات نفسانی سبب استعداد بامراض دماغی چون مالیخولیا و دیوس است

و چون دلو برخیم دیده‌اند اگرچه در حد اعتدال واقع بهمین اثر رخنه دلالت افراط
در حرکات نفسانی اگرچه آفت کننده عمر نیست ولی لازم است که جهانی
او را شعور دقت نقصانی نداشت چنانکه در کثیر ریتا نیان ملاحظه
شده است واقعی انتهاحس را بخلاف حیوان شعور و دقت نقصانی عمر طولی
و اعضا قوی باشد والله اعلم فصل سادس در استفراغ و حبس
بدانکه وجه اضطرار سوی استفراغ و حبس آنست که چون مجموع غذا جزو اعضا
نمیشود بلکه در هر هضم فضله از آن باقی ماند پس طبیعت محتاج است باستفراغ
زیرا که هر گاه دفع نشود موجب تعفن دم و تسدید عروق و حمیات عفن
و نیز چون غذا را پس از رسیدن باعضا در آنها مکثی باید لهذا طبیعت
محتاج است بامساک از زمان منتهی در عضو تا غذا را پس از رسیدن باعضا
علی ما ینبغی جزو منعقد شود و چون هر یک از این دو قوه منحرفه و مختلف
باشند لهذا تفصیل آنها در ضمن ادویه در فصل فی لنجات مشروحات
بیان خواهد شد ان شاء الله فصل سابع در کیفیت الک زیت
و خواص او بدانکه الک زیت لفظی است مشتق از الکترن داده باصطلاح
یونانیان کاه ربا را گویند و چون این کیفیت که ذکر خواهد شد ماخوذ
از وست لهذا بدین جهة او را الک زیکها یا الک زیت نامیده‌اند یعنی قوه





کاه ربائیه و این کیفیت این قوه بایدیست که حکمای متقدم چنین یافته‌اند که چون
نفتی یا لک یا کاهربا را بپارچه صوف یا پشم مالند قوت در آنها بروز کند
که جذب اجسام صغار نماید و در مکان تاریک از آنها صاعقه بظهور رسد
و چون قدری بزرگ باشند و این هنگام از دست آن حرکتی مخصوص در بدن
پدید شود و پس از چندی از تجربه‌ها پیدا نموده‌اند که در اجسام زجاجیه نیز پس
از دلک قوی این قوه نیز بروز کند ولی بخلاف و ضد قوه اولی بدین نحو
که هر چه او را جذب نموده باشد این یکی دفع کند و از او رد کند
و بالعکس و پس از آنکه دو جنس الک زیک متضاد یعنی الکتریکهای کاه ربائی و الک
زیکهای زجاجی پیدا نمودند هر دو را چنین اختلاط کرده‌اند که حصول شیء عادی
ابیج نمی‌کنند مگر الک زیکهای هوا و از برای مولد این دو شیء چرخی از الک
زیک تعبیه نموده‌اند که برق او چون برق هوائی میتواند حیوانی را هلاک سازد
و چون چندی بر این منوال گذشت حکمای تا فریقی از تجارب بسیار پیدا نمودند
که همین قوه از مماس دو معدنی مختلف چون روی و مس بر خارج شود
و همین قوه را یافته‌اند در مفصلی که روی شغال طلیس کنند و در بعضی
از ماهیان مانند سمک الرعش که در بحر نهان است چنانکه تفصیل او را
حکیم اسحق غرنوتی چهار صد سال پس از هجرت در کتاب حفظ الصحه شروع داشته

اما این کیفیت چون که قوه‌ایست سریع النفوذ دارد حرکتی عظیم در بدن
آدم سه یا دو جیبی بیه بدر دیگه از صفره و قطعه برقی حاصل شود چنانچه دیده شده
که سه گاه جمعیت عظیمی به مسافت ده فرسنگ با سیم بسته و دو تنهای
یکدیگر را بالتصاق گیرند و در مفتول الکتریک یکی اولین شخص و دیگر
آخرین شخص بدست گیرد یکدفعه جمیع آن اشخاص را از تعلق نماید و باید
باشد که چون چرخ مذکور بزرگ قوی باشد مورث هلاک شود مانند هلاک
از صاعقه و هم از تأثیرات بخوده است که بعضی اجسام را تجزیه کند چنانچه
هرگاه دو مفتول الکتریک را در آب متصل سازند آب بدو هوا تجزیه
شده و همین علت است که در مطلّا سازی الکتریک می‌زنند بدین گونه لیس
از حلقوم طلا در جوهر شوره اسبابی را که خواهند مطلّا کنند در او
فرو برند و دو مفتول الکتریک بدو متصل سازند بواسطه بخوده طلا ملحق
بآن جسم شده و جوهر شوره تصفیه شود اما خواص او بدانکه حکماء اروپائی
الکتریسیته بخوده در امراض دو قسم چرخ اختراع نموده‌اند یکی را باسم
شیشه دیگر را قطعه‌های مختلف از مس و روی و صوف وا او را تعبیه
نموده‌اند اوله در استرخاء اعصاب شد در غشی و صمم سبب او استرخاء
اعصاب باشد در لقوه و فالج که شقی از بدن منقید باشد علی الخصوص

باطوله باشد



باطوله باشد و خدر بودن عضوی و در قطرب که تحمیل او را به اجتماع مقصد
کنند و میل دیگر را در دست عصبی دیمند و در حبس طمث که سبب متهایر
نبودن ماده با امتلاء باشد ثانی جهت تحلیل مواد که در عضوی صلب
شده باشد ثالث جهت منجمد ساختن خون در رگها الو را استعمال چنین
در ضعف امراض اعصاب و اوجاع مختلفه بدنی او را بدین نحو استعمال کنند
که الله سوزنهای چند که تند راچار اعماق عضو مؤوف فرو برند و بعد
دو مفتول الکتریک را بآنها متصل سازند از نیعقل منافع عظیمه حاصل نماید
و در این اوقات حکمای فرنگی نیز اینطور در بعضی الامراض چون عرق النسا
والوار سما و استرخاء عضلات و امثال آنها بکار داشته‌اند و نجات
تامه دیده‌اند (فصل ثانی) در مقناطیس و کیفیت او بدانکه مقناطیس که بیان
آهن رباست بعضی از معادن بالطبع یافت شود و او را معدنیست که آهن‌ها را
جذب نموده و بخود کشد و آهنها نیز میتوان بواسطه مقناطیس که آهنها
نمود بدین نحو که میلی از آهن برداشته و دو پارچه از آهنربا در دست گرفته
از نقطه وسط آن میل را از سمت چپ و دیگری را از سمت راست کشند
و عمل تکرار نمایند تا آهن را قوه مقناطیس برسد و هم آهن را میتوان بواسطه
الکتریک آهن ربا نمود و چون سیمی را در اطراف آهن بحلقات نهند و در تعظیم

او نیز دیده‌ام و باید دانست که هر یک آهن ربا را دو سر است که آن سر را
به سبب تعلق با قطبی موسوم به اسم آن قطب نموده‌اند چنانکه سمت
او شمالی و دیگری را سمت جنوبی نامند و تفصیل آن را در بیان مغناطیس
قطب‌نما در کتابهای طبیعیین باید دید و از خواص اوست که چون
صاحبان مزاج عصبانی او را در دست گیرند احساس کنند که هوای
سردی از دست ایشان تأثیر میکند و در بعضی اشخاص عصبی دیده که هر گاه
آهن ربا در نزد ایشان باشد خواب ایشان نخواهد برد و نیز در بعضی
اشخاص درد را تسکین داده و در بعضی بیفزاید و تسکین بعضی اشخاص
عصبی باشد که هر گاه آهن ربا بدن ایشان بمالند حسرت(?) بهم رسانند
و سوزش جزئی ظاهر شود و لکن حکماء آهن ربا را که بنه(?) بعضی از امراض
استعمال نمایند مانند درد دندان و درد گوش و ریاح اقربه(?) و لسوع(?)
و طپش قلب عصبانی و امثال آن و لکن در درد نقرس(?) در بعضی اشخاص هر گاه
سمت شمالی را به بدن معلول رسانند وجع شدید خواهد بود و از سمت
دیگر تسکین خواهد یافت و بالعکس است در بعضی دیگر و از برای ربو(?) بعضی تضیق
النفس عصبانی در صورتیکه بطور نوبه باشد آهن ربا علاج حسنی است
و دیدیم شخصی که دو پارچه از آهن ربا را به تخته نعل(?) تعبیه نموده دیگری را

به پشت علیل



بر پشت علیل گذارند که هر سه بسینه شخصی که سمت شمالی آهن ربا مقدم بر محاذی
باشد و سمت جنوبی آهن ربا بسیار در پشت است و صاحبان امراض عصبانی
با استعدادی بدو همراه داشتن آهن ربا نجابت(?) تدبیری نکوست و بعضی تأثیرات را
که حبس ظلمت داشته‌اند یا ظلمت ایشان بی قاعده باشد هر گاه آهن ربا را
به بدن ایشان بمالند فسخ کرده و حالت غریبی در ایشان بروز کند والله اعلم
ثانی در محل استعمال و خواص و مقادیر شربت ادویه و آن مشتمل بر شش
رکن است (رکن اول) در طریق یافتن ادویه (رکن ثانی) در کیفیت
ادویه و طریق تأثیر آنها (رکن ثالث) در ملاحظات احتیاطیه که در استعمال
ادویه باید مرعی شود (رکن رابع) در محال و مواضعیکه ادویه جات
مختلفه در آنها بکار برند و طریق بکار داشتن ادویه و ثنا فتن آنها

۲ دیگر آنها رکن خامس در طریق استعمال ادویه بنحو کلی رکن سادس) در طریق یافتن ادویه دستا فتن) صح

باید دانست که در یافتن بعضی از آنها پس از خلقت عالم غذای مردم منحصر بگیاهها
صحرا بود و از ثمار و اثر آنها نسبت بخود نیز حرص او نسبت باین اشخاص
میدادند که آنها نباتات غذای مطلق یا دوای مطلق غذائی دوائی یا دوای
غذائی و دوای سمی باسم مطلق است و تقریب هر چند از اول بعد
مخلوق بدین منوال پس از آن بعضی از راه تجارب چنین استنباط نمودند که ادویه
بشبه در اعضا اثر نماید مانند آنکه بیمورا(?) از ادویه قلبیه میشمرند بواسطه

ثابت است صدری که در درخت عنب و اسفنج [illegible] مغوص را از ادویه معاجه و از ادویه جلوی را
جهة رحم و ثعلب را منسوب به بیضه و نیز شباهه لون زعفران و حنظل و ... را
از ادویه کبدی محسوب داشته و واضح است که مغول جرب [illegible] ابدان [illegible] جهة
نه خیالات که حضرت باریتعالی جمیع نباتات را بجهة ازاله امراض خلق نموده باشد
بلکه بعضی حافظ صحت و معاون حیوة و بعضی مزیل مرض اند لهذا خواص نباتات را
[illegible] هر مرض داد و سم ازجمله مواد درست که دوائی از نباتات تهیه از بعضی
و اما چون [illegible] بنای خلق باین نحو گذشت طایفه دیگر از حکمای [illegible] شده
که نباتات را با حالات قوه ذائقه و شامه تشخیص میدادند مثلاً هر قسم که هرگاه
در طعم عفص و در شم معطر و در لمس خشن بوده گمان میکردند که این دوا قابض است
[illegible] را ولی این نیز خلاف عقل و درایت است چون بعضی از نباتات باشند
که در طعم انها اختلاف [illegible] کرده هرگاه صاحب طعم باشد نیز جایز بود که از سموم مهلکه بوده
اما ادویه که در [illegible] و سایر چیزها سبب [illegible] ازآن [illegible]
[illegible] باشند و دوائی [illegible] تجربه نموده [illegible] علم [illegible] که حال
[illegible] سهل و آسان است و لکن [illegible] اعتمادی نباشد زیرا که [illegible] خالق است
[illegible] ادویه مختلفه [illegible] اگرچه در نوع مشارکت داشته باشند مانند انکه
خیار و قثاء الحمار [illegible] مهلک [illegible] در نوع شابه و در [illegible] ولی در کیفیت



مختلفند بدین قسم که حنظل و قثاء الحمار سمی مهلک و خیار غذائی است نیکو
و بعکس نباتات که از اجناس مختلفه اند چون افیون [illegible] در کیفیت
شابه و در بدن انسان موثر [illegible] بود [illegible] اما بعد حکماء [illegible] را
تکمیل نموده از استعمال ادویه در حیوانات و مشاهده تاثیرات انها خواص بعضی را
یافته اند ولی [illegible] استعمال نموده اند و بعضی از حکمای بزرگ دوائی را
که در خاصیت او [illegible] بودند از برای معرفت انها اولا در مقدار قلیل در وجود خود
تجربه نموده و بتدریج او را در قدر یا تاثیر او در یافته اند ولیکن بسیاری از حکما [illegible] بعضی
که در [illegible] ان [illegible] تلف شده و نیز بعضی ادویه قویه را در حیوان [illegible]
حیوانات [illegible] اول بود چون حیوان جذام [illegible] فرنگی و امثال انها
استعمال نموده و در [illegible] مقصود [illegible] بعمل آمده چنانکه سیماب در درد فرنگی و [illegible]
جهة جذام و [illegible] و سرطان [illegible] نافع [illegible] و در [illegible] تجربه [illegible]
اما رکن ثانی در کیفیت ادویه و طریق تاثیر انها در ابدان [illegible]
در ابدان انسان یا بواسطه کمیت است در انها اما انهائیکه بواسطه کمیت موثر
در دفع امراض [illegible] بسیار کم [illegible] استعمال [illegible] از انها [illegible]
سیماب و گلوله سربی که در قولنج [illegible] استعمال نمایند یا بواسطه کیفیت
موثر باشند و دو گونه اند قسمی که کیفیت متضاده [illegible] با ماده مرضی [illegible] علم

کیمیا که علم تجزیه و ترکیب است عمل کنند چون استعمال حموضات در حصاة
مثانه که از املاح قلیائیه متولد شده باشند زیرا که بواسطه علم کیمیا
دانسته شده که حموضات رفع نموده با املاح قلیائیه ترکیب یافته واز انها
ملحی ثانوی بعمل آید که مسهل ببرد و هیچ قسم از انها حصاة مثانه بعمل نیاید
واز همین قبیله بسیاری از ادویه که ذکر خواهد شد واما بعضی دیگر
از ادویه انکه بکیفیت مخصوص یعنی بالخاصیه اثر کنند مانند تریاک در سببیه
سده دیافوریک وبذر البنج واملاح سیمابی وامثال انها که هریک بخاصیت خاص
در عضوی اثر کنند ودافع مرضی باشند وسبب این خصاص تا بحال
بر حکمای فرنگیه مجهول واین خصاص وحقیقت ان واضح نبوده واگرچه
طایفه از حکمای سابق تاثیر ادویه را بواسطه مزاج انها دانسته لکن دلیل انچه
نیز منافی رای حکمای مذکور است زیرا که بسیاری از ادویه هستند که هیچ نوع
اثر انها در کیفیت مزاج ظاهر نبود وحال انکه در عقب امراض نافع تر
مانند انکه اکثر ادویه یقینیه که هیچ نوع مزاج انها شناخته نشده مثل زیرک
در انها در فرایع منتظم گشته بلکه عمل ایشان بدین واسطه است که هر یک منافی
طبیعت ومنافی معده است وطبیعت چون خواهد از مضرات آن
رفع سازد لهذا قی عارض شود وفضلات مجتمعه در معده نیز بدین واسطه دفع شوند

واز این قبیل ادویه



واز این قبیل ادویه بسیار است و هرگاه گویند که چون حکمای فرنگیه را اعتقاد
بمزاج نیست پس چگونه ادویه را بمبرد و مسخن منقسم کرده اند جواب گوییم که مقصود
ایشان از ادویه مسخنه ادویه جاتی باشند که مهیج و باعث غلیان دم باشند
چون مشک و جند بیدستر و امثال انها و مقصود از مبردات ادویه جاتی باشند
که تسکین غلیان و رقت دم مصفی دم باشند و فرض میکنیم که اینها صنف ادویه را نیز
تاثیر بواسطه مزاج وحرارت و برودت انها باشد نیز دلیل کلی جهه بیان
ادویه نیست زیرا که اینها هیچ از ادویه اصلی یا بر خلاف ادویه لهذا در هیچ
حکم کلی بر جزو صادق نیاید والله اعلم و باید دانست که بعضی
از ادویه چون کافور و مشک و دهن و ریوند چینی وسرب و اتین وید
و جیوه و امثال انها را پس از شرب در خون یا بر ترشحات بدنی یا بعضی
از اعضا چون عضله وجلد وعظم بدون تغییر یافته اند چنانکه در دم کافور
و مشک وعنب الطیب وسرب و اتین و زیبق و در عرق دانقوزه وید وامثال
ان و در هوا عرق دکافور و در تر شتعور دانقوزه و کوکرد و پیاز و سیر وامثال
انها و در شیر زیبق و سنا مکی و افیون وید و در عرق کوکرد و زیبق و مشک
و در بول ... طرون شامی قلیابی قمی بوره قمی بورق و بریم و از اقسام عقاقات
نیل و رزناس و ریوند و عصاره ریوند و در زرد چوبه و از جمله عطریات

و دهن سقز و عرعر و فو و زعفران و مشک و جند بیدستر و افیون و امثال اینها
و از قبیل عنب الذئب و امثال آن و در عظم مخصوص روناس که مکرر دیده شده است
که پای حیوانات را آغشته و بسته اند و در بعضی روناس بدو جهته دلیل انکه
با او آغشته و بعد ضم انها را عظم او را باجسم قی شده یا لرزنه نامیده اند در جلد
کوکرد و نقره و در عضله و کبد و سیر زمس و سرب و سم الفار و امثال اینها

اما رکن ثالث در ملاحظات انچه که در استعمال ادویه باید ملحوظ داشت
و مشتمل بر شش مراعات است مراعات اول در ترکیب ادویه مراعات ثانی
در سن علیل مراعات ثالث در انواع یان از تذکیر و تانیث مراعات ۴
در خلق و کیف مریض مراعات خامس در بیان انکه مریض را
طلبیدن به معالج و اثر دوای مرکب اوست یا نه و تاثیر او در این
و فرنوع اشخاص بچه یا نو خواه بود مراعات سادس در ملاحظه طبایع
اشخاص متفاوته در قبول ادویه مختلفه اما مراعات اول باید دانست
که بعضی ادویه مانند افیون و غیره قوی گردند اگر تنها یکی شده باشند
و بعضی از ترکیب کردانیدن با دوای دیگر با اثره قدرت و قوت انها منضم در
شده و مقصود انکه بسیاری از انها با جمعیت است چون با جیوه گوگرد ترکیب یابند
جمعیت او زائل گردد مانند ... که بعد از ترکیب جیوه گوگرد

قسمی از املاح



قسمی از املاح حاصل کنند که بهیچ نوع سمیت ندارد و نیز گاهی در ترکیب دو دوا
عوض کیفیت ثالثی بوجود آید مانند انکه در امتزاج تریاک و ... دو ای جدید بود
با کیفیت معرقه و سم خاص مانند انکه از ترکیب سرتیال و خاک قلیا می
مرهمی مخصوص و قوی حاصل آید و سم بعضی ادویه در بعضی بلاد اثری نمایند
که در بلاد دیگر آن خاصیت از انها سرزده نشود مانند سم الفار که در بعضی بلاد
قاطع نوبه و در بعضی نه چنانست و سم بعضی ادویه را اگر بجای ... اینها
با جمعیت باشد که پس از تلف نمودن بدستان و شغل آمدن در انها سمیت
انها بر طرف شود و سم دیگر چنانست که پس از تلف نمودن بدستان اثر است
یافته و ادویه جنس اقوی از ادویه نباتات و بعد که هر دوائی را
وقت سینی باید اخذ نمود چنانکه بعضی را در کال و بعضی را در تر و بعضی را
در شکوفه و بعضی را در تخم و سم جنس عنب ادویه را خاصیت مختلف بود
و چون در یک نوبت بنوشند با آن مقدار را تقسیم نموده و در دفعات
در یک روز بنوشند مانند افیون که در شربت متعارف و در مقدار قسمت ... چون
همان مقدار را قلیل ... از آن را در یک روز در یک مدت مانند منضج محرق
بلغم است و چون ... از مقدار شربت آن را در یک روز ... بنوشانند

صرفی معمول است و مانند کلمات که در شربت تام مسهل و قی است و در بعد از منضجه
یعنی چون شربت اول را دیگر روز در سه یا چهار قسمت نموده بخورند منضجی
نافع و بیقاعده یا درست نمودن او باعث مجروح شدن لثه و خرابی
دندان است و از همین قرار است حساب ادویه     اما مرحلهٔ ثانی —
در ملاحظه سن علیل     هر چه منظور داشتن سن در استعمال ادویه نهایت
لازم است زیرا که بکار بردن بعضی ادویه چون تریاک و سم الفار
و سنگ جهنم و امثال آن را در اطفال به ندرت جایز دانسته‌اند بدان
سبب که تا باشد موجب هلاکت گردد و بعکس بعضی ادویه چون کلومل
و روغن کرچک و امثال آن در اطفال نکوتر بود و نجات در وجود آنها
نافع باشند و همچنین مقادیر شربت ادویه مختلف شود بحسب سال
چنانکه در سن طفولیت و کهولت باید مقادیر ادویه قلیل باشد از سن
شباب و وزن تام باید استعمال شود سه در سن رشد و اوزان ادویه را
در زمان نقاوت بدین نحو قرار داده‌اند که در سن وقوف بلوغ و در
یازده سالگی سه ربع و پنج سالگی دو ربع و یک ربع و نه ماهه یک خمس
و یک ماهه نیم یک عشر و در یازده روز ربع عشر     اما مرحلهٔ ثالث

در انواع علیل



در انواع علیل از ضعیف و بکر و تانیث هر چه اوزان ادویه در جنس اناث
باید اقل باشد و ملاحظه حال حاملت و حیض و شیر دادن اینها را باید نمود زیرا
که استعمال بعضی ادویه در این اوقات باعث حبس طمث یا سقط جنین یا مانع
تولید شیر است     اما مرحلهٔ رابع     در فن و عمل و پیشه علیل و امثال آن
باید دانست که مقدار ادویه در اشخاصی که مشغول شغل و قوای بدنیه باشند
چون حاملین و سرباز باید اکثر باشد از ساکنین و اعیان و لطیف المزاجان
و نیز مقدار ادویه کثیر شود در اشخاصی که عادت به خوردن آن دوا
داشته‌اند مانند مقادیر مسهلات و مقیئات و مخدرات نباتی
و بسیار نادر است که بسموم معدنی چون سم الفار و دارسکنه و امثال آن
میتوان عادت نمود و همچنین مقدار ادویه در بعضی امراض کثیر اندازد زیرا که حصر درست
لازم است زیرا که در وزن طبیعی اصلاً قسم موثر و واقع نشوند مانند آنکه در مرض
کزاز یا یک مثقال تریاک استعمال نموده‌اند و هیچ نوع ضرر نشده بلکه مفید فایده
و چنانکه کلمات طبیعت در حمیات نیکو و لطف یابد در هر چه علاوه در مقدار
طبیعی شربت استعمال کنند موجب ضرر نشود و اما اصناف بدین نحو
ملاحظه شده که در بعضی اصناف استعمال مسکرات بندی باعث سم قطع نمود     مانند سندیان
که مغموم مند خود را هلاک نمایند     اما مرحلهٔ خامس     در بیان

و تأثیر او در این دو نوع از اشخاص بچه نحو خواهد بوده به آنکه از محققه بودن بر معالج و دوای او تأثیر
صح

دیگر علیل را اطمینان بمعالج و دوای شرب است یا نه دیگر دو انقیاد قوی
به حدی که لب بوده که از استعمال چیزی بیفتاده تحقیق عظیم روی دهد بخلاف
چون طبیب در نزد علیل معتبر باشد. لابد بود که هر گاه دوای
نیکو و بسیار موقع استعمال نماید بهیچ قسم منفعتی از او بظهور رسد و در ذیق
قبیدات چون وحوف نمودن علیل از خوردن دوائی زیرا که بسیار
بود که از دوائی ضعیف عوارضات سمی بظهور رسد    امام حاجات عم
در ملاحظه طبایع اشخاص از حیثیت کراهت ذهن یا نیکو تصرف نمودن از ادویه
مختلفه چنانکه طبایع بعضی اشخاص چون اطفال کلهم را نیکو تصرف
نمایند و بهیچ قسم در اینها مورث ضرری نشوند و در بعضی مسهل قلیلی از آن
مورث ضرری عظیم شود و سم جنبات افیون در ذهن قبیدات
که طبیعت بعضی اشخاص بهیچوجه معتقد بقی نباشند و در اینها هر گاه
مقیی قوی استعمال نمایند ضرر کلی بظهور رسد    فصل اینها و اما
در بیان مواضعیکه ادویه جات مختلفه را در آن مواضع بکار برند و طریق بکار
داشتن ادویه در اینها بنحو کلی بدانکه محل استعمال ادویه در کل امراض
خارج از آن نیست که یا در جلد ظاهر است و یا در تجویفات باطنی که از اغشاء
فرطی پوشیده لذا و یا بندرت غشاء خارجی واورده اما در جلد



استعمال شود بدو جهة یکی آنکه تنها بظاهر جلد اثر کند چون استعمال ادویه که به
جهة ازاله ثولول و لحم زاید و قروحات خبیثه و بثورات ردیه چون
سالک و امثال آن دیگر آنکه از منافذ جلد فرو رفته و تا به تحت جلد
و یا بجمیع بدن رسد    و لما طریق استعمال ادویه در جلد یا بواسطه مالیدن
اکالدت و یا گذاردن به بخار گوگرد و بخار جیوه و تدهین ادویه و نبات
چون دهن سیاب بنجابی در دهن فرنجی که در اوراد از تجزیه بد وجوه
یافته لذا و یا بنحو طلا چنانکه گاه گاه از طلا به نمودن دوای دافع
میدان روی شکم کرم دفع شده است و یا بنحو ضماد و یکدفعه ذکر اینها
و از بابت آنکه دوا زودتر اثر نماید بجهة چون بشره مانع از نفوذ ادویه است
لهذا طریقه اختراع و اختیار کرده اند و او آنست که با علاج داغ
اول بشره را خارج سازند و بعد دوا را روی آن در زخم نمایند از این راه نفوذ
و اثر دوا اقوی گردد بخصوص در این نوع استعمال کنند جوهر تریاک
و جوهر ذرار اقی و عصاره بذر البنج و مانند امثال اینها و اما ادویه
که در غشاء مخاطی استعمال شود یا در ملتحمه یا در انف یا در فضای دهان
یا در مجرای استماعی یا در حلقوم یا در مری و امعاء مستقیم یا در مجرای بول و در مثانه
و در اناث در مهبل و رحم و لما طریق بکار داشتن ادویه در مواضع مذکوره

یا در استحمام در حمامیکه در آن بعضی ادویه حل را در آن حل نموده باشند و در اطفال بسیار دیده شده است که در او در اثر
صح

بدین نحو است که در چشم کودکان دو قیاس مختلفه بکار دارند و در رفع
نفخ‌ها و نفوقات کثیره استعمال نمایند و در فضای دهان -
استعمال ودر نیتوته مضمضه نمایند و بعضی اوقات طبیب او مجرای وسط
گوش است لوله از انف فرو برده و بواسطه لوله دوا در اینجا ریزند بدین جهت
در گوش دوای موضعی استعمال کنند و در حلقوم بازرقات بخارات و غرغره -
نفوذ کنند و یا بصورت بواسطه کشیدن قلیان مانند کوبر جوه و دمک
که بحلق میرسد و یا است ق بعضی ادویه نمایند چون نشت ق اثر بولفور که
و غرغره جهت بهبودی ساختن و دمری و امعا دوا را یا بواسطه نوشیدن
یا قبیدی استعمال نمایند تا دوا بمعده و امعا برسیده و از اینجا بواسطه عروق
جذابه منجذب و با خون بجمیع بدن رسد و استعمال دوا در امعاء مستقیم
یا بواسطه حقن یا بواسطه شیاف نمایند و عمل دوا در این موضع بسیار کند است
بلکه مقدار او نیز باید اکثر باشد مگر در صورتیکه مقصود جذب ماده -
از عالی یا سافل یا دفع عضلات معائی نباشد بلکه منظور منجذب
شدن دوا از مستقیم باشد که در این صورت مقدار دوا باید اکثر نموده
و نیز گاه گاه بصورت خونی کبوتر طوطی و یا ماکیان جهت امعاء مستقیم -
مختنق شده باشد حقنه نمایند تا بواسطه معاء مختنق تنه تحت کند

و باید دانست



و باید دانست که فرط در حقن و شیاف باعث استرخاء معاء مستقیم و لواسیر و حبس
شود و اما در مجرای بول طریق استعمال دوا بواسطه حقن تحمیذه ازرقات بخارات و امثال
اینها است و نیز گاهی قدر شود و ریختن آب گرم یا بعضی ادویه در مثانه بجهة توسعه
مثانه در عمل اخراج حصاة مثانه یا صمغ در رحم ان که کیسه تر بد فرو برده -
و از مجرای ان دوائیکه لازم است در مثانه ریزند و اما در مهبل نیز حقنات نمایند
جهة امراض رحم و مهبل مانند حقنات ناجمدست جهة لتلیین و بیع و حقنان با غ
- غار جهة اسقاط جنین و یا قطنگ و یا فرزجه بکار برند جهة نرفع شدن خراج
- رحم یا امثال ان و طریق استعمال ادویه در اغشیه زجاجیه بدین نحو است که گاهی
در فضای زجاجیه جهة احداث جراحتی جدیده دوا را در ادم مرتبه اینها بواسطه کشیدن جلاجل (که تر
خارجی داخل نمایند و استعمال بعضی ریختن رطوبت در غشاء زجاجی غلب در حقن
قید اما اجیه بکار برند و اما طریق استعمال دوا در اوردة بدین نحو است
که ورید را منشق نموده و دوا ثانیه را در او کنند مانند اینکه در اشخاصی که از قلت
خون مشرف بموت باشند از شخصی دیگر سالم اخذ نموده در اوردة زنند و بعضی
جراحان در رگ در سعدان بیماری قوی که کمتر اتفاق افتد در ورده ریخته لیکن بانیاز
فی عاجل شده و بشم ذبح گشته و ظاهر است که ریختن دوا باورده علی‌العظیم

و نظیر آن و تبخیر ابخار روند بر وجود آنکه نهایت نافع در آن باشند اکثر حکما
و طریق استعمال ادویه را بنحو کلی ادویه یا در باطن استعمال کنند مانند شربتها
و خفاشات و امثال آنها و یا در ظاهر چون ضماد و المکه و امثال آنها و بعضی
از آنها را یا مایع استعمال کنند یا غیر مایع اما مایع اقسام است اول دم کرده
و بدین نحو استعمال نمایند تا اثرات مقطره را از قبیل گل نعناع و بابونه و امثال
آن زیرا که از طبخ دادن عطر آنها تمام شود و کیفیت حادی در عطر آنهاست دوم
مطبوخ که ادویه را در آب طبخ داده و مقصود از این عمل آن است که بواسطه
طبخ کامل کیفیت دوا بواسطه آب جذب شود و در مطبوخ استعمال نمایند
مازو و پوست گشنه و امثال آنها و بعضی ادویه جهت افزودن قوت آنها
در شراب طبخ دهند مانند ریوند و جوهر کته و امثال آنها و کلام در بعضی
ادویه هر دو عمل را بکار برند بدین قسم که اول دوا را دم نموده و صاف کنند
پس از آن ثفل آن را مجدد طبخ داده و صاف کرده و صاف شده را با هم
علیحده نموده استعمال نمایند چنانکه بعضی اوقات عنبه و چینی را بکار دارند
سوم محلول که عصاره دوائی یا ادویه املاحیه را در آب یا الکل یا
یا شراب یا عرق جوشانده مانند محلول و امثال آن و جهت محلولات غیر

آب تقطر



آب تقطر و صاف لازم است زیرا که بعضی ادویه را چون در آب شکنند و امثال آن هرگاه
در آب غیر مقطر حل نمایند کیفیت کم شود بسا شود چهارم مشروب مخلوط و آن است
که بعضی ادویه حابس را با صمغ عربی یا زرده تخم مرغ مخلوط نمایند و بتدریج قطره قطره
آب بر آن بریزند تا یکی شود مانند ترکیب نمودن دهن البلوط با صمغ عربی -
پنجم شیره و آن دوائی است که ادویه حابس را که هم صاحب دهن و هم
صاحب صمغ باشند چون تخم کدو و امثال آن کوبیده و در آب شیره کشند
(ششم) آمیخته و آن بدین نحو باشد که ادویه جامد غیر محلوله را نرم کوبیده
و در جوف آب ریخته در وقت نوشیدن خوب بهم زده و بنوشند (هفتم)
نقیطه و آن است که ادویه تر را در قرع عرق جوشانده استعمال کنند و کلمه تقطیر
باصطلاح حکما مصطلح است که محلول در عرق را نیز تقطیر نامند چون تقطیر مر لبنی
و افیون و امثال آنها (هشتم) محلول در سرکه و شراب که در سرکه یا شراب بنهند

اگر باشد که دوا را بواسطه
قرع انبیق تقطیر نمایند ولی حال
نیز ما بین حکما مصطلح
صح

یا شراب مرسوم با آن دوا نامند مانند سرکه عنصل و شراب انتیمون در شراب
(نهم) در بعین و آنها بدین قسم باشند که ادویه را نرم کوبیده و مخلوط نموده
با عسل بسرشند (دهم) شربت و آن است که ادویه را با قند یا شکر
بقوام آورند مانند شربت بنفشه و امثال آنها و اما ادویه غیر مایع را اقسام است
(اول) سفوف و آن است که ادویه را نرم کوبیده یا با قند و صمغ مخلوط نموده استعمال کنند

مانند شیاف کحل و امثال آن  دویم حبوب و اقراص اینها بدین قسم باشند که ادویه را
کوبیده و با جزئی جسبنده چون رب سوس و صموغ که مجرب دوا باشند
ممزوج نموده حبها سازند و در وقت ضرورت بکار برند و یا آنکه ادویه
را پس از سحق با یکی از عطریات چون عطر نعناع و یا دیگر مثال اینها خمیر ساخته
قرصها نمایند مانند قرص نعناع و امثال آن از همین نوع قسمی که آنکه ادویه را
خوب مسحوق نموده طعم آن و خمیر اینها قندی نموده و با طفال خورانند سیم)
قیروطی و او بدین گونه است که ادویه را با موم و روغن داخل نموده بر عضو مالند
چهارم مرخیات  اینها نیز بهمین گونه است مگر آنکه قدری مایع تر (پنجم)
ضماد که دوا را با شیر یا روغن یا آب پخته بر عضو مبتلا ضماد کنند
ششم کماد  و او نیز بهمین نهج باشد اولا آنکه ادویه را در کیسه
کرم نموده و کماد نمایند و هفتم نطولات که ادویه را در آب یا مایعی
دیگر سائیده بر عضو طلا کنند  هشتم منضجات  و او آن باشد
که ادویه را با جمیع دسم ترکیب نمایند مانند مشمع صابون و امثال آن
نهم) سفوفات که ادویه صلبه را با موم و روغن ترکیب نموده جهت
خارج بر عضو گذارند چون مشمع زرد و امثال آن (اما رکن
سادس) در طریق تألیف ادویه و جهت استعمال و خواص ادویه مرکبه

هر یک از اینها



هر یک از اینها فرداً فرداً بدانکه رای حکماء در اقسام ادویه مختلف است چنانکه بعضی
اسامی را بترتیب تهجی در کتب ضبط نموده‌اند و خواص و قدر شربت هر یک را
در کتب اذکر کرده‌اند مانند آنکه در تحفه حکیم مؤمن و امثال آن و بعضی دیگر
از حکمای متقدمین چون ارسطو و سایر دیده‌اند که چندین ادویه را خواص تقریبی
شبیه است لهذا آنچه ادویه را تقسیم نموده ذکر کرده‌اند بدین نحو که اینها را
منقسم نموده به مدرات و مسهلات از بلغم و صفرا و سودا و مقیئات و معطسات
و منضجات و ملطفات و مدرات و مفتحات و قابضات و مسکنات و مغیرات
یعنی کاسر الریاح و مقویات دماغ و قلب و کبد و معده و منبهات و محرکات
او جاع و مسمومات و قاطعات سیلان و مانعات رعاف و سهال الدم
و مفرحات و مجیبات ادرار و قروح و اکالات و مخففات قروح و ادویه
خمیه ولی آنچه مابین حکماء متعهد و در اکثر کتب فرنگیه مضبوط است
که ادویه را بحسب خواص غالب منقسم نموده ذکر کرده‌اند لهذا ما نیز
انقسام ادویه را بحسب خواص غالب بیان نمائیم در نه باب باب اول
در مسهلات باب ثانی در مبردات باب ثالث در مقیئات و
ملطفات باب رابع در ادویه قیائیه که با جمیع حالات مدنی ترکیب شده
و املاح که بعمل آورند دیگر اینها مفتحات هستند باب خامس) در مقویات باب سادس)

در مقویات باب سابع در منفثات و محرکات باب ثامن در مجلدات
باب تاسع در مسقطات جنین اما باب اول در مستفرغات و کیفیت آن
بریک بیان و نه فصل اما بیان در تعریف مستفرغ و خواص و عموم کلی —
(فصل اول) در مقیئات (فصل دوم) در مسهلات (فصل سیم) در محرکات
بلغم (فصل چهارم) در مخرجات زرد (فصل پنجم) در مسقطات
(فصل ششم) در مدرات (فصل هفتم) در معرقات (فصل هشتم)
در مدرات طمث (فصل نهم) در مسهلات مخصوصه صفرا اما بیان
در تعریف مستفرغ و خواص او باید دانست که مقصود از مستفرغ ادویه جاتی
باشند که اشیاء موذیه را از بدن دفع سازند اعم از آنکه از مجری طبیعی
یا غیر آن باشد و یا از مسامات جلد و یا موضع دیگر بدن و حکما داخل ساخته اند
در موذیه شیء خارجی چون سموم که ببدن وارد شده باشد یا خلطی از اخلاط
بدن فاسد شده باشد به حدی که موذی طبیعت باشد و طبیعت دفع آن نتواند
چون ماده طمث و بول که حبس شده باشد یا طفلی که مرده یا مشیمه
کاذبه که در بعضی از کیفیات بدن بود یا جنین که بار گذاردن او در رحم
باعث هلاکت حامله یا مورث ضرر کلی بود و نیز از خواص مستفرغات
تقلیل دم و تسکین از خواص آنهاست که چون رطوبات ظاهره را اخراج و دفع سازند —

طبیعت قوی شده



طبیعت قوی شده و جذب رطوبات فاسده از اعماق اعضا نموده داخل خون —
ساخته و از مجاری طبیعی چون مثانه و امعاء آن دفع سازد و نیز غالب ادویه
مستفرغه را کیفیت آنست که مواد را از اعضای اعالی بجانب اسافل مایل سازند اما
فصل اول در مقیئات مراد از ادویه مقیئه ادویه جاتی باشند که از راه
ایشان حرکت دودی معده برعکس شود تا نتیجه که بجای آنکه مواد از مجرای امعاء
منجذب شوند تهوعی مخصوص با خلاف یعنی شروع عارض شود
چنانچه مس و روی را تهوع بسیار لاحق گردد و قی از آنها زود عارض گردد بخلاف
انتیمون که تهوع او بسیار و گاهی مدتی طول کشد که بواسطه او قی عارض شود —
و یا آنکه استفراغ عارض گشته و بجای دهان بیرون آید در حین تهوع نبض
صغیر و غیر منتظم گردد با آنکه رنگ لب و دور اطراف و اطراف اعضا
رسیدن بزاق و در توقف قی عارض شده و مافی معده از مجری خارج شود و لب
باشد که بواسطه منضغط شدن عرق صغیر در حلق مجرای مزموع آلوده و مخلوط
خون باشد و چون قی عارض شد نبض سریع و متحمل گردد و حرارت بدن
بیفزاید و عرق خارج شود و پس از انقضای قی نبض لین شده عرق کار گردد
و از آنجا بیکه ما بین معده و ریه بواسطه اشتراک در عصب نامیهی کلاب است لهذا
ظاهر است که چون در مجرای ریه بلغم و یا غشیه کاذبه یا شیء خارج جمع شود

مانند آنکه در معده استعمال مقیئی حرکتی دارد و هر سببی که رفع آن با قی خود کند
و نیز چون حب که ذکر یافت از استعمال مقیئی حرکتی در جمیع اعضا هم رسد
و جذب رطوبات و مواد از آنها شود لهذا از نتایج اوست که ترشحات
بدنی بیفزاید تا تغییر مانند آنها را و ادرار را تعدیل کند چنانچه استعمال مقیئی
ادرار و لم و اکاس مقیه را دفع کرده است و اما حکماء استعمال مقیئی را
نافع دانسته اند در چند موضع اول از برای تنقیه معده و تخمه اعظم آنرا که استلاذ
از ماکولات جمعا اعظم یا مثال آن باشد دوم جهت دفع سموم در وقتیکه
سم از معده گذشته باشد اعظم از آنکه سم از معدنی یا حیوانی یا نباتی باشد
سیم در حمیات بخصوص حمای نوبه که ساعتی قبل از روز نوبه مقیئی استعمال کنند
و در وقت نوبه نوع عارض شده و اضطراب در اعصاب هم رسیده مانع
از روز مرض شود و همچنین در حمی صفراوی و حمی حمره و حمی بلغمی که سبب
سرما خورده گی باشد و حمیات عفونی که مقیئی مانع از روز
مرض شود چهارم جهت تنقیه مجاری ریه از بلغم یا خلط عکارت که در آن
جمع شده باشد و بدین سبب است که مقیئی از دواء مخصوص است در
جهت دفع خناق و کارت متولد در حلقوم و در سیاه سرفه و نزله مزمن
ریه و ذات الریه در حالتیکه مریض را قوه تنحنح و دفع نمودن بلغم منعقده





ادرار و بدین سبب او استعمال نمایند جهت تسکین درد اعضا و تسکین ادرار
غدد و بدین سبب او استعمال نمایند در تسکین ماهیچه که در آنها حدث است
و اما حکماء استعمال مقیئی را جایز ندانسته اند در چند موضع اول در صورتیکه
نبات یا ناچار باشند اول حوامل و حالت طمث زیرا که دیده شده است
که جنین منقطع شده یا حیض طمث عارض گشته دویم در شقدید یکه ورم اعضای
قلب و دماغ و حجاب المنحویا فتق و انوریسما زیرا که ممکن باشد که لوله
حرکت عنیف از تو سکته عارض شود یا فتاق و همچنین در سولیتی که بیم منصدع شدن
نطعه از ریه و حرکت مریض است سیم در ضعفا و ناقهین و صاحبان ضعف
معده و تعصب اشخاصی که بهیچ وجه قی کردن را نتوانند و اما انها —
و اما طریق استعمال او و مقیه کلیه آنست که یک شربت را در دو قسمت نموده
قسمت اول بنوشند هر گاه تا ربع ساعت قی عارض شد تنها و الا
قسمت دیگر بنوشند و از برای سهل شدن به قی آب ولرم فنجانی آب گرم
بنوشند یا لهاة را دغدغه کنند و غول قی علاوه بر بند تطویب
شود و شده کرد از برای شدت قی فنجانی چای هم بکشند و هرگاه شد
نشود دو سه دانه زالو رقم معده استعمال نمایند یا چند قطره آب
جوش روی او بریزند تا شد قی شود اما بیان منقی در خواص بعد

دفعتاً دیر رس است و مثل استعمال ادویه حارّه مقیّئه فرداً فرداً مذکوره ادویه
مقیّئه بسیار است انچه میان حکماء فرنگیه متداول است و معروف و مشهور است
که چهار از آن قوی و کثیر الاستعمال و سه دیگر ضعیف و قلیل الاستعمال اند
اما ان سه دیگر عبارت از) زنج نعفیم (و سرب عفص است) اما ان چهار
که بیشتر متداول است امتیق و ابکا و سولفات دوزنک و سولفات
ودکمیرست اما امتیق وان دوائیست معدنی مرکب است از دو جزو
یکی امتیق و دیگری از زنگ طرطیر و طریق صنعت او آنست که بگیرند جنسی
امیون یعنی امیون ملکلس و زنگ طرطیر صاف چهار درم و شش درم
اب بر روی او ریخته در ظرف چینی تا عرق بگذارند و پس از آن تا ربع یا ثلث
اورا طبخ داده و زنج ... دی آب متقطر را اضافه کنند و با قیمی کاغذ
اورا تصفیه نمایند و بعد از صاف شدن در حرارتی آب را تصعید کنند
تا ملحی بورتی در ته ظرف راسب شود و کیفیت طبیعی او آنست که بلکان
بورتی در هوای گرم کدر و سفید شود با طعمی نه انجمد ... با ...
محلول در آب و از امتزاج با جوهر قلقیات چون جوهر مارد ... او
تجزیه شود اما خواص طبیعی او آنست که از ادویه سمیه است و مقدار زیاد او
مهلک است چون اکسیر است اورا و در کیفیت ... نمایند تعقیب ...





با قوه سمی است و در رقّ دم و مثل صلابات اورام و چون کسر است اورا
بچند قسمت نموده در یک روز بدفعات بنوشند مخرج بلغم و معرّق
نیکو است و اما حکماء از استعمال نمایند اوّل جهة تهدی معده در صورتیکه
اسهال نیز مطلوب شود دویم بجهة رفع نوبه بخصوص چون با کنه کنه
ترکیب نمایند سیم جهة رفع و اخراج بلغم کثیر یا غشیه کاذبه که در حلق و ریه
مجتمع شده باشند چهارم جهة گزاز در رقّ دم و تحلیل صلابات و نضج اورام
بخصوص اورام جنب وریه و مفاصل و اعضای غددی چون بیضه و ثدی
و امثال ان و خفقان او جهة اغما عروسکته و آخنه و غشی اندر ... مقدار شربت
او از برای قی از یک نخود تا پنج گندم است و از برای تحلیل و نضج بمقدار
منقعه تا دو نخود از برای عرق آوردن بمقدار منقعه تا دو گندم است —
اما طریق استعمال او بدین نحو است که از برای قی و اسهال یک نخود اورا
در حل قبلی آب یکم نموده نصفی از آن را بنوشند تا ربع یا ثلث صبر کنند
هرگاه قی حاصل شد فبها و الا نصف دیگر را بنوشند و از برای اخراج بلغم
و نضج کاهی و تحلیل اورام بدین نحو است که یک نخود اورا تا دو نخود در قدحی
مطبوخ نعنعه و نعلی حل نموده و بعد از ۳ ساعت هر ساعتی یک فنجان از قوه
خوری از آن بنوشند تا تمام شود و هرگاه با امراض مذکوره استعدادی با ...

هشت قطره لقطر افیون بدو بیفزایند ــ واما از برای تعریق نیم گندم الی یک گندم
اورا داخل سه سیر آب دم کرده یا در حبّ جوبیه یا کل عصاره حل نموده وبطوریکه
ذکر یافت در یک شبانه روز بین نمایند ــ واما از برای نوبه باعتباریکه
از برای قی لازم است ساعتی قبل از روز نوبه بین نمایند وبا کنه مخلوط نموده
بطوریکه ذکر خواهد شد استعمال فرمایند

اما ترکیبات ونسخه جات ــ افیون جهت نوبه گیرند جوهر کنه که
افیون مخلوط نموده وشش قسمت ساخته هر ساعتی قسمتی از او را بخورند نسخه
دیگر که اغلب در دواخانها موجود ومشهور است شراب افیون گیرند
شراب افیونی درم ۲ دهم شراب حل نموده در وقت ضرورت بکار برند
نیم مثقال اورا در اطفال نسخه دیگر جهت خفقان در غشاء وسکته دافع ــ
وغش گیرند آب جاف افیون قی [illegible] نمایند اما
ابحاث کوانا دولات [illegible] که [illegible] دنیا
مرآورند [illegible] بقدر قلم [illegible] که چون [illegible]
تسبیح بیکدیگر متصل ودر جوف او چون رشته تسبیح [illegible] سفید
که آن بندها [illegible] جوهر [illegible] کننده
معلوم باید که [illegible] باب [illegible] ودر [illegible] استعمال نمایند

اما خواص



اما خواص طبی او آنست که بمقدار یک سرب او بقیئی شکو ودر مقدار مفتته
مخرج بلغم است ــ واما حکماء او را استعمال نمایند اول جهت قی در صورتیکه اسهال
مطلوب نباشد بلکه مضر باشد مانند در مسلولین دویم جهت اخراج بلغم مخصوصه درسینه
بخصوص چون با افیون مرکب نمایند سیم جهت سوء هضم وتشنج معده ــ
که از ادویه مخصوصه است در اسهال مزمن ودر دنطاریا چهارم جهت سیلان
دم از رحم بعد از وضع حمل ــ واما قدر شربت جهت قی از هشت الی ده نخود است
ودر مقدار مفتته چون سفوف استعمال نمایند از یک گندم الی دو گندم وچون
دم کرده بکار برند از هشت گندم تا ده گندم ــ واما طریق استعمال او
بدین نحو است که چون از برای مریض قی استعمال کنند کمتر است اورا
سفوف نمایند وبتدریج او قیچانی آب گرم بنوشند تا آنکه اورا
در آب گرم حل نموده بدستور افیون بید نمایند وچون در مقدار مفتته ــ
بخواهند بکار برند یک عشر مقدار شربت اورا در سه سیر آب دم نموده
پس از صاف شدن شربتی شراب بدو افزوده در یک روز در ده
قسمت بید کنند

اما ترکیبات ونسخه جات نسخه جهت اخراج بلغم از ریه گیرند بکیا ــ
در سه سیر آب دو ثلث دم نموده پس از صاف شدن نمک بوره در ربّ سوس

ضمانه نموده در دوازده ساعت بدستوریکه ذکر یافت صرف کنند نسخهٔ جهة
سیاه سرفهٔ اطفال بگیرند انگم در یک سیر آب دم نموده وصاف کرده
عصارهٔ بنفشه بلغم صمغ عربی رب السوس ضمانه نموده در دو روز
بدفعات میل نمایند نسخهٔ جهة منقص اعصاب معده بگیرند الکل ریوند چینی
بالعاب بهدانه ۲۱ حب نمایند روزی سه حب از او میل نمایند نسخهٔ
جهة طمث قبض حب طمث بگیرند الکل دارچینی دم نموده وصاف کرده
هر ربع ساعتی قاشق چای میل کنند نسخهٔ جهة تشنج معده الکل جند بیدستر
با رب السوس بقدر کفایت ۲۰ حب نموده در هر دو ساعت یک حب
میل نمایند    سلفات دوزنک    طبیعت معدنی

که از زردی محلول در بوته کوکرد بهم رسد و طریق صنعت او آن است که قدری
براده آهن روی در ظرفی ریخته و تیزاب جوهر کوکرد را در آن داخل کنند که از غلیان
بیفتد پس از آن صاف نموده بر روی آتش مدام گذارند تا آب تبخیر
شده نمکی بلورین در ته ظرف باقی بود و او طبیعت نفاق
محلول در آب که چون چندی در هوا بماند سفید شبیه بغبار شود اما
خواص طبی او معرفت نیکو که تهوع از او بسیار کم بهم رسد در روز قی عارض شود
و دوای مخصوص است از سموم نباتی قبل از آنکه اثر سم ببدن رسیده باشد

زیرا که روزی قی



زیرا که روزی قی آورد بدون اسهال و نیز دوای نکوئیست در خناق بمقدار
قمحه جهة رفع تشنج و اطبای حکماء سرفه را از او کم استعمال کنند بجهة
رفع سموم و خناق ولی در خارج کثر او را در بعضی امراض مانند
حرقة البول بخصوص در حرقة البول زنان و رمد چشم و امراضیکه پس
از رمد چشم باقیمانده باشد و جهة سدر عانی که زیاده از اندازه باشد
بسیار استعمال کنند و بغایت نکوئیست و اما قدر شربت او از نیمش
تا هشت گندم است الی دوازده گندم و بمقدار قمحه تا چهار گندم
در یک روز استعمال او برای قی بدین نحو است که یک شربت او را
در یک فنجان آب نیم گرم حل کنند و نیمی از او را بنوشند تا ربع ساعت
اگر قی عارض شد فبها و الا نیم دیگر را میل نمایند از برای خناق
بدین نحو است که ۲ مثقال از او را در نیم سیر آب دم نموده وصاف
نموده بعد از آن از دو الی چهار گندم از سولفات دوزنک در او
ریخته و حل نموده در یک روز بطور سابق حل کنند
اما ترکیبات و نسخه جات او نسخهٔ جهة رمد چشم بگیرند کلاب
با آب مقطر سلفات دوزنک صمغ عربی با لعاب بهدانه مقطر افیون
مخلوط نموده صبح و عصر چشم را بشویند نسخهٔ جهة حرقة البول

زنان مازو آب طبخ داده پس انتصاف نمودن سلفات دو رنگ
اضافه نموده روزی سه نوبت هر نوبت یک فنجان ازو در مهبل احتقان
نمایند یا پنبه را با آن آلوده فرزجه کنند و بهمین نحو فنجان حقنه نمود
در مجری بول مردان    اما سولفات دو کیوره که کات کبود گویند
دوائی است معدنی مرکب است از مس و جوهر گوگرد و طریق صنعت او
آنست که براده مس را در جوهر گوگرد حل نمایند و بعد از آن در آتش ملایم رطوبت
او را تصعید کنند املاح کبود رنگ در ته ظرف منعقد گردد و این داخل است
کبود و خوش رنگ محلول در آب با طعم عفص که اکثر بالطبع در معادن یافت شود
و مصنوعی او را اکثر درست کنند اما خواص طبی او سمی است مهلک و معنی
یکو دو نخود قی بهترین دواهای نافع است در صرع و تشنج اما حکماء
سرد با او را بکثرت استعمال نمایند که در هر حقنه کرده و از قلیل بسیار استعمال نمایند
جهت [illegible] جرب مرض چشم و سالک و [illegible] قروحات خبیثه داخل
زخمهای زائده و در جراحات زائده و در جراحات عمیقه و قدر شربت
او جهت قی از یک نخود تا دو نخود است و در تقطیر منعقده از زاج خالص روزی دو
در آب حل نموده و چند روز مداومت فرمایند و در [illegible] جرب
مرض چشم قطعه از او برداشته بدانها [illegible] بمالند و بهمین قسم جهت سالک





نماید و درازاله لحوم زائده و جهت سالک    اما اسارون بیخ نباتی است
از جنس [illegible] که در اماکن رطبه یافت شود و بعضی گفته است بر [illegible]    داهیه و امراض [illegible] معطل سکونات ۲
در ربیع [illegible] و بدانند بارکی گفته [illegible] و خواص او قیه است به بجای استعمال
نمایند سر در جائیکه [illegible] موجود نباشد و قدر شربت او از دو نخود تا یک
مثقال است    اما زنجفیل بیخ نباتی است که در اکثر جنگلها بهم رسد
و معروف و بشد [illegible] و خوش رنگ معطر دارد و اما خواص طبی او
نفعی است بسیار ضعیف و بندرت استعمال شود و کل او مسهل بلغم [illegible]
[illegible] است که صنوبر شربتی که از او ترتیب دهند اما قدر شربت از بیخ او
دو درهم است تا [illegible] از گل او تا هشت مثقال دم نموده استعمال فرمایند
و از شربت او تا دوازده مثقال صنعت شربت زنجفیل زنجفیل ده سیر
یکصد [illegible] آب [illegible] ریخته و یک شب بخیسانند پس از آن به قدر دو ساعت
دم نموده و صاف کرده دو سیر قند در آن داخل نموده بجوشانند تا بقوام آید
پس [illegible] در وقت ضرورت بکار برند و این شربت [illegible] اغلب
[illegible] بلغم قویه ترکیب نموده استعمال نمایند    اما شربت عفصت
تفصیل آن در بیان عفص در مدرات بیان خواهد شد
فصل ثانی    در بیان مسهلات مشتمل بر دو بیان بیان اول در تعریف

و خواص مسهل کلّیه  بیان ثانی در بیان مسهلات و تفصیل آنها فرداً فرد
اما بیان اول  بدانکه ادویه جات مسهله ادویه جاتی باشند
که از شرب آن حرکت دودی معده و امعاء سریع‌تر شده و باعث
صفرا با امعاء بیشتر گردد تا اخلاط و مواد مجتمعه در معده و امعاء با اسهال
رفع شوند  اما خواص ادویه مسهله کلیةً آنست که رفع تهیّج معده و امعاء
کنند و جذب مواد ردیه از باطن اعضا نمایند و بعضی از آنها ترقیق
و تصفیه خون کنند و برخی تنقیح دماغ و کاسیر نمایند  اما محل استعمال
ادویه مسهله  اول برای تهیّج امعاء و امعائیکه عقب از تهیّج امعاء
باز در شکار یا  دوم آنکه در حمّیات و غلیان و غلظة خون  سیم در امراض
دماغی و اعضاء عالیه بخصوص در امراض چشم که اسهال  چهارم جهة جذب رطوبات
[illegible] تصفیه در اعضا چون استسقی و مثال آن  پنجم در جراحات که باعث
ردّ و التیام [illegible] آنهاست  و اما محلّی که استعمال مسهلات قویه را جایز
ندانسته‌اند که رفع التهاب در صورتیکه ناچار باشند اول در مسموین
که نباتی مخدرات و مهلک  سیم در ضعفا و حوامل زیرا که اسباب
که تعب جنین باشد  اما بیان ثالث در ادویه مسهله فرداً فرد بدانکه
مسهلات بر سه قسم است قسمی لیّن و رقیق چون شیرخشت و قسم دیگر

مبرد و مصفّی دم



مبرد و مصفّی دم چون املاح و قسم خیر خیار و قسمی چون حنظل و امثال آن اما
لیّنات از آنجمله شیرخشت و ترنجبین و من و قلوس و تمرهندی
و آلوی بخارا و امثال آنها  اما شیرخشت ترنجبین نباتی است مشهور شیرخشت
که در عقب اکنه بهم میرسد طعمش حلو و لونش سفید اما بکدورت که میل
برقی و مبرد است و اما اکثر مرکب با سایر لیّنات مبرد استعمال نمایند
و بسیار ملیّن نافع است در اطفال محرور المزاج و اما قدر شربت از دو مثقال
تا دوازده مثقال است  (اما ترنجبین) و من ترنجبین شیرخشت [illegible] طریق
استعمال او و قدر شربت او نیز چنانست که در شیرخشت ذکر یافت
اما تمرهندی  دوا مشهور درختی است شبیه به درخت ابریشم با طعم حامض
که در بلدان حاره بخصوص در شمال هندوستان و امثال آنها یافت می‌شود
با قوه ملیّنه و مبرد و حکما او را استعمال کنند با ترنجبین جهة تلیین امعاء
و نضج و تفتیح سده کبد و از برای تبرید و ترقیق دم و اما قدر شربت
از ده تا سی نزده درهم است و اما طریق استعمال او بدین طریق است
که از برای نضج و تفتیح سده کبد شش مثقال او را با ده سیر آب [illegible]
طبخ دهند تا نیم [illegible] شود و سه روزه با نبات و شیرخشت [illegible]
نمایند و از برای تبرید و تلطیف دم او را طبخ داده صبحها ناشتا میل نمایند

آمفلوس    ثمر درختی است طویل شبیه به نی از جنس ثمر کراز دخنی مانند
درخت ابریشم به عمل آید و خواص او شبیه به خواص ثمرات دیلا اینا -
و دار و یه مستعمل است و مسهلی رفیق و نیکو است و در اطفال اغلب نیکو است
قدر شربت او از شش درم تا ده درم است و در اطفال به الی چهار درم است
و اما طریق استعمال او آنست که اکثر با گل سرخ و ترنجبین و شیرخشت طبخ داده
استعمال نمایند    (اما روغن کرچک)    داود می‌گوید که است تخم از درخت بانی
که مشهور به کرچک است از جنس فرفیون که میوه بزرگی با قلعه‌ها با جهت
قولیت به نحوی که ده دانه او مورث اسهال و درد پیچ و هلاکت است
و چون او را تقشیر نمایند سمیّت او تمام شود زیرا که سمیّت در قشر او است و نیز
کم قوت و نرم شود بواسطه طبخ دادن به نحوی که بعضی در چین و لیوان
به جای روغن در غذاها او را بکار برند و طریق صنعت او آنست که دانه‌ها
قشر او را کرفته و بعد در دو سه روز او را مکرر طبخ دهند و روغن او را جدا نموده
استعمال کنند و فوق ترتیب او آنست که با نمکه و بدون حرارت او را نیز [illegible]
از اوغنش خارج شود اما خواص او آنست که مسهلی نیکو و در اکثر امراض [illegible] خاص
حیوانات داد و صلاح اعما نماید و حکماء او را استعمال نمایند در چند موضع -
اول در امراض امعاء بخصوص در قولنج [illegible] و قولنج [illegible] دوم در امراض [illegible]

دنبق درصورتیکه



دنبق درصورتیکه محتاج باشند به مسهلی تیم در امراض صفاق که پس از وضع حمل باشد
و در بواسیر و اخراج سقطه و چهارم جهة رفع کرم در امراض کبد اما قدر
شربت او از ده تا سی و دو مثقال است و طریق استعمال او آنست که با
کلک [illegible] نمایند بعضی که در باب کلک ذکر خواهد شد و صبح را روغن را
استعمال نمایند و از رای تنقیه دافعه پس از شربت قدری قهوه بنوشانند -
ورم پستان کبیره    اما سهادت سرده    و اینها املاحی باشند
که از ترکیب نمودن املاح قلیایه با جوهر کوگرد یا نمک طرطیه حاصل می‌شود
با طعمی تلخ و عفص دار خواص اینها است جذب رطوبات در امعاء غالب
اثر اینها پیش در امعاء سافله است و در رحم و امعاء مستقیم به هیچ وجه تأثیری
نمی‌باشد و بخصوص تولید شری اکر کنه و تفتیح و تنقیح مواد کبدی کنند.
و حکماء اینها را استعمال نمایند در حمیات و در موضعیکه غلیان دم باشد
بتسکین طمث و بواسیر بود زیرا که باعث افزودن انها نمی‌شود و هم در [illegible]
و سطح سهادت مخصوصه [illegible] در جواهر [illegible] قسمی از آنها در نمک فرنگی
مخصوص کویند در دولت [illegible] در بو[illegible] که اسب او عفونت مردابی
باشد دیگر اینها را استعمال با شیرخشت و ترنجبین ترکیب کنند -
و اما تمام املاح مذکوره زیرا که قرار است نمک طرطیه خالص با قلیه -

نمک طرطیر را طرطرون نامی نمک قلیاب با جوهر گوگرد نمک طرطرون
با جوهر گوگرد نمک طباشیر با جوهر گوگرد اما طرطیر خالص ملحی است
که در ته ظرف آبغوره یا شراب بهم رسد با طعم ترش و مرکب است
از دو جزء جوهر لیمو و یک جزء قلیاب و او را بطور مسهل کمتر استعمال کنند
و کمتر بجای مسهل ادرار آورد اما قدر شربت او جهت اسهال نیم اوقیه است (درم)
و جهت تبریه تا دو درم و اما طریق استعمال او بدین نحو است که جهت تبریه
بتصفیه دو یا سه مثقال نمک را در یکمثقال آب طبخ داده و پس از نیم ساعت
سه مثقال نمک طرطیر و قدر شربت از نمک مذکور فرموده در یک روز
بجای آب بیمار دهند جهت نضج مواد و نفخ و سه کیلو سه مثقال او را
با شیر تازه اضافه نموده در یک روز بنوشند و همین نهج تا یکماه
مداومت نمایند اما نمک طرطیر قلیاب ملحی است سریع الحل طرطرات و [illegible]
در آب و خالص مرکب از قلیاب و طرطیر با جزء متساوی و کیفیت
او آنست که دو سیر طرطیر را در یک من آب حل کرده و سه سیر [illegible] دو سیر
قلیاب دیگر آب حل نموده و پس از آن صاف نموده و محلول را بر روی یکدیگر
بریزند [illegible] قلیاب بدرنیخانه [illegible] غلیان و جوشش بهم رسانند
یکی از آنها و محلول منعقد می شود که مسهل مذکور است و خواص او مانند خواص

کلی املاح مذکورات



کلی املاح مذکورات که ذکر یافت و قدر شربت او از نیم تا نیم درم است
اما نمک طرطیر با طرطرون ملحی است مرکب از دو جزء طرطیر با طرطرون طرطرات و [illegible]
و یک جزء قلیاب است صفت و خواص او نیز مانند ملح مذکور است و اینکه
جهت نیست دوای جوش معروف که ذکر خواهد شد و قدر شربت آن
ملح از نیم تا نیم مثقال است اما نمک قلیاب با جوهر گوگرد (سلفات دوسود)
نمکی است مرکب از جوهر گوگرد و قلیاب صفت او کمتر جوهر گوگرد و هر قدر
که کم باشد و برای بقدر قلیاب تنها نمایند که همه گاه کاغذ قرمز
در او زنند تغییر در لون بهم رسد و از این ترکیب ملح مذکور بوجود آید و او
نمکی است شبیه نمک فرنگی و بعوض او را جهت تبرید استعمال کنند
نمک نطرون با جوهر گوگرد ملحی است مرکب از نطرون و جوهر (سلفات دوسود نمک فرنگی)
گوگرد و او نمک فرنگی مشهور و مستعمل از سایر املاح مذکوره است.
و این ملح اکثر در جنبه ها بالطبع یافت شود و بسیار نیکو است در تنقیه و تبرید
کبد و قدر شربت او از ده تا دوازده مثقال است و طریق استعمال او
آنست که جهت اسهال آوردن با بسیار کمی یا نیز غیبت ترکیب نمایند
و جهت نوبه دو مثقال او را در آب حل نموده مداومت نمایند ساعتی پیش
از نوبه میل نمایند رافع نوبه است و جهت سده کبد روزی دو مثقال او را در آب

حل کرده مداومت نمایند و یکنوبت جهت تنقیه و نضج شده کند و قدر شربت
و طریق استعمال آن نیز مانند نمک طبرزد است     اما نمک طبرزد
با جوهر کوکرد این ضعیف و خواص مانند نمک مذکور است الا آنکه بسیار سلفات دوسود
قلیاب با طباشیر مرکب کنند و این نمک دست کردن یعنی ضعیف
زیاد رنجاس است     و دیگر نمک فرنگی که در ایران استعمال نمایند هندی و هم
مرکب است     اما مسهلات حاره مسهلاتی باشند قوی
مهیج که از شرب آنها حرکت و غلیان خون در بدن زیاده شده
و نبض سریع شده میل خون به امعاء مستعلی شود و نیز از خواص آنهاست
جذب رطوبات و ادرار طمث و بواسیر و بعضی از آنها معرق اند بکبد ـ
و معده و این نوع مسهلات را حکما معمول دارند در جهت مرض اول
در استسقای که ضعیف مزاج کسی باشد دوم جهت سقاط ایران سیم در استسقا
جهت جذب رطوبات     چهارم در امراض دماغ که بخواهند ماده را از وی
منصرف کنند بخصوص در صرع و چون این مسهلات از قبیل ریوند چینی
و صبر زرد و سقمونیا و حنظل و قثاء الحمار و امثال آنها میباشند
اما ریوند چینی     بیخ نباتاتیست از جنس ریباس از ختای چین می آورند
و بهترین او آنست که خارج او زرد و باطن او منقط به نقطهای سرخ و سبز

دیگر ریوند مسکویت



ریوند مسکویت که بواسطه تجار از چین به روس آورده شود اما خواص او اگرچه
مسهل است بطیئی الاجابه و لیکن مقوی معده و امعاء و کبد است
و او را استعمال کنند اول در امراضی چون محتاج شوند باستعمال مسهلات
دوم در سوء الهضمی که سبب او ضعف معده و کبد باشد سیم در رجحان
خنازیر و جراحات     اما قدر شربت جوف اندازه او از نیم مثقال تا یک مثقال است
و چون خواهند مداومت کنند روزی دو نخود اما طریق استعمال او
آنست که یا بطور سفوف یا به طور حب کرده و صاف کرده بنوشند
و یا آنکه قدری از او در دهان گرفته مضغ نموده آب او را فرو برند و ثفل او را
خارج کنند و مداومت این قسم خیلی اسباب سکونت در ضعف سوء الهضم
ـ اما ترکیبات و نسخه جات او
نسخه حب ریوند جهت سوء الهضم و تقویت معده بگیرند ریوند صبر زرد
مرکی صابون حلب جوهر نعناع حب سازند بقدر نخودی روزی
چهار حب بخورند     اما ترکیبات دیگر که اکثر اوقات در دواخانها
بسازند ترکیب تقطیر ریوند بگیرند ریوند     در ده سیر عرق ـ
دو هفته ریخته چهارده روز بگذارند بعد فشرده صاف کرده محفوظ دارند
و در وقت ضرورت جهت تقویت معده تا دو درم و از برای اسهال =

تا دوازده کرّت بکار برند ترکیب دیگر بگیرند ریوند چینی ۲۰ درم صبر لوس ۶ درم
زعفران ۳۰ درم در ده سیر عرق ریخته بعد از چهارده روز داده صاف
نموده به قدر دو درم در امراض کبد و رحم استعمال کنند صفت تقطیر
ریوند با صبر بگیرند ریوند ۱۲ درم صبر زرد ۶ درم ... ۵ درم در ده سیر عرق ریخته
پس از چهارده روز صاف کرده بجهت تقویت معده و کبد دو درم
استعمال نمایند و از شش الی هشت درم مسهل قوی است تقطیر ریوند
با خطمی بگیرند ریوند چینی ۱۲ درم خطمی ۱۴ درم عرق ده سیر مدتی بطور باتیق در کوزه
هضم به مثقال او را بعد از غذا میل نمایند ترکیب شراب ریوند
بگیرند ریوند ۴ درم سلیخه ۲ درم عرق خوب ۴۰ درم در کهنه دیگ در شراب
قابض قوی ریخته بعد از مضی مدت یک روز صاف نموده از چهار
الی هشت درم در تقویت معده بکار دارند ترکیب ریوند با دارچینی
بگیرند ریوند ۳ درم آب ۵ درم و در شانزده درم عرق دارچینی ریخته و حفظ
نموده در وقت ضرورت از هشت الی دوازده درم استعمال نمایند
اما حب [illegible] و او نیز نباتی است از جنس بلوط تقطیر ابهای ارمنیت
نیکه دیگر بیاورند با چیس تخم ... او بود و باطن او اسم ... 
و از عوارض او است که مسهل قوی بد شکل میباشد و ... نیز





در تب موده داده استعمال کنند اول جهت تقویت طبع دویم جهت اسقاط دیدان
سیم در امراض دماغی مثل در امراض ام الصبیان و استسقای دماغ و قوت ضعف ادوار
عود میباشد اما قدر شربت او از چهار الی شش نخود است و طریق استعمال
او بدین نحو است که در امراض دماغ وغیره از پنج نخود او را با کنه الکهل ترکیب
نموده در کیفیه صرف کنند یا چهار نخود او را با شش نخود طرطیر مخلوط نموده
بکار برند و حکمای انگلیسیه حب را با طرطیر مقیم نمایند که حب بیست و چهار
درم و طرطیر زنجبیل دو درم در دواخانهها بکار داشته در وقت ضرورت
الی یکدرم به مریض خورانند داراسنا برگ درختی است .
از جنس نخود که در بلاد حاره یافت شود و بهترین او مکی است و گل او
شبیه است به پروانه و او را استعمال کنند جهت تنقیه معده و امعاء و تقویت ...
و اکثر مرکب با معنی ... که ترکیب نموده چون ترنجبین و کاسنی و نمک
فرنگی استعمال نمایند و مفرد استعمال است و قدر شربت او چهار ...
اما طریق استعمال او بدین نحو است که سه مثقال او را پاک کرده دم بیاورند
و بعد سه مثقال نمک فرنگی و ترنجبین در او اضافه نموده ... کهنه
عارض شود در روز ... قدری دارچینی و ... اضافه نمایند
اما ترکیبات او نیم ... سنا با طرطیر بگیرند سنا ۶ درم طرطیر ۱۰ درم ...

و یک درم آب ریخته دم دهند و یک درم زنجبیل بدو فرو دهند
از شش الی هشت مثقال دیگ روز استعمال کنند مسهلی است خوب
در اطفال نفع نسخه بگیرند آلو سیاه ریوند آقاقیا سیاه بقدر
کفایت حب سازند روزی دو مثقال بخورند مسهلی است برفق (اما صبر)
عصاره نباتی است از جنس سوسن و برگ او بسیار عظیم و ضخیم است طعمی
بسیار تلخ و سریع التفرق در گرم تریاک و موصل دریا هم رسد و بهترین آن
صبر سقوطری است و از خواص او است اسهال و ادرار طمث و دم بواسیر در جمله
ادویه تمیت که هر گاه ده سال مدید مداومت بود عادی گشته و تغییر
در اثر او بهم رسد و احتیاج بافزودن وزن باشد و مفیدات صفا ان
بولت مزمن و بواسیر معی و سوء الهضم رفع اعتیاد تب شده که دیگر
باهتر فاعل اعلی بود در طمث و مضرات در صفاجان تمه بواسیر و طواف
و در حیض طمث و ادرار و التهاب اعضاء اما قدر شربت او که به ادرار
از یک الی دو که نیم است که با مدر طمث دیگر ترکیب شوند استعمال نمایند و چون
خواهند ادرار طمث بسیار قوی گردد با آهن ترکیب کنند در ادرار
اسهال کش کند است
اما نسخه حبات و ترکیبات نسخه حب بولت مزمن که با نفع اعلا باشد
بگیرند صبر زرد



بگیرند صبر زرد عصاره حنظل راتینج زیره با قدری صمغ عربی حب سازند
بقدر نخودی و قدر شربت از یکی تا سه دانه نسخه جهت ادرار طمث
بگیرند صبر زرد مرکی زعفران ربوب سوس نود حب سازند نوذری بار ده
حب هر دفعه سه وقت بخورند ایضاً نسخه دیگر صبر الفوره زاج سیاه
زعفران اسپانه که به کنند ربوب سوس حب سازند بقدر نخودی قبل
از خواب سه یا پنج دانه او را بخورند مدر طمث است نسخه دیگر صبر زرد
زعفران مرکی که بر درم گلقند جهار خفه هر یک بوزن پنج گشته
درست اقل از دو تا پنج حب او را میل کنند و بجهة افزودن رادرار طمث
باده حدید مواتق فرو دهند نسخه دیگر صبر زرد ۲ جزء زاج سیاه ۳ جزء
جزء گلقند ۸ جزء مخلوط بهم نمایند حبها سازند بوزن پنج گشته در روز
دو یا سه از آن حب استعمال نمایند نسخه دیگر صبر زرد و انقوزه و صابون حلب
اجزا را مساوی با رب سوس حبها خفه نیز بوزن پنج گشته از دو الی چهار
میل نمایند نسخه دیگر صبر زرد ۴ کود عصاره حنظل ۲ کود زراونده حرجیه
۲ کود با قدری صمغ عربی جهت حب نمایند درست بیش از خواب یک الی دو
او را میل نمایند ایضاً نسخه نقطیر صبر زرد که در کثیر دواخانهای فرنگستان زرخفه
و در حل صرف دارد بکار میبرند صفت او صبر زرد رب السوس آب خالص —

عرق مخلوط نموده به فاصله چهارده روز بعد صاف نموده در حمام [illegible]
سوم و پنجم روزی سه قاشق چایخوری استعمال کنند مرسوم است . آلکاه
وآلولیس اسم گویند (سقمونیا) عصاره نباتی است از جنس حلیب
که ظاهرا مادی و باطنا زرد رسوب است و بسهولت سحق شود و بهترین
او را از حلب می آورند دوائی است بسیار تلخ و با تهوع که در جهت مرض
و اخراج دیدان و قولنج و امراض بلغمی و اسهال انها کثیر النفع و قدر شربت از ده
الی دوازده گندم . اما طریق استعمال او آنست که با زرده تخم مرغ نیک [illegible]
نموده معمول دارند ولی اکثر همبر حنظل یا عصاره ریوند و امثال آنها ترکیب
نمایند . اما نسخه جات او نسخه معروف دکتر [illegible] استعمال
سقمونیا [illegible] درهم حلیب ۲ ۳ درهم [illegible] مخلوط نموده در وقت ضرورت از ده
الی بیست گندم استعمال دارند نسخه سفوف مسهل و قاتل دیدان موسوم
به سفوف سقمونیا و کلل بگیرند سقمونیا ا درهم کلمه و قند از هر یک سه درهم مخلوط
کرده از ده الی بیست گندم او به مریض بخورانند نسخه سفوف نافع بگیرند
سقمونیا ریوند کمه سه نخود یا دیبان خطائی نیم مثقال سه قسمت نموده هر دو یا سه ساعت
قسمتی بدهند تا زمان [illegible] عرض و بعربی [illegible] نامند حنظل
نباتی است از جنس خیار و هندوانه که بفارسی [illegible] ابوجهل گویند و بعربی [illegible]

کویند مسهلی است



گویند مسهلی است قوی و سمی که چون عمده [illegible] شربت استعمال نمایند از شدت
اسهال بهلاکت انجامد اما محل استعمال در جهت مرض [illegible] و سکته و جنون و بعضی
از امراض دماغی و در استسقی و امراض عصبانه و آهنده و مالیخولیا و مانیا و بیماری
مفید است و قدر شربت از دو الی ده گندم است و مستعمل تخم و عصاره و تقطیر
و قرص او است اما صنعت عصاره او بگیرند تخم حنظل قدری با آب خالص
طبخ داده پس از آن صاف کرده بعد بجوشانند تا بقوام آید و مقدار شربت
از یک الی چهار گندم است اما صنعت تقطیر او بگیرند تخم حنظل ۸ درهم بادیان
۱۰ درهم عرق دو آتشه یک بند مخلوط نموده بگذارند تا چهارده روز پس از آن
صاف کرده در حین ضرورت از پنج الی بیست قطره او را استعمال کنند صنعت
قرص او بگیرند تخم حنظل ۳۰ درهم صمغ عربی ۸ درهم کوبیده با قدری آب
خمیر نموده و قرصها ساخته از سه الی شش گندم او را استعمال نمایند
اما نسخه جات و ترکیبات او نسخه جهت استسقی تخم حنظل ۲ درهم
در یک بند و نیم آب طبخ داده تا یک بند باند و بعد صاف کرده با عرق [illegible]
و شربت از پنج الی [illegible] ممزوج نموده روزی سه قاشق [illegible] بدهند
بخورد [illegible] جهت استسقی تخم حنظل نیم درهم در چهار درهم آب خالص دم نموده
و بعد از تصفیه بگذارند سرد شود بعد از آن [illegible] نیم درهم شربت [illegible]

از ۲۵ مثقال [illegible]

[illegible]

ضمانه نموده ومخلوط کرده به فاصله هر دو ساعت یکقاشوق میل کنند

ایضاً جهة استسقی بیخ عقعق سه درم بیخ لکا ۴ درم درده از آب

خالص طبخ داده تا نصف شود پس از آن صاف کرده نقیع خطمی ۲

قطره شربت با تخ یک از هر دو ساعت یک قاشوق میل نمایند نسخه

جهة استسقاء گیرند عصاره کوله عرقی هم شود در یکدرم نقیع خطمی حل نموده

آب خالص سه درم ضمانه نموده در دو نوبت صبح وعصر در هر نوبت

هشت قطره میل نمایند نسخه جهة بوابت مرض نقیع نعتوره ۲ درم

نقیع خطمی یکدرم مخلوط نموده در دو نوبت صبح وعصر در هر نوبت بیم قطره

میل نمایند قثاء الحمار نباتات از جنس خطمی وخیار

وقوی ز حنظل وقبل استعمال او در یکه دجون دوار و نفرست است

عصاره اوست وقدر شربت عصاره او از ربع گندم الی یک گندم است

زیاق او صبح عربیات وجون از شرب او نفس ضعیف و ظبی زیاد

بهم رساند با جوهر نوشادر دفع استعمال نمایند ونفرنگی الاتریون نامند

عصاره ریوند نیره در جمیع است عظیم در سرادیب کمی بعد از شق

او رطوبتی خارج شود و بواسطه شباهت لون عصاره ریوند نامیده اند

وحال آنکه با ریوند نسبتی ندارد وسمی است قوی نه شد که قدر شربت

elaterium جوهر الله

Elaterium رب ریوند





وخواص اورا نیافته اند سی درم او را با سبی خورانیدند اسهال الدم گرفته دیده

کردید پس از آن از تجربه لیب با رخوص وقدر شربت آن را یافتند که جون

به مقدار زلدیق در آن استعمال کنند در استسقی وحب القرع ودیدیت مزمن

خاصیت وسنده که بسیار و در حیات ودموی نزجان والتهاب معده

والمعاء وکلیه مضر داند را او مورث قی الدم واسهال الدم وهلاکت است

اما قدر شربت از ده الی پانزده گندم است وبطور حب که الاستعمال دولی

ادویه دیگر از قبیل کلس ونعتوره وافیون حلید مرکبا نیز متداول است

اما نسخه جات او نسخه جهة یبوست مزمن

بگیرند عصاره ریوند یکدرم صبر زرد یک درم ونیم زنجبیل سه درم صابون

دو درم مخلوط نموده حبها سازند بوزن وبیخ گندم از یک الی سه حب

او را بخورند نسخه جهة سقوط حب القرع عصاره ریوند فلان یکد

۵ نخود حب وقند ضمانه ۱۲ اکیه طراطیر قند یکدرم شش قسمت نموده

در دو روز هر روز سه قسمت میل کنند دیفرنگی کوبی کوتا نامند

(دیفوت) ضمع نباتیست از جنس حب السلاطین در جزایر

ملوک و هندوستان خیزد ومسهل است قوی که فی المسهله که زراد موبراث

اسهال قی الدم شدید گشته وهلاکت انجامد ونقسی قوت استسقا میسه

یکدرم جهار قسمت نموده در هر ساعت قسمی بنوشند

نسخه جهة استسقی بگیرند عصاره ریوند ۱۲ اکیه صمغ

صمغ

او دخلدی بطن عسب اسهال شود و تریاق او اکل شیر کثیر و قی متواتر است
- و لسان ازان از جهة تقویت قوی شربت قدری تریاک. و جوهر نوش در
اعمال استعمال او در ادویات خاصی و قولنج نقاشیه بسیار کار میکنند -
و دخلدی او بر ظاهر جلد در مرض سل یا خنازیر یا سایر امراض صدریه کهنه جذب
رطوبات از باطن بظاهر قائم مقام ذراریح است و قدر شربت او از یک
قطره الی دوست اما طریق استعمال او بدین نحو است که هر گاه بخواهند
شربتها استعمال نمایند دو قطره او را با ارب السوس دو حب نموده در یک نوبت
بخورند و هر گاه بجهة جذب باده بخواهند استعمال کرد بدینگونه عمل نمایند
گیرند روغن زیتون فرفیون مخلوط نموده بهر موضع که خواهند روزی
دو نوبت طلا نمایند روز سیم تره چون حباب ظاهر گردد و او را بعربی
کاتاپن [illegible] نامند اما هلیله جات ثمراتیکه هندیه در [illegible]
لیمو که از هندوستان آورند و قدر شربت او را در سفوف از نیم الی چهار
مثقال است و در قرنفل [illegible] هلیله جات اکثر الاستعمال از هلیله کابلی
ایرانی است و بعربی میر [illegible] نامند اما خربق دو جنس است
یکی اسود و دیگر ابیض اما اسود او که معروف بخربق اسود است بنبات
صغیر از جنس رجل الغراب و در جنگلهای رطوبی بهم رسد و هر بوته را [illegible]

برگ بانه



برگ بانه و ریشه او طویل دار قاریح سیاه و مستعمل بیخ او است در مالیخولیا
و جنون نافع است و قدر شربت از ده الی بیست گندم است از مطبوخ
الا دو مثقال و از عصاره بیست الی دو گندم است
اما نسخه جات او نسخه جهة عشقی و مانیا و مالیخولیا بگیرند خربق اسود
مرکی گندم ارب السوس شحمت حب نموده روزی چهار حب او را
میل نمایند نسخه جهة تفتیح سده کبد و طحال خربق اسود دو درم در سیزده
از آب خالص طبخ داده تا نصف شود و بعد نمک طرطیر گندم اعمال دو از
اضافه نموده هر دو ساعت یک قاشق میل نمایند و بعربی جند بادوس
نامند اما جنس ابیض او که بخربق ابیض معروف است او نیز بیخ نبات است
از جنس بوزنیان مصری و شبیه به پیاز عنصلی و به قدر ابهامی و از جوهر گشته -
مشهور بورازین و مسمی است قوی دایتی نوع از خربق اقوی است
و در امراض عصبانی بخصوص در فالج و لقوه و فالج افرنه بسیار مفید و قدر شربت
او الی ده گندم است او از جوهر او نیم گندم است
اما نسخه جات او نسخه جهة امراض مذکوره بگیرند و ریشه نیم گندم -
عصاره بید انجیر ارب السوس دوازده حب ساخته در چهار یوم
صرف نمایند نسخه دیگر خربق ابیض یک جزو روغن چهار جزو مخلوط نموده
جهة نقرس.

بر موضع نقرس مالند نسخهٔ دیگر جهة نقرس و لقوه بگیرند خربق ابیض دو مثقال
در دو سیر آب خالص دم نموده بر موضع لقوه و نقرس بمالند که بسیار مفید است ایضاً
جهة خربق ابیض نکوبیده در روغن [illegible] مخلوط نموده در بن گوش تدهین نمایند
تا زخم شود از جهة رفع لقوه بسیار نافع است و می‌شود که اولاً بشره را بواسطه
مسمع ملایم برداشته پس از آن قدری گرد خربق را در آن ذرور نمایند همین قسم —
مادهٔ جامع مفاصل مزمنه استعمال شود و از خواص است که قدری از آن را چون بقی ذوق
نمایند در همان دقیقه عطسه متوالیه آورد و سعوطات مذکوره در این بلدان
کثیر الاستعمال می‌باشند که سایر بلاد را نیز سعوطات دیگر موجود و معمول
اهالی آن بلدان باشد و مایه وکثرت اکثر تا بحکم [illegible] حیا زمره [illegible] دماغ
یا حصول و تا عصارات انها نیز قوه سعوطیت می‌باشد فصل سیم
از باب اول در مخرجات بلغم و مشتمل است بر دو بیان بیان اول در مخرجات
بلغم و آنها ادویه باشند که دفع بلغم ارزیه و سایر مواضع بدن که مواد
رغوت مر خاطی شده اند چون شانه و امثال آنها نمایند و آنها که سبب
تولید بلغم صنف اغشیه مخاطیه اعضا باشد تقویت نموده و مانع از
تولید بلغم را و نیز از خواص انها می‌باشد که در ریاح خرنه و ادرار حیض
و ادرار مواد [illegible] نموده و دفع رغوت و زجاجی کنند و ادویهٔ مخرجه

بر سه گونه است



بر سه گونه اند قسم اول مخرج محض اند چون صوفات و نباتات که بخاصیتها
در غشاء مخاطی اثر و تقویت اکسنند تا بلغم موجود را دفع کرده مانع آید
تولید بلغم را و این قسم از مخرجات را بهیجان و غلیان دم خروده و انتعاش
حرارت در بدن نماید قسم دوم ادویه معرقه منقیه مانند نوشادر و کوگرد
که بواسطه قوه معرقه خاصه رقیق و تطفیح نموده بلغم منجمع را مندفع سازند
چنانچه معرقات دفع رطوبات و فضلات از باطن جلد به جلد برمی‌آیند
[illegible] و این بواسطه مناسبت و ربطی است که مابین جلد و غشاء مخاطی
می‌باشد و این نوع از ادویه نیز مهیج و منعش اند ولی به شدت قسم اول و امثال
ادویه منقیه اند چون انیسون و ابطا کوانا و امثال آن که بعد از شرب این
ادویه حرکت دودی مجاذب طبیعی شده و ریه و معده اخراج بلغم نمایند
بواسطه آنکه نیز معده و ریه از یک عصب است در حینی که این حرکت در معده
بهم رسیده وقتی آرد همین حرکت بعینه در ریه بهم رسد و بلغم مجتمعه را
هم بقی دفع نماید و مثال این قسم اخیر از مخرجات مجاذب ادویه سابقه
انقا و ایپکا و [illegible] دم [illegible] نموده و در بدن [illegible] نمایند و [illegible]
که ادویه [illegible] اگرچه بواسطه تمدید عصب ریه سکن سعال و مانع از ترشح بلغم اند
ولی چون مخرج بلغم و تقویت [illegible] نمیکنند لهذا آنها را در جزء مخرجات بلغم

محسوب میشوم ومحل استعمال اسهریک ازاین اقسام سه گانه بدین گونه است
اما قسم اول که صموغ ولعابات باشد در نزله مزمن ریه سیما در سینوخ
ونزله مزمن معاء که نتیجه اسهال باشد یعنی نزله امعاء مستقیم که نتیجه او اسهال
بلغمی ونزله مثانه ودر حبس که نتیجه او حبس طمث وامثال آن باشد استعمال نمایند
ودر صورتیکه سبب اجتماع بلغم وعدم اندفاع آن ضعف عضلات سینه ویا ریه
باشد علم اما آنچه موجب این ضعف است خارج یا نزله مزمن که در غشیه مخاطیه
باشد چنانچه در نزله مزمن ریه وامثال آن بسیار مفید ودر حسیات
ومحرورین ودر حین حدت وشده اورام مانند ذات الریه وذات الجنب
وحرقة البول وامثال آنها مضرند   اما قسم ثانی که ادویه تیزرو است
استعمال شوند در جاییکه سبب عدم اندفاع بلغم غلظت وعدم نضج او باشد مانند
نوشادر وکوکرد   واما قسم ثالث که ادویه تقیئیه می باشند استعمال آنها
وقتی استعمال میشوند در جاییکه سبب منع شدن نفث بلغم حدت اورام
یا عدم نضج مواد موجوده یا عجز طبیعت وضعف قوای عضلیه باشد چنانچه
در نزله مزمن ریه سیموغ وذات الجنب وذات الریه واین ادویه مذکوره
در جمیع امراض مزبوره نفث بخصوص مقوی که در اورام حادثه غشیه مخاطیه
ونزله مزمن سیموغ ودر هر یک [illegible] نیک تاثیر مینمایند بدین قسم که در صورت

اولی تبرید



اولی تبرید نموده وغلظ دم را که سبب ازدیاد اجزاء لیفی است تقلیل نموده
وتلطیف دم نماید ولی در این قسم به مقدار منقعه باید معمول داشت در صورت
ثانیه به مقدار تام یعنی تمدیدیکه موجب قی گردد   بیان ثانی در خواص ومقدار
شربت هر یک فرد فرد از انچه که در قبل بیان نمودیم این ادویه از سه جنس
خالی نیستند یا صموغات ولعابات   ویا معرقات ومقیئات در مقدار
منقعه ونیز بعضی از نشادق با دواهای دیگر از انچه ماء خالص یا مضاف نموده
باشد از جمله محرجات بلغم محسوب داشته اند   اما صموغات از آن جمله است
اشق ومازند وتقل ودم رمّی وحسن لبه سکنجبین   اما اشق صمغ نباتی است
از جنس گماها وگل او حبری وبهترین اقسام او را در سمت ترکستان میاورند
ودر خواص شبیه به مرمکی میدارند ولی اضعف از آنها وبه فرنگی گوم آمانیاکوم
نامند ودر نزله مزمن سینوخ وحبس طمثی که سبب استرخاء رحم باشد بسیار
مفید واز جهه انضاج ماده دمامیل وتحلیل آنها خصوصا بجهة اورام مفاصل آنرا
با حبل مراهم ومشمعات نموده معمول دارند ومقدار شربت از نیم الی
یک مثقال است
اما نسخه حبات دو نسخه جهه نزله سینه بلغمی ووجع قطن در سینوخ بگیرند اشق
کوکرد ... [illegible]

نسخه دیگر جهت نزله مزمن ریه بگیرند اشق سقحا کند کندر ونیم افیتون کاوز
کند عنکبود صمغ عربی نیم مثقال مخلوط نموده صد حب ساخته شش حب صبح
شش حب شام میل نمایند ایضاً اشق مرکی کند ۲ درم سکنجبین ۳ درم
حل دو برابر ادویه زراوند(?) حب نموده دو قاشق چایخوری میل کنند ایضاً
نسخه بگیرند صابون ۵ درم اشق پیاز عنصل سیراز پا کند ۲ درم [illegible]
بارهنگ برس دولیت ونبات حب نموده ده حب صبح ده حب شام میل نماید
ایضاً نسخه اشق بارزد شوکران کند ۱ درم برگ بذر البنج سفیده افیتون
ده کندر صمغ عربی به قدر کفایت نرم کوبیده عجین کرده حبها بقدر نخود
ساخت ده حب صبح ده حب شام میل نماید جهت نزله مزمن کثیر النفث
ایضاً نسخه اشق نمک نوشادر کند ۲ درم سکنجبین عنصل هشت درم آب
افیتون ۲ درم مخلوط نموده روزی سه قاشق قهوه خوری در سه وقت
میل نمایند نسخه مشمع اشق جهت اورام مفاصل وصلابت وتحلیل مواد
دملی بسیار مفید بگیرند اشق یک جزء سرکه عنصل قوی دو برابر طبخ داده
تا به قوام غلیظ شود پس از آن بروی تیماج گسترده بر مفصل نهند یا دملی
وگذارند تا خودش بیفتد واگر رفع ورم نشود تکرار عمل نمایند (بارزد)
صمغ نباتی است از جنس الفوزه ومولودش از کجا ودر خواص شبیه باد در کوه‌سارها

ایران بسیار



(طبی نعیم)

ایران بسیار وسمن و دوب وشیره خوش اورا بارزد وباصطلاح فرنگی قلبانوم
نامند دو در مرض رحم بخصوص حبس طمث ونزله مزمن ریه واوجاع مفاصل
مزمن بسیار مفید و در مرهم جهت تحلیل مواد خنازیری و دمامیل مزمنه
کثیر النفع وقدر شربت از دو الی ده نخود است
اما نسخه حبات او نسخه جهت اخراج بلغم وتحلیل اورام مزمنه باطنه بگیرند
بارزد واشق صابون کند کندر نیم ریوند نیم درم افیتون ۲ ده نخود بارهنگ
برس حب ساخته به قدر دو نخود روزی هشت حب صبح هشت حب شام
میل نماید ایضاً بارزد دو درم پیاز عنصل یا بجای افیتون طابدنی کند عنکبود
بارهنگ برس کند وبنابت حب نموده شش حب صبح شش حب شام
میل نمایند صفت مرهم بارزد جهت مواد خنازیری و دمامیل بگیرند
مشمع دیاخیلون ومرهم اکلیل الملک که تفصیل هر یک بعد از این مذکور خواهد
از هر کدام ۳ ۳ درم موم زرد با نیتی کند ۸ درم بارزد جهار درم
زعفران ۵ درم مشمع ومرهم را بروی آتش ملایم ذوب نموده
پس از آن ادویه را کوبیده در او اضافه نموده مرهم زنند تا مستعمل
شود و بعد بروی تیماجی گسترده معمول دارند نقل از رق
صمغ شجری است وارغال ودیار حبش وزنگی آن را آورند و در کیفیت

قریب بهم وبارند وبواسطه حرارتی که دارد مقوی معده واحشا باشد
ودیگر بواسیر مبتلی ودردکمری که سبب بواسیر بلغمی بوده باشد بواسطه کیفیت
مجففه بسیار مفید ودر ایران کثیر الاستعمال مقدوف در فرنگستان بعربی
مدلیوم نامند      Bdellium      انقوزه صمغی است از جنس صموغات مذکوره
دارخواص ادویت شبیه انها در جنس نباتاتی که گل چتری دارند که از آنجمله
معروف به حلتیت نمایند وازبلاد ترکستان خیزد ودر فرنستهنابات دوات
مخصوص سیما در تشنج ریه که بعد از نزله مزمن ریه عارض شده باشد ودر خناق
رحم اقوی از جند ودر صورت ترکیب ادویه جند لعابیت اقوی گردد -
ودر رفع لطف والیخولیا بخصوص چون با ریوند ترکیب نمایند بسیار مفید است
دامل ترکستان بجای ادویه عطره با غذا میل نمایند ودرم سم از جهته تحلیل مواد
وهاضم بسیار نیک وقدر شربت از سه نخود الی نیم درم است
از نسخه جات ادنسخه جهته رفع لطف انقوزه دو درم ریوند یکدرم
عطر نعناع چند ربر لری صد و بیست حب نموده دو حب صبح ده
حب شام میل نمایند    نسخه جهته اختناق رحم بگیرند انقوزه فو یکدرم
عطر فو یازده قطره صد و بیست حب ساخته روزی شانزده حب در دو نوبت
صبح وشام میل نماید    ایضاً نسخه جهته اختناق رحم بگیرند انقوزه یکدرم بارهند





بارهند مرمکی مکه یکدرم نیم جند بیدستر جبها بقدر که میان ترتیب دهند روزی ده
حب در دو نوبت صبح وشام بخورند    نسخه جهته نفخ سده کبد وطحال
انقوزه صبر زرد مکه نیم درم اشق صابون رب کالنی مکه یکدرم مخلوط
نموده حب ها ترتیب دهند به قدر دو گندم روزی هشت حب در دو نوبت
صبح وشام میل نمایند    نسخه جهته تشنج حلقوم انقوزه یک شش حب
نموده در روز نگاهی به هر دو ساعت یک حب میل نماید نسخه جهته اسقاط
دیدان بخصوص دود الکلب انقوزه شش درم در چهار درم نعناع سفید حل نموده
روزی هشت قطره در نوبت صبح وشام میل نمایند    صفت حقنه جهته
اسقاط دیدان در اختناق رحم انقوزه یکدرم در دوازده تخم مرغ ستی نموده
پس از آن آب رکنه بعد از چهارده روز که خوب حل گردید صاف کرده
در دو جا نهان نگه داشته در وقت ضرورت یکدرم الی دو درم را بجهته
اختناق رحم ودرنفخ امعاء بکار برند    صفت مرهم انقوزه جهته نفع اعضاء
وسیاه سرفه بگیرند مرهم دیاخیلون انقوزه مکه شانزده درم موم وبارزد
مکه هشت درم صمغ سقز را در روی آتش ملایم نرم نموده نمایند وبعد از آن مرهم
وموم را صاف کرده بهم زنند تا مخلوط گشته مرهمی گردد در نفخ امعاء قدری
زیادتی را بر داشته در روی تمام گشته بطن ودر خروانک وسیاه سرفه

در بین کفین اندازند و باصطلاح فرنگی بقوره را آسافیتدا نامند (سکبینج)
صمغی است از جنس القوره دو درجه گرم و محل استعمال و قدر شربت مانند او در استعمال
بدل او است باصطلاح فرنگی سکاپین نامند (مرمکی) صمغ درختی است از جنس
درخت سماق و از جهت هندوستان و عربستان آورند و وجه تسمیه از بابت
تسمیه شیء است باسم محل او چونکه این صمغ از عربستان بابقراط رسید
لهذا مرمکی موسوم شده دوائی است نیکو که ادرار طمث و تقویت رحم و
صدر و اخراج بلغم و تجفیف قروحات و تقویت لحم لثه و استسقا ان و قدر شربت
از چهار نخود الی نیم مثقال است و جوش زیوند و صبر و امثال ترکیب نمایند انفع
خواهد شد و بدل او اشتقل
اما نسخه حاب اونغه جهت لثه و اصلاح جراحات بگیرند مرمکی کافور کتیرا
دم الاخوین مکه ۳ درم میخک نیم درم اسفنه ۶ درم ساییده سحق نموده در شراب
لثه و اصلاح قروحات و جراحات فتیه دزر نمایند ایضاً نسخه در زرع
در جراحتی که بیم قانقرایا داشته باشد بگیرند مرمکی کافور مکه ۲ درم عفص کابلی
مکه چهار درم روغن گل ۸ درم ادویه را سحق نموده در روغن کشته تا زخم عفونت
دهان شود و مانع از عروض قانقرایا شود صنعت تقطیر مرمکی ... زده درها در نیم
عرق دو آتشه ریخته تا مدت چهارده روز صاف کرده در حین ضرورت بکار

و موضع خشک



Myrrh
و موضع خشک شده باشد و بجهت رفع عفونت دهان نیز نافع است و عرقی باز تر
Styrax Liquidambar
نامند جوهر حسن لبه جوهری است مأخوذ از حسن لبه و اسطرک اما
اسطراک را دو نوع بود یکی میعه سائله که بعربی لبنی گیس لیک دیده
و دیگری میعه یابسه که لبنا یابس نامند و اینها هیچ صمغی هستند که در حرارت
منعقد به بشرت جوهرات متصاعد شود و این صمغ را سر دوا کمتر استعمال
کنند کرد در بعضی از نوازل برشته ریه که غالباً معمول بود بجهت رفع سعال
و عفونت آورده و تیال آن در بعضی از مرضیات و خاک ده لب و با استعمال مانند
و تقطیر از اینها یکی از جنبه‌های مشبع نافع است از جهت اصلاح جراحات
لب زنیک و تعقیدات اما طریق اخذ جوهر حسن لبه بدین گونه است که هر یک
از صموغ را که خواهند در ظرفی ریخته و در روی او کاغذی مخروطی استعمال کند
نموده و حرارت ملایم تصعید نمایند تا جوهر متصاعد گشته در کاغذ منعقد گردد
پس از آن گرفته معمول دارند و قوت جوهر اینها دو برابر خود صمغ باشد و گاه
با سنرجات بلغم دیگر ترکیب نموده استعمال نمایند اما صفت تقطیر اینها بدین گونه است
که بگیرند از این صموغ از هر کدام که خواهند ۳۲ درم ... نی کی ۲۰ درم
صبر ۵ درم عرق دو آتشه مخلوط نموده تا چهارده روز صاف نموده
استعمال نمایند و قدر شربت هر یک ... یابد اما خود صموغ از ... که نیم

(اسید بنزوئیک) جوهر حسن لبه است ۱۲

الا مندرمات و از جوهر اینها ارنیش الامهات کنند تنقیط از نیم الی یک درم است
اما طریق استعمال و تنقیط او آنست که با قلم موی بر عضو سرما برده و فستق یابند
اما صفت مشمع بگیرند سریشم ماهی به قدر کفایت در آب بحرارت ملایم
حل نموده با قلم موی بر روی پارچه تافته کشیده پس از خشک شدن دو سه دفعه
از تنقیط با قلم موی بر روی او بمالند و چون خواهند قوی گردد قدری روغن
تربانتین تنقیط افزایند  نسخه جهت عضو سرما برده بگیرند حشیش لبه رشعات
بوره ارمنی یک مثقال با دو زرده تخم مرغ صلایه کرده قدری پنبه مدور آلوده
بر عضو فستق یا سرما برده گذارند و حشیش لبه را بیونانی ... نامند
(املیانات) ادویه مایعه باشند که بعد از رقیق نمودن در تحت میان
رطوبت ظاهر مانند شمع منجمد گردند و در ایران مشهور بدامن ملیان و انواع
بیابند و جمیع نوزاد در اغشیه مخاطیه مثانه و کلیه و مجرای بول و مخرج و طبیخ
و مخمر و مبیع و مقعدی اغشیه مذکوره تا تولید بلغم کثیر نمایند و استعمال آنها
از خارج جهت التیام جراحات مزمنه منتشره و قروحات جنینیه مفید
و در علاج تب و شدة مرض بسیار رنگ است        اما ملیان کپیو
صمغی است بسیار منتن و کریه الطعم و پس از شرب آن جشا و عطش منتن
پدید آمده و طعم او در دهان مدتی ماند و در حرقة البول بعد از تسکین -

حدت ادرار



حدت ادرار در ورم بغایت مفید و قدر شربت از چهل الی شصت قطره یا از شش
الی ده کپسول اما کپسول عبارت از ظرف حباب است که از سریشم ماهی ترتیب داده
ملیانات را در آن کنند تا در حین بلعیدن طعم او ظاهر نشود و ایضاً در حرقة البول
با بعضی ادویه مانند کات کلاتی و جوهر سیاه دان و کبابه و روغن سقز و زاج
و آهن و امثال آن ترکیب نموده بسیار مفید است صفت حب نافع جهت حرقة البول
ملیان کپیو کبابه چینی کند ده مثقال با صمغ عربی حب بقدر نخودی ساخته
حب بین نمایند   (اما ملیان برو)   صمغی است طیب الرایحه و قطره قطره
که از پای ریزد ... آورند و در دفع حرقة البول ضعف ...
... و دفع شقاق و عضو سرما برده مفید
اما نسخه جات   نسخه روغن نافع جهت رویانیدن موی بگیرند سقز قلم کار د-
دو سیر ملیان برو یک مثقال و نیم فرفیون ... ده گندم ... نموده -
سر موضع که مویش ریخته بمالند یا شروع بروئیدن نموده  ایضاً  نسخه جهت شقاق
ملیان برو یک مثقال بوره ارمنی هم یک مثقال با یک زرده تخم مرغ صلایه
نموده بر روی پارچه کشیده بر موضع شقاق بچسبانند و از این جنس است ملیان
... اما ملیان ... بعینه ملیان برو است اما طریق استعمال
و قدر شربت و امثال آن مانند ادویه ملیانات نیز بطور سابق ...

مذکوره میشوند ( اما تربانتین ) صمغی است ماخوذ از درخت کاج عجم
نه که بطبیعه یا بعد از شق نمودن ان خارج شود و در اول این بصورت و بقوام
عسل و مرکب از دو جزء جزء رقیق موسوم به عطر تربانتین و جزء غلیظ موسوم
به راتینج و هر یک از اجزاء مذکوره که غالب باشد تربانتین بقوام او باشد
اما خواص او تسخین و تهییج دم و مدر و ملین و لکن مضرت اوست اسهال و ورم کلیه
و مثانه و بول الدم و از صفات اوست که مانند کندر و [illegible] بول
از ادرار رایحه بنفشه میدهد اما محل استعمال در چند موضع است اول در سیلان
بلغم بخصوص از مجرای بول و مثانه و در حرقة البول و مجری بول و مثانه و در [illegible]
و امراض جلد دویم در امراض کبدی بخصوص در سنگ کبد و حصاة مراری سیم
در استسقا بخصوص در استسقای لحمی و سقوط دندان چهارم خفقان او در [illegible] شده
پنجم در امراض عصبانی مثل عرق النساء و در اوجاع مزمنه و از خارج داخل بعضی
مشمعات که ذکر خواهد شد نیز مینمایند اما قدر شربت تربانتین از نیم
الی دوازده گرم و از عطر او الی شش گرم است و اما عطر تربانتین که ذات
تربانتین نیز نامند عطریست مخصوص بدین صنعت که بگیرند تربانتین یک جزء
آب خالص چهار جزء در قرع انبیق ریخته و با آتش ملایم تقطیر نموده تا روغن
در قابله جمع شود و راتینج که قلفونیا باشد در قرع بماند اما صفت او دهنی است





باین صورت و رقیق و در وزن سبک تر از آب و چون شیشه را محکم نبندند
به سرعت فرار و بواسطه قرب باشتعال کردد مانند نفت هر دهنی در او حل شود
و هر لکه که از ادهان در جامه [illegible] باشد تربانتین او را زایل میکند
و از صد مثقال تربانتین خوب چهارده مثقال عطر اخذ میشود ولی از سقز
طهران هشت مثقال اخذ شود خواص او شبیه به تربانتین است مگر آنکه قدری
ضعیف میباشد

اما نسخه جات او نسخه جهت حرقة البول مزمن بگیرند تربانتین عصاره جنطیانا
از هر یک سه درم زاج سیاه [illegible] یک درم و نیم [illegible]
سه درم مخلوط نموده حبها سازند به قدر نخودی صبح یک حب از او در سه وقت
صبح و ظهر و شام بنوشند نسخه مدر بگیرند تربانتین یک درم و نیم با دو زرده تخم
مرغ مخلوط نموده آب کشنیز [illegible] اضافه کرده در دو روز
بدفعات بنوشند نسخه جهت نفخ سده کبدی بگیرند تربانتین یک درم جنطیانا
دو درم ریوند چینی یک درم با رب السوس [illegible] نموده در سه روز بدفعات
بنوشند نسخه جهت ریاح [illegible] بگیرند عطر تربانتین یک درم [illegible] درم
معجون نموده در سه روز بنوشند نسخه جهت عرق النساء بگیرند عطر
تربانتین سه درم با یک زرده تخم مرغ مخلوط نموده عرق نعناع [illegible] از شربت

- شربت یا ریخ یک از نقطه افیون زعفرانی سی قطره اضافه کرده در شش
روز بدفعات بنوشند جهت تقویت معده مرادی نعنه گیرند
عطر زرباتین کندر از برلوئک سه درم مخلوط نموده در چهار روز بخورند
صفت روغن زرباتین جهت جذب مواد در عضا بعد از دمل نمودن جلد
بواسطه مشمع دیاریج و برد آهن آن بگیرند زرباتین یک بند عسل چهار جزو
زیتون سه جزو صبر زرد یک جزء مخلوط نموده در وقت ضرورت قدری
از آن را بر روی پارچه کشیده در عضوی که بخواهند جذب ماده از آن بنمایند
بیندازند صفت روغن مشهور با یعقوب جهت جذب بگیرند زرباتین
یک جزء تخم الحلان مشمع ملغوبنا یک دو جزء دهن [illegible] جزو مخلوط
نموده در وقت ضرورت مانند دهن سابق استعمال نمایند صفت دهن نافع
در جراحات بخصوص خنازیر و جروح و جراحات زیاد عمیق باشد بگیرند زرباتین (دارو جات)
یک جزء دهن زرکتان نیم جزو مخلوط عضو مجروح را [illegible] نمایند
از زرباتین زرامشرو با کمتر استعمال نمایند ولی از خارج داخل بعضی مراهم و معاجات
می نمایند صفت مرهم باتیانی جهت سوختگی و قروحات سترحمی
بگیرند زرباتین [illegible] مشمع هفده دوازده جزء باقی علاوه آب نموده روغن زیت
هر جزو افزوده مخلوط نمایند در حین ضرورت استعمال نمایند و نیز از درخت

کاج دوزیع



کاج دوزیع دهن پس سوزاندن بعمل آید که یکی موسوم زفت و دیگری
قطران اما زفت مشروباً غیر مستعمل ولی در خارج بجهة مرض سعفه کثیر الاستعمال
و نبات سفید و از برای بعضی از نبورات مزمنه جلدی بخصوص زرد ریش لب
نافع و مشتمی نیز ارزد زرنب دهنه که بجهة تسکین مفصلی و جلع و استرخاء عضله
نافع است صفت روغن زفت جهت زرد ریش بگیرند زفت نیم جزء
- روغن کاو یک جزء روی آتش ملایم ذوب نموده بر روی زرد ریش
بمالند صفت مشمع زفت بجهة تحلیل بگیرند زفت خوب ۱۲ قسمت
قلفونیا دوازده قسمت شمع چهار قسمت دهن لسبا سه یک قسمت دهن
زیتون آب خالص از هر یک دو قسمت بر روی آتش ملایم مخلوط نموده بعد
برداشته در حین ضرورت روی پارچه کشیده استعمال نمایند (اما قطران)
دوائی است نباتی مانند [illegible] و جهت تقویت ریه و اندفاع بلغم
و بجهة بعضی از نبورات جلدی تیما اسیر [illegible] که نوعی از نبورات و جرب [illegible]
و زرد ریش نیز نافع است و بدل زرباتین در طهران بواسطه قلت
درخت کاج استعمال است و از جهت کردستان می آورند و درخت ادویه
درخت پسته و درخت عطریت صمغ زرد زرباتین و درخت جلغوزه
درخت زرباتین است المصطکی صمغ درختی است شبیه درخت پسته. Mastic

و در عوض دیگر مانند سقز و بدل تربانتین و شروها قبل الاستعمال کرده
در صنعات و داها ان در حقنه معمول دارند و در ایران نیز مستعمل
و چون سقز از دزراج اکثر و در قیمت سهل از مصطکی است لهذا استعمال
او نیز کرده و درین مصطکی بهتر جهت در فرستادن استر رک و بدل او عطر سقز
استعمال کنند و در مطلع یونانی مصطیکس مینامند اما حب البطم
چون در مدر بودن اقوی است لهذا انسب آنست که در مدرات بتفصیل
ذکر شود (اما اهل) چون در تعاطه چنین قولیت لهذا اینجا نیز — [illegible]
در سقطات چنین ذکر خواهد شد (اما سندروس) صمغی است
از جنس صموغات مذکوره و چون اشروبا غیر مستعمل و در الوان کثیر الاستعمال است
لهذا ذکر او مقصد سرورخته شد و بدل او در استعمال صمغ درخت درس است
(اما جنس ثانی) در مخرجات بلغم که ادویه معرقه باشند در فصل معرقات
بیان خواهد شد لهذا در اینجا ذکر ننمائیم اما نمک نوشادر
ملحی است سریع التحلیل در آب و مخرج بلغمی است قوی در ترکیبات جوهر نمک طعام
[illegible] و جوهر نوشادر و کثرت اخذ شود از در صنعات است و در ذره مزمن ریه و بعضی
نزله ها و نفث طحال که بسبب انزله عارض شده باشد نافع و در خارج جهت قبل ملتهم
دخوبینی که در تمت [illegible] باشد کثیر الاستعمال و قدر شربت از چهار الی

هشت نخود



اما نسخه جات او نسخه — الی هشت نخود است
جهت نزله مزمن بگیرند نمک نوشادر یک درم رب السوس صد و بیست حب نموده در هر روز
روزی بیست و چهار حب علاوه در سه نوبت بخورند نسخه جهت نفث طحال
بگیرند نوشادر انغوزه صبر یک درم رب السوس دو درم و نیم مخلوط نموده
صد و پنجاه حب ساخته در هر روز سه نوبت هر نوبت نمایند نسخه جهت
سعال دیگر [illegible] به [illegible] و [illegible] حب یک حب حل شده باشد بگیرند
نوشادر دو مثقال طبیخ سداب حلقوده عرق دو آتشه بیست درم
افزوده [illegible] شده طلا نمایند نسخه نوشادر یک جزء [illegible] که
[illegible] جزء و عرق دو آتشه بیست جزء مخلوط [illegible] طلا نمایند
این نسخه مذکوره [illegible] که در [illegible] اطفال [illegible] عارض شود [illegible] تعیینات
ترکیب نوشادر با سایر ادویه از قبیل [illegible] و [illegible] و [illegible] نمود در
[illegible] و عصاره [illegible] و تریاک و غیره جهت نزله مزمن ریه
نافع است و چونکه نوشادر دوائی است حاد لهذا در مرض [illegible] حاد [illegible]
جایز نخواهد شد و بعضی از حکماء در ادرار [illegible] معمول داشتند و در [illegible] غیره
معمول و در [illegible] استعمال او بوده و یونانی [illegible] باشند
(اما کرد) چون در نضج قوی است لهذا در ضمن منضجات بیان خواهد کرد

(پوسته ادویه) اما اسکا نبح نباتی است که از هندوستان [illegible] دنیا خیزد و مخرج بلغمی است
نیکو و مقوی [illegible] و [illegible] و مسهل در ذات الریه تشنج و غالباً با بوشادر
و افیمون طلادی و [illegible] و کافور و حسن لبه و عفص ترکیب نمایند و قدر شربت
مطبوخ او دو درم و چون حب کرده استعمال کنند سه درم و عصاره
ما خوذ از او دو درم است
از نسخه‌جات او نسخه جهة اخراج بلغم و ادرار بول بگیرند اسکا دو درم
نوشادر یک درم و نیم افیمون طلادی سه درم عفص پانزده گندم چندی
رب السوس صد و پنجاه حب نموده در سه نوبت صبح و ظهر و شام میل نمایند
نسخه جهة سیاه سرفه بگیرند اسکا دو درم در سه درم آب حل [illegible] کرده
و صاف نموده شراب افیمون دوازده مثقال ضمغ عربی دو مثقال مخلوط
نموده در دو روز میل نمایند اما این الدینانات [illegible]
قریب [illegible] مستعمل نبح است و در شمرانات [illegible] الکسیر صفر و [illegible]
صاحب حنظل است و نباتات [illegible] زرد دارد و در استعمال بدل
اسکا و قدر شربت و مساوی او اما عفص چون از مدت قویه است
نیز ذکر خواهد شد (اما حسن سیم) از مخرجات بلغم که لطیفات باشند
از خصوصیات [illegible] افیمون فی داخل افیمونیه مانند کرس معدنی و افیمون طلادی





اما افیمون در اینجا در مقیات بیان شدند و بوده و داوری که از ترکیبات بیطالیان
در بیان افیمون ذکر خواهد شد اما کرس معدنی محی است مرکب از افیمون
و گوگرد و غیر محلول در آب باوتی اصفر مایل بحمرت مانند لون روناس از مخرجات
قویه در ذات الجنب و ذات الریه که مزاحم تنفس و سرفه را عارض شود مستعمل
بعد [illegible] اقسام افیمون فی و قدر شربت یک که است و [illegible] دو
اما نسخه‌جات او نسخه جهة امراض ریه در تشنج بگیرند کرس معدنی دو گندم
کافور مخلوط نموده شش قسمت نمایند هر دو ساعت قسمتی میل نمایند
نسخه جهة زکامات مزمنه بگیرند کرس معدنی [illegible] گوگرد عصاره [illegible]
به قدری که حب نموده [illegible] حب نموده روزی سه حب بخورند اما افیمون
طلادی مانند کرس معدنی مرکب از افیمون و کرس معدنی و گوگرد
محی است صهوت لون و غیر محلول در آب و مخرج بلغم و منضج و محلل آن
و فرق مابین او و کرس معدنی آن است که در این گوگرد اقل از کرس است
و مستعمل در زکام مزمن ریه و سیاه سرفه و خناق زیر لطف [illegible] که بیرون دفع
با افیون و عفص و این [illegible] و نوشادر و اسکا و کافور و حسن لبه و بیطالیان
و چون تشنج غالب باشد عصاره بذر البنج و عصاره کاهو در حب داخل نموده
و او در ترکیب نموده در یک روز در چند نوبه هر دو ساعت قسمتی صرف نمایند

و از جهت تحلیل و تفتیح الکلف و کوکب و کرد مستعمل دارند . . . . . . .
اما نسخهٔ حابّ او    نسخه جهت دفع تریه تا قهین بگیرند افیمون طلدی
کافور کبد سه کنند حب به حس له نخود بر نشش تعمت مودده درکیت
در دهنه هر دو ساعت قسمتی صرف نمایند    نسخه جهت تنقیح قوی جهة در
قرنیه بگیرند افیمون طلدی کمال کمد روکیند حبها حب موده -
در دوز دوری که صبح یا عصر میدنمایند    نسخه جهت اخراج بلغم افیمون طلدی
اتق ریه ای الله کمد دو درم عفص نخود کوبیده و مخلوط کرده و یک
صدره بنا ده حب بوده    بار ده حب در سه نوبه میل فرمایند -

## فصل رابع در ادویهٔ مخرجهٔ بزاق

و آنها ادویه میباشند که بواسطه آن لعاب دهان زیاد شود گرچه حکما بقصد
و الذت این ادویه را مانند سایر مخرجات استعمال نمی کنند ولی طبیب
کار معروف آنها لذت است و این ادویه بر دو نوع بود نوع اول آنست
که بواسطه تنقیح ادویه جذب رطوبات از اطراف و لب از زیاد و بسیاری او
شود نوع ثانی آنکه بواسطه شرب این ادویه بسیاری بزاق بهم رسد
اما قسم اول از مفردات مصطکی و مضغ عرق و قند رومی و اقوی از آنها زنجبیل
زنجبیل و بلغاف و فلفل و مازریون و عاقرقرحا و علک البطم است -

از جهت رفع طعم



نوش طلمی دهان و تاک فد زانتن آن در فائده ادویه مذکوره گشته اند
و سنبل عاکرقرحا و مرکستان و در مضغ طوطوق و از جهت اوجاع اسنان مضغ
طوطوق مذره نافع است تجربه شده بقطع اینکه دبین شخو بیاشد طوطوق کرم
و بیخ حیز عرق جلمد ده مستعمل دارند    و اما قسم ثانی از مخرجات بزاق
املاح سیمابیه و دیده و دم تبعیه له که از شرب آنها سیلان بزاق بسیار شود
(عاقرقرحا)    بیخ نباتی است که گل آن شبیه گل بابونه ولی ساق او طول نصف
عجب شبه و قریب بنهرهای شمران فراوانست و مضغ او را در اوجاع اسنان
کاهی مفید و عصاره و عرق آن را زود خود است بواسطه تعطیر عاقرقرحا که از جهت درد
دندان نیز مفید است و باطبا طین پیرش را گویند    فصل خامس در معطسات

Pyrèthre
عاقرقرحا

و آنها معطسات ادویه میباشند که از شدت قابلیة آن عطسه در انف حاصل شود
و سواد و قطعه در حل نفخ و غماطی انف و جوف جمجمه و حلقوم خارج شوند -
مانند نفحه و کرد و نفحه و کل با بقه و اقوی از آنها خربق و جوهر ادت
له اینده و استعمال نشود الا در بعل مدت و اگر احیانا لزوما استعمال شوند مورث
عطسه شدیده گشته و قریب یک ساعت طول کشد و در حالت رحمت عطس
حرارت جسم و جبهه و صلاح نرش کثیر الاستعمال و از برای تسهیل عطس در ایام
منخورین شدن آن خانه دربخ و فلفل و طعم را که بواسطه دو تعمولند میشوند

بواسطه بیهوشی بوجود آمده باشند و نیز مستعمل است و استعمال کلّیات حادّه و جاذبه
در سته‌عدین لکه و انور بسیار معروف است و از داخل کردن این نوع در جوف اذن
بواسطه دغدغه یک نوع جنون غلط نیز عارض گردد اما نفخه کردیت
ما خود از طولانی بسیار محمّر شدن آن مخفی است حادّه یکنوع چون کوهان‌ند
تقلید حدّت از و نمایند بضعف او با کل نفخه آمیخته بسیار آن استعمال گشته
و هر گاه مخلّص بودن نیز تحلیل مطلوب باشد بدین نسخه مبادرت نمایند صمغ بادام
کلّی دو نخود قند دو بسی یک مثقال کوبیده و مخلوط نموده روزی سه چهار دفعه
نوش نمایند (فصل سادس) در مدرّات بدانکه مدرّات ادویه
باشند که از شرب آن از نوع و تولید ادرار زیاد شود اعم از آنکه رطوبات
و مائیت خون را بعضی زاید چون شربت ماء و امثال آن که تأثیر در کلیه نموده و جذب
رطوبات بدنی بسوی آن کرده تولید بول را زیاد کنند مانند مدرّات مخصوصه
از قبیل عنصل و دیژیتال و امثال آن و باید دانست که مقدار بول در حالت
صحّت مختلف شود بسبب امزجه و فصول و اشربه و ادویه مدرّه و اوقات
اقلیم و ایام از جهت صباح و مسا چنانکه در فصل تابستان ترشّح ادرار اقل
از سایر فصول باشد و بعکس در فصل زمستان بواسطه آنکه چون بافت
جلد و کلیه مربوط است از انضمام منافذ مسامات جلد باز نشده و بخره رطوبات





و تولید ادرار کمتر شود و بالعکس چون بواسطه حبس منافذ مسامات جلد بخره و رطوبات
در تحت جلد محبس شده طبیعت جمیع رطوبات را جذب نموده بکلیه
از اینجا دفع سازد اما استعمال مدرّات جهة مهذب شدن رطوبات فضلیه از عروق
اعم از آنکه این رطوبات در فضای صفاق باشد چنانچه در استسقی یا در مفاصل
یا در مواضع دیگر بدن و این تأثیر مدرّ از جهة است که چون بواسطه مدرّات جاذب
مائیت خون شود لهذا طبیعت به مدرّات در رقیق دم به جذب رطوبات از اعضاء و
داخل نمودن در دم بدین واسطه است که شرب مدرّات باعث عطش شود و نیز
در کار بردن در آن سه کاینکه طبیعت را میل در دفع مرض یا در باره باشد استعمال کنند و همچنین
در لعل بس ماده جامع مفاصل منزّله و امثال آنها مبهی دفع اطلاق آن باعث فرز مورتش (و بعضی از آنها)
دخول الدم است چون ذراریح و سورنجان و عنصل و امثال آنها اما مدرّات چند تفوق شده
نوع‌اند اوّل مدرّات مائیه رقیق چون آب محض و چای دوم مدرّات املاح
چون نمک طرطیر و حل قلیایی و شوره و سایر املاح قلیاییه و اینها دواییه از جنس فنبه
مدرّات مستزیده هستند که در بدن تبرید نمایند سیم مدرّات محذّره چون دیژیتال
و طوطون و امثال آنها چهارم مدرّات حادّه و قویه چون عنصل و سورنجان
و امثال آنها پنجم مدرّات نباتیه چون عرعر و ملبان و کاهو و ازبانیق
و کیاجود که یک نوع صمغی است ششم ذراریح و امثال آن مقتم حموضات

سدّی که با آب محلول باید نمود تا قوه مدریت بهم رساند از قبیل جو سبز سوده
و غیره انتهی بعضی از شربتها چون عرق و تره تیزک و مانند آن
اما قسم اول از مدرات از آن جمله اذناب گیلاس و چای اما آب گیلاس بخورد
قبل الاستعمال ولی از جهت اعانت مدریت دیگر علیحده اگر با بک سائیده گرفته
اما چای برگ درختی است بزرگی از روسیه گری او در سمت چین و منگولیا و
در جاپان و جزایر ... یافت شود و مدریست نیکو و مهیج دم
بخصوص ترکیبی از آن با قند و لیمو و عرق نعنا شکل که در مانند و لذت ...
نز ... که مشهور به پنچ می‌باشد و در انگلستان چای را لازم کرده
پس از سرد شدن بجای آب نوشیدن به علت نافع است و به جهت اعتدال
رفع علیات صرف نمودن و آن را ... و حرص ...
عصبانی باشد و نقل نوم و نقصان باه اما قسم ثانی که اقلع
مدرات است از آن جمله حب الطرطیر و حل قلیایی و نطرون شامی و بوره و ... آن
اما طرطیر گرچه مدر است اما چون در تو مسهلیت قوی است ... در حقیقت
مسهلات ... بیان شد اما حل قلیایی مهم است و حاصلش از ...
قسمی و سرکه و طریق صنعت او آن است که بگیرند قلیاب ... قدر ...
و در روی ... سرکه بریزند که از غلیان بیفتد پس از آن ... است

لازم رطوبت او را



لازم رطوبت او را تصفیه نموده تا کلی ... که در ... در اهویه رطبه حادث
رطوبات نموده دافع شود اهل دو خانه فرنگستان بجهت حفظ از ... یک
جزو او را با دو جزو جوهر و گلاب نموده در ... گذاشته و در وقت
ضرورت بکار برند و مدری نیکو و بعضی قوی و سریع الهضم است و در کثیری از ...
قرنه و وجع مفاصل و نقرس و حصات کلیه استعمال کنند و قدر شربت از محلول او
در گلاب الی چهار درم و از خالص او الی دو درم و گاه او را با دیژیتال و عرق
سورنجان و بعضی ترکیب نموده استعمال نمایند
از ترکیبات او نسخه بجهت ریاح قرنه و وجع المفاصل که از سرما خورده گی باشد
بگیرند قلیاب قمی یک درم به قدری سرکه در او ریزند که از غلیان افتد پس از آن دم
شده نقیع ... درم عرق عرعر چهار مثقال ممزوج نموده در یک روز تدریج تناول نمایند
نسخه بجهت مدر نیک و کثیر الاستعمال بجهت استسقی بگیرند دیژیتال ده گندم در چهل درم
آب دم نموده و صاف کرده حل قلیایی محلول سه درم شربت نارنج چهار درم ضمیمه
نموده در یک روز بنوشند نسخه دیگر از برای ... که منقع و منضج ... بگیرند
بگیرند حل قلیایی محلول دو درم شیره کاسنی دو درم با دیان خطائی شانزده درم ...
... یکدرم در یک روز مداومت نمایند اما نطرون شامی و بوره و قلی
و سایر مدرات قلیائیه در باب منضجات بیان خواهد شد القسم الثالث

— که در هرات از هجو آنند دیژیتال و طوطون اما دیژیتال که در میان عوام مشهور
— بگل انگشتانه است زرد و نوع چهار باشد نوعی ارغوانی و نوعی سفید رنگ و بهره
— نباتی اند که در کوهستانات سردسیر هم رسد و گلهای آن شبیه به انگشتانه و گیاه
— دو حرف اما چهار خط زرنیه است و حال بیان یافت
— و نبات مذکور طعم و بدبو و در وقت خاییدن خارشی در گلو هم رسد و جوهری از او
— کشند که بسیار سمی قوی بود لهذا حکما او را استعمال نمایند و برگ او را مستعمل دارند
— و چون نیم مثقال او را بخورند ضعف و اغماء از برای او رخ نموده همه
— عارض شده و پیش چشم سیاهی بیند و حکه در گلو به پدید آمده نبض بطی گردد
— دوائی است بسیار نافع در طپش قلب که از حرکت قلب در دقیقه مستاد بود
— از خوردن او سمی فرصه کرده و بی خوردن دیژیتال علامات مذکوره رخ نماید
— متعلق به مرض بوده بلکه از دیژیتال بود در ترکیب نماید با نبات و دیگر پس
در مرض استسقی که نبات نافع باشد و در مدت بهتر از این دوائی ندارم —
و استعمال مخصوص او در استسقات خصوص استسقی سردینه و در اطفال برگ
بگل ترکیب نموده بکار روازند و استعمال او هم در طپش قلب و در سرعت نبض
و نیز استعمال او هم در نفث الدم که با ایطاء ترکیب نمایند و در ضعف دل با نخوره
دبا دام و ضیع عرقیا نافع و استمنین در ضیق النفس مفید خواهد بود شربت دیژیتال



بگیرند برگ دیژیتال دو گندم در سه سیر آب چون چای دم و صاف کنند سه
نبات دو نیم سیر مثقال داخل او سوزه و با طرزطرخ یک مثقال شربت تا ۱ هفته
زنت یا [illegible] دیگر سه مثقال مخلوط نموده کاسه شربتی ساخته بکار برند بطریق
کردیا جب اوه استعمال کنند و بعد از قیام او دم کرده بهتر است نسخه
برگ ساینده دیژیتال یک گندم قند یک مثقال حرانه جوش سعی کرده شش (کلمات سه گندم)
پاینت قسمت نمایند و در هر دو ساعت کیفیت او را در اطفال که اندر سعال
یعنی ام الصبیان مبتلا باشند بکار برند نسخه بگیرند برگ دیژیتال ۸ گندم
در سه سیر آب شد چای دم کرده و بعد از آن صاف نموده شربت بنفشه
خشخاش سه مثقال او را داخل نموده بنوشند مرفبات در طپش قلب
قدر شربت اگر در برگ او داده گندم چون دم نماینده هشت گندم است
(اما طوطون) که در اثر شبیه به دیژیتال است و او هم تسقیق بود چون یک مثقال
طوطون را اسیره کشیده بپاشند اثرات او [illegible] یک مثقال دیژیتال سهم
باشند و چون کسی عادی به غلیان یا چوبوق نباشد کمیه کشیدن نبض
اولطلی کشته و پیش چشم سیاهی بیند و خارش در گلو پدید آید و تهوع او را
عارض شود بدانکه طوطون بجنبه سیفیه که دارد کمتر استعمال داریم و بکار بریم
در مرض خنق که از قسطیق که با دقیقه بکنیم بدین جهت حالی پدید آمده و شعفه

بیهوده گردیده سعال رجحت کند قدر شربت از یازده الی بیست گندم است
اما قسم چهارم مدرات قویه حاره است چون لعبت عفص و امثال آن
اما اصل عفص در کار زدن یا و در طابه کرسیر یافت شود و قوه مدری دارد
باشد و چون بیاشامند تهوع عارض گرداند و در اطفال قی و رخمایه و چون
بیش از وقت قدر شربت خورند اسهال مدید آید مثل اسهالی که از زیابیان دلول الدم
رخمایه و معده و امعاء را متورم گرداند و استعمال نمائیم با ثبات دوسانس
و ما خاطر ما بسیار منفعت بود ولی یک عیب دارد که در این اسهال مطلوب باشد
و این نسخه اسهال مبالغه ایند و اعذر و تشنج مقوم است هم تازه که هم
خشک شده او را و تازه او از آنش چندان قوه کمتر بود پس بنا بر این
قدر شربت از خشکیده او از رنگ کمتر تا یک گوشت و از تازه او بیش
کنند تا پنج گوشت است نسخه لعب عفص خشکیده یازده جزو سرکه
مقطر اربعه و شش جزو مخلوط نموده در ظرفی صندلی یک شبانه روز گذارند
بعد صاف نموده عرق شراب هشت جزو اضافه نموده روزی یک گندم
تا یک درم و نیم استعمال کنند صفت سکنجبین عفص بگیرند عسل یازده سیر
سرکه عفص یک بند و سه ربع داخل هم نموده با آتش ملایم طبخ داده
تا غلیظ شود استعمال نمائیم این را در مرض سیاه سرفه و قدر شربت از یک درم

در استعمال ... در مرض
ترکیب نمائیم
ص

تا دو درم و نیم



تا دو درم و نیز استعمال نمائیم در مرض خناق که اطفال در این مرض قی نمایند و بعد یکه
سینه کاملی که از خوردن لعب عفص اسهال و یا ادرار خون و یا ریح زدن عارض شود
ترک استعمال او شوند نسخه گرد اصل عفص دو گوشت کرده دو ج نمدیر الطردن
نموده قند که در روغن عرعر رور برده باشند دو درم او را قسمت نموده بدست
و دو سه روز در مرض استسقی باید نسخه بگیرند لعب عفص سه گوشت نوره
و حب العرعر و کبیل از هر یک گندم سه قسمت نموده مدت سه شبانه روز
در استسقی بخورند قلیاب گندم سرکه عفص در روی او ریزند تا از جوش بازایستد
مطبوخ عرعر چهل گوشت درم طیره استعمال سکنجبین عفص است درم ... از
مخلوط نموده هر دو ساعت یک قاشق بزرگ چای خوری باید نمایند
صفت صابونیکه از او ترتیب دهند جهت صعدیات بگیرند لعب عفص
تازه دو سیر آب و قمی بپزند تا به قوام آید و بعد روغن در او ریزند تا صابون
شود و اگر لعب تازه نباشد از خشک او بگیرند و آب در او ریزند و با قلیاب
بپزند و این صابون را در روی تیماج کشیده و در تشکیل صعدیات
استعمال کنند و در دمل و خنازیر بجهة نضج استعمال کنند مرهم با آتش
چنانچه در پیش ذکر کردیم اما کور ... در بلاد سردسیر در جبال ...
و تخم او را استعمال نمایند سم مقدار و هم سهل است و چون از قدر شربت بیش

حرف از قند شربت بزرگ بکار برند تی الدم و استسهال الدم پدید آید و عاقبت
سعادت انبار و استعمال مخصوص هندو در نقرس و وجع مفاصل است قدر
شربت از کرد بصل او یک تو ده است تا سه تو ده و از تخم او قدری کمتر بکار برند
زیرا که قوه تخمش بیشتر باشد. تیغ نور سنبان بگیرند نور سنبان دو جزو
عرق نیت و چهار جزو چهارده روز بگذارند و بعد صاف کنند روزی
دو یا سه نوبت هر دفعه بیست قطره تا سی قطره استعمال نمایند شراب نورسنبانی
بگیرند تخم نورسنبان دو جزو شراب شانزده جزو در روی او ریخته در جای
گرمی بگذارند مدت ده تا نه روز و بعد صاف نموده روزی سه دفعه
هر دفعه سی قطره استعمال نمایند سرکه نورسنبان بگیرند بعد نورسنبان تازه
یک جزو سرکه شانزده جزو در مدت هشت روز در موضع گرمی نگه دارند
مدت ده شبانه روز عرق شراب یک جزو در او داخل کرده —
جوانفخوذه
بعد از او استعمال کنند نیم درم تا دو درم در یک روز سکنجبین نورسنبانی
بگیرند بیاز تازه نورسنبان یک جزو سرکه شانزده جزو داخل او نمایند
دو شب نه روز بگذارند بعد از تصفیه عسل سه جزو در او ریزند و به آتش ملایم
قوام آورند و قدر شربت از یک درم تا دو درم است در مدت روز شربت
بگیرند شراب نورسنبان هشت درم نقطیر فیون سی قطره روزی سی قطره سه نوبت
استعمال نمایند



در مرض نقرس که در ادرار رسوب قرمز بوده باشد نسخه قدیم سرکه سه
نورسنبان در او ریزند تا از جوش باز ایستد و بعد از آن مطبوخ مارچوبه جهت —
مشترم داخل نموده در یک روز بیاشامند بجهت وجع مفاصل و نقرس کم ادرار —
رسوب قرمز بوده نافع است و استعمال خارجی او چنین است که بعضی تازه او را
کوبیده با آرد باقلا ضماد نمایند در وجع مفاصل بگذارند المسیر و نتی
واو گل زرد است که در اول بهار در آید و مرز خفیقی است و برگ او دندانه دار
صاحب سه برگ است و گل او مانند تب بره و همچون خوشه بهم پیچیده است
استعمال نمایند برگهای تازه جوانه او را و عرب دوائی است در مرض استسقی
و از برگ او مطبوخ نموده از چهار درم تا هشت درم در یک روز استعمال نمایند و با خرم
ترکیب کرده بکار دارند مارچوبه که بعربی هلیون نامند توما
حبابه تازه او را بطریق که او را با شیرینی طبخ داده بکار دارند و با کرده
او را و بیخ او را مثل دواهای دیگر کرده مانند مدرات در استسقی استعمال —
کنند پنجم از اقسام مدرات مدرات عرقیه است مانند غرغر —
و بعضی از کیابها که نوعی از حشیش است که تفصیل آنها در محرقات خواهد نگاشته شد
ششم از مدرات فزایج است و استعمال او اما فزایج داد کمتری است —
که بسیار نادر جهت زبان گنجشک حکیم فرنگی در اینها نشسته و قشتیکه —

[illegible]

وجوه مارچوبه را اسپاراژین
نامند ملحم آن مدرد دمان
و جمعی از تعقیص برانند که ماده فعال
مارچوبه این ۲ بلات

زرد رنگستان آورند زرد خوش رنگ است و تمام قهر او نیز در ایران پیدا شود
و طریق گرفتن او آنست که هنگام صبح پارچه در زیر درخت پهن نموده
و تکان داده بر روی این پارچه ریزد و بعد از آن ابتدای استعمال آنکه دانسته
و تتالی را در سرکه بخیسانند و کمتر از آن پخته تا کشته شود و بجهة
حفظ این مگسها که ضایع نشوند باید که با بعضی از شیشه نموده و شیشه کوچک را
سرکه ریخته و دهان را نگه دارند و در میان آن شیشه نهند که علی الدوام سرکه
بدان مگسها رسد و خاصیت این مگس آنست که چون بر روی جلد نهند
طاول پدید آورد و اگر زیاد استعمال کنند غانغرایا عارض شود و در جراحات
عفونی گاهی از استعمال جنبه ها و نیز غانغرایا پدید آید و چون بداخل استعمال
کنند قی و اسهال پدید آید و بول را حبس کند و بول متعفن شود و
بدم و تقویت آلات تناسل کرده نعوظ پدید آرد و چون بعد از
زیاد استعمال نمودن قی الدم و اسهال الدم عارض کند اما در مرض فرنطوس عارض
گرداند تریاق او کافور است اما استعمال او را در هر مرض باید که
استعمال نماییم بنابر آنکه او را بجهة زخم نمودن تا جذب ماده در اندرون
به بیرون کند و از جمیع ادویه اکاله بهتر است و نیز تخفیف و رفع اوجاع
نموهیر بجهة پدید آوردن حدت تبدیل جذب حدت در مجاری میکنید

نواصیر

رقعه سازند

رقعه سازند و به داخل استعمال نماییم در سستی مثانه و ضعف قوه باه و نیز در برص جلدی
دیگر که از استعمال هیچ دوا بهبودی حاصل نشده باشد و در لیور نگ مرض استعمال او را
استفعلی کلی پدید آمده اما قبل ذراریح طریق صنعت او آنست که بگیرند ذراریح
دو جزء و خاک نقطر شانزده جزء داخل یکدیگر نموده در روی جلد بمالند تا جراحت
پدید آورده طاول زند و در بعضی مواضع که مشمع ذراریح قرار گیرد استعمال نمایند اما
تنقیع ذراریح طریق صنعت او آنست که بگیرند ذراریح دو گرم و عرق دوآتشه
صد و شصت و هشت درم در موضع گرمی دارند ده شبانه روز بگذارند
پس از آن صاف نموده نگاه دارند دوازده قطره تا چهل قطره در داخل بکار برند
تنقیه بگیرند شیره بادام سه سیر تنقیع ذراریح سی قطره یک روز تا دو روز بکوبند
تن و سرباز الغیض باید نمایند دهن ذراریح بجهة جذب مواد و ملحق نمودن
جراحات از التیام بر این طریق است که بگیرند ذراریح دو درم آب جوش سی درم
بیفزا مدور حل نموده بگذار در روی آتش ملایم تا قوام آورند تا مشمع است
او برود مشمع ذراریح و طریق صنعت او آنست هر دو طریق اول مشمع
ذراریح ساده دوم برنده مشمع ذراریح ساده را به نیم تیغ ورات نمایند
بگیرند گرد ذراریح دوازده جزء چهار جزء و پیه دوازده جزء با هم

و در روی آتش باید به دهن اسم نموده و بعد از روی آتش برداشته کرده
ذراریح را در او بپاشند و در حین استعمال بهتر آن بود روی آن تمام کشیده
استعمال کنند و چون چسبنده که دین لم است لهذا خوب است ما
که اطراف او را با مشمع از نیف بپوشانند و در مدت بیست الی دوازده
ساعت موافق تازه کی و کهنگی مشمع زخم نماید و بهر اندازه که خواهند
جراحت پیدا آورد باید بکار زنند مشمع ذراریح زننده و طریق ساختن او
آنست که بگیرند مغز چهار جزو نیم رفت و ذراریح و موم که چهار جزو
زنگار نیم جزو خردل و فلفل سیاه که ربع جزو اولاً اجزا را در روی
آتش ملایم ذوب نموده بعد برداشته بگذارند تا کمی سرد شود پس از آن کرد
ذراریح را داخل او نمایند نسخه ذراریح دوازده گندم خرچنگ [illegible]
دوازده قسمت کرده روزی دو قسمت آن را در یک روز بخورند
در رفع [illegible] نسخه ذراریح یک نخود و یک گندم بار [illegible]
یکدرم [illegible] حب کرده روزی سه حب بخورند در مرض استسقی که از ضعف
بدن و سستی شده نسخه ذراریح یک نخود کافور دو نخود دوازده حب باشند
روزی دو یا سه حب بخورند در استسقاء عشاء نافع است نسخه دیگر بگیرند
ذراریح [illegible] آب [illegible] قدری [illegible] مخلوط نموده [illegible]

روز بخورند



روز بخورند در سوزنک مزمن نسخه بلسان کپایو [illegible] از هر یک دو درم
با برزده تخم مرغ حل نمایند و بعد عرق نعنع چهل مثقال [illegible] ذراریح یک درم
از چهار تا هفت روز در سوزنک مزمن بخورند نسخه بلسان کپایو تربانتین
[illegible] ذراریح از هر یک یک درم روزی سه نوبت هر نوبتی بیست تا سی قطره بر قند
مریض بیاشامند و اندختن مشمع ذراریح در آن دیده شده که رفع سوزنک
مزمن ساخته و مجرب نموده قدر شربت ذراریح نیم گندم است یا یک گندم -
[illegible] مصطفات معدنی نیز [illegible] ولی چون مخصوص نیستند لهذا
در محل خود ذکر خواهد شد تمت [illegible] در معرقات
[illegible] استعمال ادویه معرقه را در سرما خورده کی و در اوجاع مفاصل و [illegible] که
طبیعت مایل به بحران عرق باشد معرقات بر چند نوع است اول جای
[illegible] دوم [illegible] نوشادر و [illegible] که [illegible]
[illegible] سیم ادویه [illegible] که [illegible] چهارم ادویه [illegible]
[illegible] پنجم نباتات عطره [illegible]
[illegible] و گل آقاره [illegible] وغیره [illegible] -
(و مرزنگوش) [illegible]
رایحه کافوریه [illegible]

کاسه یک درهم بفشارند هرچه باسلیقه رنجی دیگر از جمله معرق قاطعست ترنج حوار
زمستان آورند معرق خواهد بود و املاح نوشادری اسم معرق قند انار ترش
نوشا در ادرار بطریق درست نمایند که جوهر نوشادر را در سرکه ریزند تا که
کاغذ بنفش را قرمز کند و او در طوبت است از آب سیکلش تر و چون
بیاشامند معرق خواهد بود قدر شربت از یک درم تا دو درم است در کودک
خصوصاً در مرض لقاحف و در نقاهت از مرض زبره که کو افیون معرق استعمال
کنند. نسخه بگیرند گل قطنی چهار درم در سه سیر آب دم کرده صاف کنند
در سرکه نوشادر بیست درم افیون فی نیم کنند ربّ قطنی سنده درم داخل کرده
بجهة عرق آوردن در مدت چهار روز بخورند. نسخه بگیرند ترنجی نوشادر
شراب افیون یک درم در مدت بیست و نه روز بخورند. در وجع لقاحف
که ارزنها جوزده کی باشد و بدل سرکه نوشادر است. افیون حبّ نیم تر از
در ربّ قطنی با چیز دیگر داخل نموده از شخصی تا ده نخود در شبانه روز
بیاشامند و طبیبی بود کیمیاگر که نام منذر بوده که سرکه نوشادر را
پیدا کرد و رنا داورا مستقل دارند و سایر املاح نوشادر نیز قوه معرقی دارند
ولکم و چون در تشنج بکار برداریم بهتر العبداین ذکر خواهیم شد —
(اما افیون) که از جمله ادویه معرقه است. نسخه بگیرند دو مثقال





بپج در سه سیر آب دم کرده صاف نموده افیون فی نیم کنند ربّ
قطنی بیست مثقال صاف نموده در یک روز دفعات بخورند جهة
تعریق و بهترین افیون معرق است ولی احداث حرارت چند می
نماید بخلاف معرقات دیگر دانسته اند. اما درجه درد و در بحران از تب
تاکت کنند افیون طلحی با گرمی حدت بقدر نصف نطارمی بر جه
در فصل خود افیون یاد کرده شد. اقطی که از جمله نباتهای معرق است
و در اوایل بهار زود بگل آید و گل او سفید و چتری است چون مذاق دهنه ادرا
مدت باشد نفش باید و کهنه تعریق کامل و شراد را بکار برداریم باشد
جای دم کرده بخورند و از شراد ربّی درست نمایند که بسیار خوش مزه است
و قدر شربت از این ربّ تا کمیزه دهند. در یک روز در استعمال
نمایم گل او را. در تسهیل در اه سیخ. نسخه بگیرند کال قطنی و گل بابونه
و گل اسطوخودوس و برگ نعناع از هر یک باهم ادویه کوفته نموده چکاده
نمایند و در ماده سیخ و در اورام صلبیه. آقا ره از جمله معرقات
و تنجی است بویه بنا رود و برگ او مخروطی است و این نیز از جمله
ادویه مخصوص معرق نیست بلکه با دیگر ادویه دیگر مخلوط نموده بکار
برند قدر شربت سه مثقال گل او را و شتر جای استعمال کنند.

رواسن کل که از جنس نباتهای معروفست و معرق است که گلهای زرد زیاد دارد
قدر شربت تا دو مثقال است     کافور و افیون نیز از جمله مخدر است
نسخه بگیرند افیون یک گندم بجای یک گندم قند سفید که هر دو را مخلوط نموده
به چهار گرد نمایند استعمال کنند این نسخه را اورد بوده گویند     از اسپیک
نیز از جنس معرقات است بدین طریق درست نمایند سه رطل و دوازده قسمت
عرق دو آتشه ده قسمت در قرع و انبیق نموده تقطیر نمایند در تقابه جسمی که قطر
شود چون آب بی رنگ و فرار و معطر و چون در دهان نمایند سرد نماید
و از دیک شعله آتش مشتعل شود و مشهور به زرآب سکرآت است و استعمال آن
در امراض عفونی که به تعریق باشد تا چهار قطره در یک روز     نسخه بگیرند
از اسپیک یک درم ریشه نوشادر در عرق بهار نارنج حل کنند در مدرات طمث
و چهار روز بخورند و اما ادویه ضد تشنج اینها ادویه را تفصیلی بیشتر خواهیم داد —

جهار کوکرد نیش قند

در مدرات طمث

در این جنس بود خربق ابیض و عصاره ریوند و صبر زرد و سداب و روغن
انغوزه و دوادران و املاح حدیدی و سقدروکوته که ترکی چودر نامند و لوزه
و دمی و دوادران و مدر طمث است ابدا طبیب باید ملاحظه که کمی از قلت دم باشد
املاح حدیدی و مقویات و اغذیه مدر مدرات طمث بکار دارند —

وابهل که لعزانه



و ابهل که لعزانه یا بین گویند و خربق و ریوند و صبر زرد پیش یاد کرده شده
و این دوای خبر را کهنه ادرار طمث تنها ندهیم بلکه با چیز دیگر ترکیب نموده
بکار بریم     سداب     بسیار بدبوی و ضد اختناق رحم و تشنج رحم است
و سمی ضد حبس طمث و اما در این کار دوای قوی نبود بلکه با ادویه دیگر
منضم نموده استعمال نمائیم و بهتر آن باشد که نبات مخلیه او را استعمال نمائیم
مانند چای دم کرده صاف نموده دو زرنه تا چهار مثقال او را در یک روز
منفعت دیده شده است به طریق اماله از برای نفخ بطن و تشنج اطفال در سینه
در این مرض دم کرده او بدهند     دوادران     و او نباتیست که گل حیری
دارد و در منذهب قوت او کم است و ضد اختناق رحم و حبس طمث —
روغن سن     حنا و او را بکوبند بجوانی دهند بعد از خوردن تعدادش زیاد
اشتهای او را قهر کند و هندوار انجه ادرار طمث بسیار کم استعمال نمائیم —
قدر شربت تا نیم مثقال مانند چای دم کرده بکار برند و استعمال کنند در قاب
انغوزه ) زیرا نافع بود در حبس طمث که با اختناق رحم همراه بود
و خیلی تفصیل او در پیش گفته شده لهذا احتیاج به تفصیل ندارد ( زعفران )
تا می املاح حدیدی مدر طمث و مقوی است و چون از مقویات است لهذا در مقویات
ذکر خواهد شد     ( املاح حدیدی )     از مدرات طمث است و لیکن

ذکر خواهد شد    چیزی که بعد از آن سهل ارکوته نشسته که کمتر بنشیند از کسی است
و حاصل شود در وقتیکه کسی زیاد با باران خورده باشد فرفیک شده
و سیاه گردد و چون از آن زنهای حامله خورند نقطه جنین نماید و استرخای رحم
عارض گردد و در سالم اینده تهییج ندارد و چون از سمیت مخصوص آن در رحم
و کم کاهست و چون در عضو بیشتر میل کند لهذا او را استعمال کنند در صورت
وضع حمل هنگامیکه طفل بر نهج طبیعی قرار داشته باشد و نیز استعمال نمایم هنگامیکه
حقبت ماند و ضایع گردد و اتفاقاً بکار بریم که بعد باز بیاید رحم بحالت طبیعی
و سیلان دم از او و چون بهندوان خورند استرخاء رحم عارض گردد لهذا
در تشنج رحم بکار بریم و نیز بسیار دیده شده است که بعد سهولت وضع حمل
گرداو را در هر ربع ساعت سه نخود بکار بریم قدر شربت مختلف بود بحسب برخی
در زیادتی سیلان دم از رحم و در نفث الدم و استرخاء رحم سه نخود در انتظام
در مدت یکروز باید مانند مطبوخ او را نیز بکار بریم بطریقی که یکدرم او را
مکوب کرده در پنج فنجه بجوشانند و بعد از آن صاف کرده در مدت دو ثلث
روز در مرض نفث الدم استعمال نمایم و باید دانست که کل حبوبات که از زنگ
زده باشد نیز همین اثر را دارد ولی قوتش کمتر باشد.     بوره ارمنی
بسیار خوب دوائی است و مخصوص است مرض حمیت را و این بوره ... است
که مرکب باشد از بوره و نطرون و در چشمها زیاد یافت شود و کیفیتی دارد -

(و در ازدیاد نقطه جنین نیز استعمال ... دارند بنحویکه رحم منقبض نماید)

(و قدر شربت ... دو درم ... نخود ...)

که چون با قند



که چون با قند زرد او را مخلوط کنند سریع الذوب گرداند و مثبت حیض است
بنابراین استعمال نمایم در اخراج خجه حیض حمیت و امراض دیگر رحم استعمال کنیم
و از چند روز قوت او کمتر و که بعد نفخیت حصات مثانه نیز استعمال کنیم و در نفع
بکار بریم در مرض برقان و لکهای صورت و هم استعمال نمایم در سه پاره ... که
و در دکمهای بواسیری که صاحب شقاق بود و در زنان باشد و در لکه
سفید که در قرنیه پیدا آید بکار بریم و در جراحت کلو غرغره از آن ترتیب داده
بکار برند و چون جراحت خنازیر سدل بغرغره کرده او را استعمال نمایند و آن
مخصوص در او و قدر شربت در گرو رنیم مثقال است
نسخه بگیرند بوره ارمنی یکدرم زعفران شش نخود عطر دارچینی دو قطره -
دو قسمت نموده بفاصله در استرخاء رحم که از وضع حمل میآید بکار بریم نسخه
جهت قولنج بگیرند بوره یکمثقال در سه سیر با دنبویه حل نموده آب ...
یک مثقال در مدت یکروز تا دو روز بیاشامند نسخه جهت لکه قرنیه -
بگیرند بوره شش نخود در چهار درم گلاب حل نموده تقطیر افیون ... ده قطره
صبر زرد دو کرم روزی سه دفعه هر دفعه یک قطره در چشم بچکانند نسخه
جهت برقان بوره یکدرم راتی سفید شش نخود کل قند یک سیر مخلوط نموده
با چه روزی دو بالند  نسخه جهت شقاق بواسیر و پستان و لب و سهارده

( شقاق بواسیر پستان و لب )

( لکه قرنیه )

( سهارده )

توبه کیدرم بلسان کیدرم ونیم روغن بادام تلخ درم با دوده زرده تخم مرغ
جمع ده باشد. نسخه بگیرند توره عنبات زورنگ زراج سفید سفید
زهره یک نوشته نمود در ملکه قسطره نفوذ نماینده (زعفران)
ایا فی است که در بیان کلمهای بوته است زعفران در ادویه مدر طمث وتخفیف
رحم داخل کشنده بجهة از زیاد قوه او بارقوة بیفزاید قدر شربت نیم درم تا یکدرم
در یک روز است دشته شود کل او با کل بسیار سه دکل کافه (دار صینی)
نیز طلا کهنه اعلا در اثر ادویه مدر طمث داخل کنند وتفصیل آن است الهم
بعد از این ذکر خواهد شد ادویه که با صالها مدره طمث اند توره وا دوبه جدید
وجدر داخل است وسایر ادویه نباتی مدر طمث شوند بلکه مجرد دوای دیگر
باشند (در بیان ادویه مخرجه صفرا) مدر بجه
بهتر از کل دوائی در این کار مدر ریم نهند استعمال نیم درسته کنند وانقاذ در مرض
مذکور استعمال کنیم بجهة اخراج صفرا صبر زرد وریوند ومنظرون ومقیل
بهتر از این ادویه مخرجه صفرا باشند ونیز از جمله ادویه مذکوره است
انگور وسیاه معدنی که موجب دوشته باشد وبعضی از این ادویه در امیش
در فصل دیگر ابعد تفصیل خواهیم نهاد در این جا احتیاج به تطویل تفصیل نیست
باب ثانی در بیان ادویه مسهله مدر بجه

بعضی از این



بعضی از این ادویه مسلطانه که از خوردن آنها بدل قشلیل رفته وضعیف شده
وبعد از آن خونش آن اندین خارج کرده لهذا آنها را در مستفرغات باید ذکر نمود
در این جا ذکر نمایم زیبق دا ملح بدیه دا ملح قلیائی وکبریتی را اما زیبق مدر بجه
اینده داخل است رطالحص او در معادن معدنیات یافت شود وشنجرف
که مرکب از کبریت وزیبق است وطریق خلوص او از شنجرف آنست که با آهک
مخلوط نموده در قرع وانبیق نمایند تا زیبق خالص تقطر کرده مدر بجه در قدیم زیبق را
خبر کشتن نمش بجهة جنیر دیگر استعمال نکرده و کشتن کسی که زیبق را در امراض
بکار برده کلموس بوده وبا مرد است که اشخاصیکه در معدن زیبق کار کنند
رفی از امراض آنها را بدیه آید واشخاصیکه زیبق در آنها استعمال کنند
چه از داخل وچه از خارج این امراض در آنها عارض شوند مانند صداع اضطرابی وقشعریره
وسیلان دم وبراق وصدر اشتهی وتورم زبان ودهان وسستی دندانها ونزف
اسنان ودر فی اوقات آبله ها در جلد بدید آید وخصوصا در دهان ودر بن
تقرح در آخر هم زایل نما نقره کرده وبعضی از عضلات عضله عارض گردد ونه
عرشه لکه درا عرق زیبقی گوینه ونزول آب سیاه وماليخوليا ودر ذات الرئه
مدر بجه استعمال کنیم زیبق وا ملح او را در همه امراض مذکوره نمانند امراض وردی
خصوصا در هفاق وجب ودکیه ودنع ونیز استعمال کنیم در امراض استقال ودلالدیم

کما در اطعمه نیز عارض گردد
کما در سیلان البیم
۲ ودیع عظام رفتما بدید آید چه
از تعفن او دفع دیع عظام
نیز در فی از تعفن خراب
دهان پدید آید
صح

خصوصاً

چنانچه خصوصاً در صفاق چشم و در مرض کوفت چنانچه آزاد و به مخصوص است در آن و
در کوفت ثانی واستعمال کنیم در مرض کهنه و بدانچه زیبق خالص را هم در قولنج
التوا در جای دیگر استعمال کنیم و سبب منفعت او در مرض مذکور ثقالت او است
و بدان سبب رفع التوا نماید و زیبق خالص سمیتی ندارد و در بدن تغییر از آنکه خارج شود
و هیچ جزء در بدن نگردد ولی زیبق مسحوق اثر در بدن دارد و او را با کل نفید
و یا با روغن صلدیه نموده چنانچه زیبق کشته شده گردد و صنعت او آنست
بگیرند زیبق خالص سه جزء و کل نفید پنج جزء مخلوط نموده و بسیار ساییده تا دیگر
تا دیگر اجزای زیبقی مشاهده نشود و در مرض او بکار بریم و در دوا به الفطرات
لهذا استعمال نمائیم در کوفت اطفال و در سفلیه قدر شربت در اشخاص
بزرگ از پنج تا پانزده گندم است و در اطفال تا سه گندم و گاهی در نوبه با افیون
ترکیب نموده بکار بریم و شرط کلی که در استعمال زیبق آنست که اسهال
یبوستی نباشد. و چون کوفت در اسهال بود با افیون منضم نموده استعمال کنند (در اصل روغن خاکستری)
و چون بیم تولد بود با ریوند ترکیب نموده بکار برند (دهن زیبقی
خاکستری) طریق صنعت او آنست که بگیرند زیبق خالص سیصد و چهار جزء
روغن خوک چهار جزء اگر نباشد روغن دیگر اولاً کمی داخل زیبق نموده
و صلدیه مبتلی کرده تا اجزای زیبقی مشاهده نگردد و بعد از آن باقی روغن را

داخل کرده صلدیه



داخل کرده صلدیه مبتلی نماید. و بعد استعمال نمائیم دهن مذکور را بجهت صلابات
و چون در ورید خون منجمد گردد چنانچه ملاحظه گردد در بعضی از جراحات
تا آنکه خط سیاه تا عروق کشیده شده است و چون ملاحظه این علامات
گردد معلوم است که خون در ورید منجمد شده است چنانچه ملاحظه گردد در بعضی
از جراحات واستعمال کنیم او را در مرض مذکوره و هم در مرض کوفت و طریق
استعمال او در مرض کوفت آن بود که اولاً ران را و بعد از آن موضع دیگر را
از بدن تا آنکه جمیع بدن را از آن دهن بمالند و هم در ورم صفاق بطن نیز
بدو دهن نمایند و لیکن در این حالت نمایند دهن زیبقی دیگر که از دهن مذکور
ملائم تر بود و صنعت او آنست که بگیرند [illegible] زیبق رادی مذکور یک جزء
که دو جزء مخلوط نموده صلدیه مبتلی نماید (مخلوط زیبق طریق صنعت او
آنست که بگیرند [illegible] مثقال زیبق خالص بیست و چهار مثقال
کبریت بیست گندم دهن زیتون یک مثقال اولاً دهن زیتون را با کبریت
در آتش ملائم مخلوط کنند و بعد از آن زیبق را داخل او نموده خوب
صلدیه کنند. واستعمال کنیم او را در صلابت بطن و در خنازیر و این بود
تفصیل ترکیبات زیبق خالص و حال ذکر کنیم املاح زیبقی را که از اصل آنها
کثیر ترکیب نموده جسم کثیر گردد (زیبق احمر) که زیبقی است [illegible] (مرکور روژ) گویند.

مرکب با اکسیژن مصنف او آنست که بگیرند قرع کردن طولانی و دهن تنگی
و زیبق در او ریخته در تنور آتشی مدت هشت شبانه روز که دارند که از اتصال زیبق
بهوای اکسیژن را جذب نموده و تصعید گردد و گردن شیشه منعقد شود ولی علامت
صعب زیرا که در همین مدت هشت روز باید حرارت آتش یکنواخت باشد
و این زیبق منعقد را خود زیبق است و چون او را در روی آتش دائم نگهدارند
اکسیژن او رفته زیبق خالص گردد و در این زیبق احمر جز هوای اکسیژن
چیز دیگری نبود که او نیز بحرارت دائم تجزیه شود و بحرارت شدیده بارد
ترکیب گردد و غیر محلول است در آب و سم شدید نیست اما استعمال او در مرض
اولا در مرض کوفت بوده ولی در مرض مذکور بهتر است از دو خواصی بداریم نهند او را
کمی استعمال نمایند و چون مرض کوفت بهیچ ادویه معالجه نشود حکما او را بکار برند
و کثیر الاستعمال بوده است و از خارج اولا در زله مزمن چشم که جرب باشد
و استعمال در جراحات کوفتی کهنه جهت عدم ازدیاد اللحم جهت و نیز در جراحات ردی
و در ثآلیل کوفتی و در شقاق لب و بینی و پستان او را بکار بریم از خارج (نسخه)
بگیرند زیبق احمر نرم نموده با رب السوس حب ساخته و بیست حب نموده روزی
روزی یک حب پس از غذا در مرض کوفت بخورند در هر سه روز یک حب زیاد
کنند تا بقدر کفایت نسخه بگیرند زیبق احمر و گل ارمنی از هر یک

نیم مثقال



نیم مثقال قند هشت مثقال در سبل و زرقه چشم هنگام صبح قدری از دو در روز
کنند (نسخه) بگیرند زیبق احمر و زاج سفید از هر یک نیم مثقال کرد
دو مثقال داخل نموده روزی دو نوبت روی جراحات و ثآلیل کوفتی
دزور نمایند (دهن زیبق احمر) که در زرقه چشم و غیره بکار برند
بگیرند روغن یکدرم زیبق احمر دو گندم داخل نموده و صلایه کنند
و چون چشم به او عادت کند مقدار او را زیاد کنند تا یکدرم روغن چهار
گندم زیبق احمر باشد و استعمال نمایم دهن مذکور را در لکه های سفید
که در قرنیه پدید آید و در صلبیت جفان که پس از ورم باقی ماند و نیز استعمال
نمایم در جرب چشم که جفن حمره هم رسانده شود غلیظ گردیده و مژگان در آن
ریخته شود و دهنی در فرنگستان ترتیب دهند موسوم به بلسان چشم
صنعت او آنست بگیرند موم و نیم نخود روغن یکدرم و نیم در روی آتش
مخلوط بهم نموده پس از آن زیبق احمر دو نخود به روی یک نخود
خوب صلایه کنند و او را به پلک چشم کوبند و استعمال او در جرب
مزمن چشم از مجرب است که نخستین روزی یکنوبت و چون عادت شود
روزی دو نوبت بمالند مدتی که در استعمال زیبق احمر در چشم نخستین ایجاد
والتهاب در او پدید آید انگاه منفعت کند (اما نیترات دو مرکور)

(علاج در جرب چشم)

که دوم از ترکیبات زیبقی است و مرکب است با جوهر شوره صنعت آن است
که زیبق احمر را در جوهر شوره ممزوج با آب حل نمایند و در روی آتش تشویه
نموده تا آنکه همه اجزاء مایل بقرمزی منعقد گردد و این ملح محلول در آب است و از جهات
اکاله بود و استعمال کنند در ثآلیل و لحوم زائده کوفتی و کهنه و [illegible] اثر آن به کوفتی —
دوهمی از ترکیب دهند صنعت او آن بود نیز است دو مرکور یکجزء موم دو جزء
روغن کنجد چهار جزء در آتش ملایم بهم ممزوج نموده ضماد مانند و استعمال نمایم از برای
برای زایل کردن آبله های کوفتی و ثآلیل کوفتی که در این موضع باشد و وقت [illegible] اینها
از زیبق احمر مشتبه دو در داخل نیز است دو مرکور را هرگز استعمال ننمائیم —
(اما کلمورور دو مرکور) که سیم از املاح زیبقی است و او زیبقی است مرکب با نمک طعام
صنعت او آن است که بگیرند زیبق چهار جزء گوگرد سه جزء نمک طعام یک جزء و نیم
مخلوط نموده تا همه حاصل شود و پس از آن دو جزء از زیبق باقیمانده را بدین ملح اضافه
کنند و بعد از آن ملح طعام را نیز بدو ممزوج کرده بحق کامل [illegible] نمایند
تا هیچ جزو از زیبق محسوس نشود و پس از آن این اجزاء را در قرع نهاده تصعید کنند
و هر گاه اجزای صعقه قدری حموضت داشته باشد معلوم است که دارای [illegible] است
و تهیه خلوص او از آن چند نوبت در عرق نشت شستشو فرمایند که از حموضت [illegible]
کلمل خالص علامت آن است که [illegible] بگذارند [illegible] لون او قدری [illegible]

(حاشیه: کلمل تهیه [illegible] قدری [illegible] در روی آتش [illegible] طعام مخلوط محض صحیح)

بصفرت است



بصفرت است و دیگر در آفتاب نهند سیاه شود (کلمل) خوب است که در آب حل نمود و چون
در کلمل آب آهک ریزند در دو [illegible] سیاه گردد که در [illegible] است و چون کلمل را
در روی آتش تصعید کنند بیرون [illegible] که کلمل باشد [illegible] ادویه
ملایم تر باشد و در اطفال دوا است خوب [illegible] اخراج انها را [illegible] کرمهاست
بر خلاف بزرگان و چون مقدار [illegible] دهند بحال [illegible] عارض گردد پس
بنابراین مسهل [illegible] بود و بقدر [illegible] منضج بود [illegible] اضافه کنند
بر خلاف مقدار تام پس چون یک گندم از کلمل را [illegible] قسمت کنند و هر
ساعت [illegible] و اخراج و ضماد [illegible] که زیبق خورده باشند از بول
انها تشخیص داد که از بول انها اخذ زیبق کنند و این کلمل [illegible]
زیاد [illegible] استعمال کنیم کلمل را اولا جهت مسهل در مرض صرع و در قولنج
— و در امراض کبدی و کهنه [illegible] و دیدان و بسیار ترکیب کنند با حب
و عصاره ریوند و یا خود ریوند و سقمونیا و حنظل و قدر شربت از دو [illegible]
مسهل [illegible] کنند [illegible] است — نصف گندم کلمل [illegible]
نمود حب [illegible] ساخته مسهل [illegible] کلمل را —
خورده صبح [illegible] دوم جهت [illegible] است [illegible] استعمال
کنیم او را در امراض کبدی [illegible] و خفقان و امراض [illegible]

چشم که منظور تسکین بود خصوصاً چون اورام کهنه کنند با معجون طلائی
دیر استعمال کنند کحل را آنچه اخراج دیدان وقت شربت از برای منفعت بحکمت [illegible]
گذشت و در دوره بوت از استعمال الانتایع از جمله غطوس گشت در دو [illegible]
بغد که در چشم پدید آید و در جهد در مرض جلدی استعمال کنند نسخه جهة
ساختن دهن کحل بگیرند کلما یک جزو روغن گشت جزو مخلوط نموده و بسته
(استیاپارس) کنند دهها پارسی در زرد زخم بکار برند نسخه بگیرند کحل و معجون طلائی
از هر یک نه یا ده گندم عصاره شوکران یکنخود مخلوط نموده باشند و ده قسمت منقسم
کی صبح و دیگری شام در درم عنبیه کهنه منفعت بکار برند نسخه بگیرند کلما گشت گندم
دیژتیال دو گندم بیست قسمت نموده دو روز دفعات بسل نمایند در مرض
ام الصبیان که بعرانه اندر اشتغال نمند و بعضی اوقات کلما منعقد با فیونی نموده
استعمال نمایند و بعضی اوقات که منظور حده از زنجبیل و [illegible] بعج بود نسخه
بگیرند کلما عذرم کبریت یکدرم روغن چهار درم مخلوط نموده در بعضی از امراض جلدی بکار برند
در سکالیکه با کلما صفه دار شکنه همراه بوده با تکدرها و هلاک بوده اما در ابوال
که چهار از املاح بعقیات و بفرانسه سویمه کوروزیف گویند که زیبق است مخلوط
با ملح طعام دار شمو قویست و صنعت آن است که بگیرند زیبق دو جزو کوگرد
ده جزو ملح طعام یکجزو و نیم نقانوتی که در ساختن یاد شد درست کنند و در نقابه





منفعه سیت او کمتر است و نفش بود چون به مقدار سمی بود قی و اسهال آورد
و سعادت انجامد و بواسطه اثر رزنی آفتاب خفقان سیع گیرند کهنه استعمال نمادر ادرار
بقطر حل کرده بکار برند و داور کمغنیست که چون با سفیده تخم مرغ ترکیب نموده
او را منجمد کرده و از اثر سمی بنیازند و با آب آهک ممزوج کرده در دوای آب
کرده و از اثر خود بغنبه و با تریاک زنعتی دارد که با او ترکیب کرده در مرض
کوفت و نقرس بکار برند و شکالیکه با آن مرض دلتها بود از طریق استعمال
او نتایج اولاد کهنه نرله منع برور آید در چشم و سیار بدن قطور و با طلاء یا شسته
در منع برور آمده در آن موضع کنند و با کافور منقسم نموده در کند لدن بکار برند و نیز
در حمام آرنی در امراض که با یکجا برند د جلقوذه استعمال او در امراض کوفت
منطبق تواتر است نسخه بگیرند کلما ب چهار ده قبان دار شکنه یک گندم
در آب حلقوذه یکفنجان صبح یکی عصه کوزند یا یک نفخه و نفخه دیگر بقدر ادرار باد
کنند نسخه بگیرند دار شکنه نون در یکدرم درم با قدری آب او حلقوذه
اب بوس جهل دو حب نمایند یکی صبح دیکی شام در مرض کوفت بیا شسته
نسخه بگیرند دار شکنه دو گندم کلما ب چهار درم حلقوذه نعنعین سورنجان
یکدرم و نیم مدد بصادقه کنند در مدت هفت روز تا کهنه بکار برند اقوی یک نسخه
در مرض نقرس که با وجعی کثیره و یا با کوفت همراه بود نسخه بگیرند دار شکنه نیم گندم

گلاب شانزده مثقال حقنه زده در بخور چشم روزی دو نوبت تدخین نماید چون
شخصی با زرق بوزکی مبالغت کند و یا احتیاط از بوزنک او داشته باشد علاج اجتماع
ذکر خود را با محلول مذکور بشوید و نیز در لکهای که در صورت زنان جا به
دو در زنهای سفید از اثر آفتاب پدید آید از این محلول بشویند نافع است صفت Ephelid
محلول مذکور بگیرند دارشکنه ده گندم آب لیمو چهار مثقال حقنه زده با قلم مو روی
لکهای مذکور بمالند (اما یدور دو مرکور) که نمک از املاح زیبقی است
و ترکیب یافته از زیبق و ید بدانکه چون زیبق با ید ترکیب شود دو نوع موجود آید
یکی زرد یا هی رنگ و دیگری قرمز تر و زرد و دو را چون کلمل و قرمز را حکم
دارا است (اما پروتو یدور دو مرکور) که نمک زرد او باشد ترکیب
یافته از یکجزو ید و یک جزو زیبق و در آب محلول نگردد و خاصیت او کم عمد
و دوای مخصوصی است در مرض کوفت خصوص که همراه بود با وجع عظم صفت
او آنست که بگیرند زیبق یک جزو ید یک جزو عرق دو آنها خوب بسایند
و پس از آن تصعید کنند که این تصعید مذکور است و استعمال نمایند در مرض کوفت
که با وجع عظم همراه بود که گشتی از آن یک گندم تا هشتاد گرده با یک
یک کنند و نیم دهند و بعضی نیم گندم حب کنند تا سه گندم برسد
نسخه بگیرند یدور دو مرکور بعضی گندم رب السوس بقدر کفاف بود





دو صبح و شام بمالند تا نیک شود نسخه بگیرند پروتو یدور دو مرکور
یک جزو موم زرد دو جزو روغن شش جزو مخلوط نموده در تقرحات
کوفتی و خنازیری از خارج بگذارند (اما بی یدور دو مرکور) که نمک قرمز او باشد
ترکیب یافته از یک جزو زیبق و دو جزو ید کامل رنگ آن است و در آب
و عرق محلول بود و استعمال او در اندرون کم است و شانزده یک گندم
در یک روز بکار برند و در خارج بجهت برداشتن جذام نیکو بود و نیز در بهق
و ثالیل و هر تقرحی که در جلد بود استعمال کنند که پس از آن مالیدن او قولها
روی خشک شده و خوش رنگ شود دوایی است مخصوص در مرض سیکوزیس که
قسم از بثوری است که عند مو برآید خصوصاً در ریش که از استعمال او دفع مرض
گردد نسخه بگیرند بی یدور دو مرکور دو جزو موم زرد چهار جزو
مخلوط کنند و در صورت رفیه دار وضع نمایند تا سبب کمالت
رفع نمایند (اما سیناب) که شنجرف باشد و اسم
از املاح زیبقی است و مرکب بود از زیبق و کبریت و اورا به خارج بکار برند
و اکثر بطریق تدخین استعمال کنند خواه بقیلات و خواه به طریق دیگر
و بر رسمی از او ترکیب دهند که مرکب بود از شنجرف و سم الفار که بقیه
ذکر خواهد شد و شنجرف را استعمال نمایند مکرر در علاج نقاهت و دیگر

در اطلاع زیبق است زیبق مرکب با گوگرد و در رنگ سیاه تو و صنعت او آنست
که بگیرند زیبق یک جزء و گوگرد یک جزء و مخلوط کرده صلایه کنند تا خوب سیاه
شود و چون او را در آتش گذارند گوگرد و زیبق او متصاعد شود و رود —
و استعمال نمایند او را در اطفال که به مرض کوفت دختر زیر قید باشند قدری از آن
در طعام ایشان دو گندم و در بزرگان تا پنج گندم (اما اسید مدور و سایک ادم کور)
که اسم در پیایک دو سرکور مانند زیبقی است مرکب با نیل فرنگی و از اسموم آن است
و یک قطره او مهلک خواهد بود قدر شربت تا نیم گندم است و استعمال نمایند
در مرض کوفت و امثال آن (اما طلا) که در عداد مطلقات و نقره است
او را مانند طلا در هوا اسپیج تغییر کند و منفرح قلب است و اکثر حرف او را تا نیمه
از زیبق دارد اما اطلاع او اول است طلای ممزوج با جوهر طعام
صنعت او آنست که بیرون طلائی که مرکب باشد از جوهر شوره و جوهر
ملح طعام و طلا در او حلنما بنه و در روی آتش نهند تا جوهر شوره متصاعد
گردد و ملحی بوجود آید که او ملح مذکور است و نارنجی لونی بود و در آب و عرق
محلول و چون به مقدار زیاد استعمال کنند قی و اسهال و سیلان بزاق
عارض گردد و استعمال نمایند او را در مرض کوفت به خصوص و ملح بالید نی
زیر زبان بپاشند در حضرت و ذات کوفت قدر شربت چهار یک گندم است

در وقت ترشح در شیر معدنیات
پیدا شده زیرا که در زیر
خاک فاسد نشود و دورتی
از ۹۰۳ است و در اصل
صحیح

بدانکه هم شیخ داین ملح
کلورو دو رات در مرض
کوفت در صحنه زنجانیه
عام شنه باید رجوع
نمود زمانه که در مرض
مرض کوفت دلود ا
بعید از ابلح صفحه ۱۲۰
بی ارادتم
م





در یک روز که یک گندم از این ملح را در شستند و گلاب حلحوده روزی یک
گندم بخورند بدین نحو دندان معضو عمل را با تعقول طلا هم ترتیب دهند
و چون ملح مذکور را در جوهر نوشادر حل کنند چاشنی قوی که جهة لعنگ حل گردد
(دید) که از جمله مطلقات و اینده او را جدا اسم مرئی است که شناخته اند
و در قدیم الفنع را جهة حسن زر لطا می‌پنداشتند ولی جهة منفعت او در این داشتند
ولی پس از بسیار اندکی معلوم شد و بر مواضع پیداست که در او است
و دیده از نیات است مخصوص و طلای که در دریای شور بسر و دیده دارد و حسن مانند
و مدار و رگ او را اسپیونی بوست سخت است و صنعت او آنست که ماست
مذکور را بسوزانند و از خاکستر او قلیائی گیرند و در آن جوهر گوگرد ریزند باقی
او رسوب نموده ملحی در ته او رسوب گردد مانند فلس ماهی و چون
روشنائی هوائی را خورد بخاری از او متصاعد گردد و بعضی اللوتی شود و از این جهة
او را به اسم مبرسوم نموده یعنی نعفه و در کی مخصوص از او استشمام شود و بعیه را
منضر باشد و چون زداید نقره رسد و آن نقره را در روشنائی
گذارند سیاه شود که عکس اشیاء در او دیده شود و از خوردن مقدار
زیادی یا استشمام کثیری از رایحه او بیم خرابی شر صوت محقق گردد
و در مرض بت مرمی دارکند و کیفیت عملة مخصوص در اجلاست خصوصاً جهة تسکین فند

زاید در پستان و حنجره پس چون ادرار اطفار رند گشت شتقی ربطراله و بعید
لطیف زایل کند و از خوردن مقدار زیاد دی ارند در اطفال و سیدن دم اوراز حنجم
در زمان پیدا کرده و گرچه دو هیت در بعضی امراض سفید مال ضرری چه
از و ترتب بیابد پس چون او استعمال کیرتی ندارد پس قیب و اسهال
را خمایده باید دست از استعمال کشیده و استعمالش نماید اورا در غلظم غده زایله
که بعز انه که کوتکی نند که مانند خرطوم جیری اسکت زانج بزیر آید دم مرض نمید
لزیادی محلق در گهت رطوبی در موضعیکه هوای آنجا راکد باشد و اتاقهای
نمود استعمال نماید بیا در الکاریرد و نیز استعمال نماید در مرض سمت زرد
دماه سقند که درا و پیه بوده باشد نیز در مرض الکاریزه و الکهنت سهم
گوگرد ناشسته و در ا و زیره منحل کرده آن آب داکرید اوز یاد کرده
سل تنه بود و نیز استعمال نماید او را در مرض کوفت که با دو دیم عطام
بود و در تسکین صدایکه بعد از ورم با قیمانده بغایت نافع است و به
دراورده ماده بید الکاریزیم زیرا که حدت ورم با تسکین الکه در این مرض
روغن جبده خاکستری استعمال کنند و دیده انکونیم الکاریریم خسنه دراو درام نه
و نیز دراورده و سینه کبدی او را استعمال نمایند که ان بغایت نافع بود و نیز در ان
استعمال نمایم در نقرس که از استعمال او در مرض متقعق کلیه شده و نیز

در مرض اسفیدروملحک (علیه در غلظم غده زایله)



که قبل ایام بود پس از خروج آب از حنجره بید در آن موضع داخل کنند تا ورم حادی
— امودات بیدا گشته دو جدار غشا و را بیکدیگر ملصق کند و استعمال نماید در ورم غشا
در حالت ترکیب با پتاس داو ملحی است داو ملحی است با ترکیب مکعب
یعنی شش سطحی بدون لون قدر شربت از این دو دراطاس در مدت کرده
از نه نمود است آتش کوید و چون سهولت جذب رطوبت از هوا نماید لهذا
اورا در میان گلاب حل نموده [۲۰] کیفیان صبح یک شرب آن نماید به آنچه چون ارتد
خالص جهتنا قی در صورت پدید آید لهذا خالص اوراسه که الکاریزیم بدر که
چون بید را با ناشسته ترکیب کنند او را از وحشت خود بیندازد لهذا او را در غفقان
بید لزبیج و کلیه و اشیا یکه ناشسته وارد باشد اجتناب نمایند لهذا که
ملاحظت ازفق و بید فاصله داشته باشد و پس از خوردن یازده دقیقه از بید
دراودار اثر نماید بد بمنتی که اگر ناشسته دراو در زند منعقد کرده قدر شربت
از بید خالص یک که است (ضعیفه دهن بید) بگیرند بید در دو الطاس
نمش نمود بید خالص یک نمود که خالص چهار درم محلول نموده صدیه بابه
حرارت تا آنکه نارنجی اللون کردد و استعمال نمایند که جهت تسکین ادرام درغدد نمونه
نیز الکاریزند که یک نمود او را جهت تسکین صدیت طلا نمایند (ادا تقیقین بید)
بید خالص عرق دو اتشه خالص عنبر در بگذارند و پس از آن صاف نمایند و در خازن
[۸ درم] [۳ کمه]

۲ الکاریزنه به طریق بید در الکار کیده در گلاب حل از ده قیهان صاف نموده الخ

و لحم زاید و جراحات بکار روانند که لحم زیادی را دفعتاً بدون الم بر بایند
که با قلم موازات درمن روی جراحات کوهی و جهت ریزی باشد تریاق
بید نانسته است ( بیدوردوفر ) که یکی از ترکیبات بید است
مرکب است از دو جزو بید و یک جزو زراوند آهن و با قدری آب در مرض
تاریکی حوف و بعید بکار بایند و بید با آهن روی را مرکب نمود بلکه روی را از بید کم
مفارقت جویند و استعمال نمایند در امراض خنازیر و در مرض عظام که از جهت زهر بوده
قدر شربت اینک گندم تا سه گندم است نسخه بگیرند بیدوردوفر ده گندم
گلاب سه درم حل نموده جوهر دارچینی بید و رضا نموده بعد سه قسمت کرده
در سه نوبت در یک روز بخورند و با شکر مخلوط نموده در اطفال استعمال نمایند و بکار برند
در سوزاک سلطان توحّه نسخه بگیرند بیدوردوفر نیم کند آب جهل درم
محلول نموده روزی دو نوبت حقنه نمایند و میاه معدنی که بیدوردوفر دارد
وقت او بیشتر و بهتر است ولی چون مقدار او تعیین نیست لهذا گذشتن اطبا از استعمال
کننده و لیس از امتحان روزی یکی تا دو گیره موافق بر قوت و کم قوت
بودن او بکار برند و استحمام او مفید است چون در ای میاه بیدوردوفر
می باشد نسخه بگیرند بیدورطاس گیدرم جوهر آهن دو درم مخلوط نموده
سعفت حب نمایند سه تا چهار تا شام در مرض خنازیر مفید است —



( کلرور دو ژیقون ) که چهارم از محللات است که مرکب بود از ژیقون و جوهر نمک
و از جمله اکالات است و استعمال نمایند در آنکه دو روزی از هوا جذب رطوبت
نموده و مایع شود دوا را این ژیقون گویند و استعمال کننده در سرطان و در جاهایی که
بخواهند قطعه از لحم را ردانند بدون اسباب ( قیا ) نیز از جمله
معقدات است و بعید ذکر خواهد شد ( ملح طعام ) نیز از جمله محللات است
دوا را استعمال کنیم در نفث الدم که به قدر دو قاشق چایخوری او را در آب حل نموده
بیاشامند و نیز استعمال کننده حمام او را در مرض خنازیر و میاه معدنی
که این ملح در آنها محلول شده باشد قوتش زیادتر بوده نیز استحمام —
با منفعت است در وجع عصبانی ( ام بحری ) هم از جمله محللات است
بر عصاره ملح طعام در او محلول است املاح دیگر نیز در او محلول باشد و این
حمام در آب دریا نافع است در نقاهت امراض و در ضعیف مزاج و در مرض —
خنازیر و نقرس که در امراض مذکوره استحمام در آب دریا کنند مایع دیگر
اسم است که مثل نمک فرنگی در صورتیکه مقدار کم استعمال کنند —
و مسهل باشد در کبد و طحال و دیگر نمک طرطیر است بطالی که مسهل است اگر
دهند و همچنین میاه معدنی ملح نیز از جمله محللات است ( لیمون )
— که از جمله منضجات قوی است و در ایران نباشد و در فرنگستان یافت شود

دهنیت دارو زیاده باشد و در هر نباتات زیاده دارد اما که زخوردن او
اشتهی زیاده کرده و در قوت زیاده دارد است لهذا در فقرا که مرض خنازیر
قبلد بسته بعوض ید استعمال نمایند که در جوب ملک حل کرده نگاه دارند
و دق او ملک قرکی است و بیشتر او در امراض سول موده استعمال کنند بطریق ـ
که یکدرم او را در یکصد درم آب حل کرده مداومت کنند قدر شرب اطفال
روزانه اول پنج قطره از این محلول و کم کم زیاده کنند روزی پانزده قطره

ـ کبریت ) نیز که از جمله ملالات است و بوجود آید در جبال آتش فشان
کبریت را با خود کبریت در عمل اسپیچ شباهتی بود و کبریت مدبر جنس است
یکی اسم و دیگری صعود است احمرا و بهتر است زیرا که پاک و خالص تر است
کبراول است ومر آنکه چون منعقد از جزئی کبریت را با تامه مشرق ـ
و سپیج بلغم خواهد شد و عمل او زیاده تو بخصوص در معا مستقیم که دمرا زیاده میل ده
مد بعضو استعمال کنند مدام اقل شستن در بواسیر و در زله و نزله ریه که ضیق النفس ال
باشد استعمال کنند مرکبا با یک بلغم کش و اما منفذ کبریت دواء است مخصوص
در مرض مذکور و هم در مرض نقصان ریگی و در مرض خنازیر و در اشخاصی که در او
زیادتی از زیبق نوشیده شوند وهم آنکه قریب هلاکت باشند ـ
و لهذا اگر کبریت زیاده بود فرمایند را قدر شرب نیم درم باشد بطریق حب

یاکرده دادر الکاربند



یا کرده او را الکار برند و در خارج استعمال نمایند دهن او را در جرب رطب و یابس
و در بطهیس دو جنس از این دهن ترتیب دهند یکی آنکه سه جزء کبریت را
با شش جزء روغن درست نمایند دیگر آنکه کبریت شش جزء و خزیق سفید دو جزء
سوره نیم جزء صابون ایع شش جزء روغن مهجبه جزء و در این نسخه گاهی گاهی عفنه
و کات کبود و گاهی هم زفت و بوفعات دو رنگ مد بخدای آب کوکرد را
نیز دو جنس بود یکی صناعی و دیگری معدنی و معدنی او آنست که بوی
تخم متعفن دهد ولون او مایل بصفرت است واستحمام کنند در مرض نقرس ـ
و مفاصل و بواسیر و خنازیر و جرب و گاهی هم دیده شده است که یکی
به مرض جرب مبتلا باشند باستحمام از این آب کنند به مرض جرب مبتلد
شوند و مصنوعی او را بطریق ترتیب استعمال کنند که بگیرند کبریت یک جزء قلیا
دو جزء هر دو را در بوته دوب کنند تا هر دو یکی شود و بعد از آن روی
صفحه حدید ریخته اسر شود و از یک تا دو سیر از او را در یک آبزن
ریخته الکا ریزند و حول نو انهزوت او حل وده کرده کیمیا ک سرکه
در او بیفزایند و این آب کوکرد مصنوعی را در چند آبه و رزندهم بکار و در بواسیر
و خنازیر و نقرس و اشخاصی که زیاده زیبق خورده باشند و در حلقه جایدا استعمال
نمایند و چون لغیدب در حلقات لبند و در این آب روند سیاه گردد ـ

و نیز با آهک سم ترتیب دهند بطریقی که هفت جزو در بوته کرده یک جزو
ذغال در روی آن آتش ریخته تا که پخته شود و ذغال در بوته منجمد شده
سفید شده و پس از آن بردارند و دیگر باره با دو سیر در یک آهن ریخته
بکار برند به احمر کج مرکب است از آهک و کبریت و هوای کشیدن آن سمی چون
او را در بوته نمایند و ذغال در او ریزند هوای کشیدن او خارج شود و این آب
صابونی نیز در امراضی که ذکر شد بکار برده‌اند و آب صابونی نیز متعفن است باید
در شیشه کرده و در اواسط محکم بسته نگاه دارند و یکی دیگر از مرکبات کبریت ترکیب
شده با دیت بطریقی که کبریت به چهار قسمت کبریت گوگرد خوب
مخلوط نموده در قرع نهاده تصعید کنند با آتش ملایم و از وی ازو باقی ماند
رادی الوان که همین هم مذکور است استعمال نمایند در جذام و حکه و [illegible]
مزمن و در بن گوش و مانند نخته [illegible] کبریت بر [illegible] که همان هم مذکور است روغن [illegible]

روزی کهنه [illegible] در مرض مذکور
مداومت نمایند
[illegible]
Emolliente

## باب ثالث در ملینات و ملطفات

ملینات را که امولیانها (یا مرطبات) نامند که این ادویه بحران قوت [illegible] داده را
نضج کند و استعمال نمایند او را در امراضی که خشونت در جلد ظاهر شده و طبع
مزید شده باشد و کهنه تر این ادویه بکار بریم ( ستارات )
که جنس اول ملینات است و خود آب گرم دیگر استعمال شود بطریق آن

در مرض مسلس



در مرض معده و مثانه و کلیه و در امراض ریه استعمال میشود و عصاره مسلول با آب
گرم ( در صمغ العرابیات ) که دویم از جنس ملینات است که بجهة خشونت حلقوم
لعاب به‌دانه بکار برند در مرض صدری بعوض آب خالص لعاب به‌دانه
خطمی و خبازی استعمال نمایند و لیکن خبازی را قوة کمتر از خطمی قرمز برگ
او را در شیر پخته از برای ورم ظاهر بکار برند و کل ادیهم خوب است
( انجیر ) که سیم از ملینات است چون انجیر خشک را در شیر طبخ دهند بسیار
نیک است در نضج ماده ( ووالیه ) که چهارم از ملینات است و از صمغ
درختی است که در فرنگستان در سمت شمالی به هم رسد که از اندام آن درخت
ترشح شود و چون کاغذ منجمد گردد و در مواضع مرطوب این صمغ [illegible] آید
و استعمال نمایند در مرض سل که در هم صلابه تحلیل نمود و از دو [illegible] ترتیب دهند
و بکار برند صفت آن این است که کمی بذر [illegible] [illegible] که [illegible] دوا
باشد در قدری آب جوش دم نموده و بعد از آن آب روی آن را
ریخته تا ملحی او برود و پس از آن نیم سیر آب بروی او بریزند و بجوشانند
تا نیم آن آب بخار شده برود و بعد از آن قدری ابریشم‌های [illegible] کنند
و جوشانده در چاهی نیز قدری اضافه در یک روز بیا بیاشامند در نقاهت امراض
و در مرض سل که هم غذائیت دارد و سرفه را کم میکند و چون با [illegible] طبخ دهند

قوه او بیشتر باشد ( دهنیات ) که بعضی از جنس ملینات و مسهل
لطیف است و اول آنها بوده روغن بادام که با صمغ عربی ترکیب دهند
بطریق صمغ عربی و روغن بادام از هر یک دو مثقال صفرا و در آن روغن
حرب نمایند تا اسفنجی شیری شود و بعد از آن آب بالای او ریزند و بهم زنند
و دو فقره اگر بجای صمغ عربی صمغ زرد آلو و یا آلو کنند بهتر خواهد بود و استعمال
نمایند. نسخه مزبور را بجهة حدت ادرار و خفاف گلو و حلقوم و اورام داخل
ریه مذکور میتوان کرد و چون خواهند که قوه او بیفزایند قدری قند بدو
و در حرقة البول بکار برند و در بیماریست که در اطفال پدید آید از و روی لطف را طلبد
نمایند تا آنکه لطف زود شود خصوصاً در قولنج و در بعضی اوقات بجهة لکات
وجع دو دانه با دام تلخ مد بیفزایند که محذر است ( روغن کتان نیز بجهة تلیین
جلد بکار برند ( روغن کنجد ) و سایر دهنیات دیگر مانند بقیه زیتهای
او در دفت لجنب طلا کنند مفید است ( روغن انجیل ) نیز
از جمله ملینات و روغن مذکور و روغن کتان بر علاوه لطف است
روغن سر ماهی ) و آن از جنس ماهی که سر آنها بزرگست و در زیک
نفر سر انها دهنی است که مفید و لطیف است و بغیر آنها هست
که در جراحات مدود طلا کنند مفید خواهد بود مدتکه از طلا بکردن مدتی

باد مینیات سیلان



با دمینیات سیلان عرق سرد و شده مدتی را مهیمن کند خصوصاً استعمال آنها
مفید است در مرض سل که در امراض با بدی مشتی مدتی ادرار از دهنیات بهتر
نمایند و صبر نمایند تا روز دیگر اگر مریض از حرارت شکایت کند بود از روز سابق
معلوم است که از استعمال آنها منفعت پدید آید در لیقوی تقا خواهد رفت ما انکه
بدو را بجهة محذر زند و مینات انها بهتر بود اسفنجی تا توره و بذر البنج در کمک
و بادام تلخ و از جنس ملینات شاستره که برقرانه قوتر مانند شیره او
منضج سودا بود و عصاره نیز از دو بعمل آید که داخل جوبات کنند و از جنس
ملینات کاهوی جبلی که کل منضج دارد و قدری تخمی هم دارد و ریشه
او را نیز استعمال کنند و منضج هم بود در خنازیر اطفال نیز و او بطریق ذهوه بجنه
بکار برند و از جنس ملینات کاسنی ) و کاهوی جبلی که از جنس کاسنی است
و او را بجهة منضج کل در کب و شیره او را بکار برند و بعوض قهوه استعمال نمایند که بجوشد
او قدری کیف و دیگر از جنس ملینات کاهو که بجهة تصفیه دم او را بجوشانند
و در سده کبد و طحال شیره او را بکار برند و دیگر آنکه از جنس ملینات بود
شاستره و آرد و برنج و آرار وت و نشاسته که ترتیق خبزی کنند و در و دار سفیدک
بکذرند و از ملینات قندی است رب سوس و شکر و عسل و امثال آنها
( باب رابع در ادویه قیئیه ) بدانکه قی آن را گویم که با حموضات

اینها را هم زیاد بود و با دسیسات مرکب شده صابون شود بجز از نوشادر
و قلیای املاح معدنیه جمیعاً ثابت هستند بدانچه در حال طبیعی جنس اینها
که باید در بدن باشد زیرا اگر نباشند ادویه قلیائیه که در معده و ادرار
هستند مورث ضرر گردند لهذا ایزد تبارک و تعالی جنبه قرار حامضی
در بدن خلق نموده تا اثر اینها را زایل کند و چون در ادرار رسوب زیاد مورث
حصاة مثانه گردد لهذا در حموضت معده و حصاة مثانه ادویه قلیائیه
نافع است و در مرض نقرس هم زیاد نافع بود و همچنین در سنده که استعمال نمایند
از ادویه ایست که ذکر می‌شود ( ملح قلیا ) که قلیائیه کربنیه بود مثل آنچه
چون کهربائی از نباتات را بسوزانند ملح قلیائیا ظروف به عمل آید استعمال نمایند او را
در حموضات معده و حصاة مثانه و نقرس و سنده که به علت ... دیگر دارد
میسر و نوشته مرکب از هوای کربنیک و قلیائیات لهذا چون سرکه در او ریزند جوش
آید و در این قلیا هوا که سوای کربنیک دارد جهت اکال بود و چون طلای مذکور از او
خارج گردد و شدت اکال بود و قلیای اکال را ذوب نموده لوله‌ها سازند
بجهت تقرح نمودن عضو و مثقوب نمودن مرض خیارک و دمیل ریشه و خنازیر
استعمال کنند و صنعت او جهت آنکه بگیرند کربنات دو سود که جوهر قلیا
باشد در آب حل نمایند و در او آهک ریزند تا از جوشش باز ایستد و بعد نیز

در قلیای اکال که بعربی آنرا پتاس کستیک گویند یعنی محرق ۱۲

قدری دیگر بریزند



قدری دیگر بریزند و پس از آن از آهک پاشانند در لوله‌های آهنی و ظروف آهنی بریزند
و املاحی که در ظرف ظرف بسته شود و اجزا جسم کننده تا کمی غلیظ شود و آنگاه
در ظرف آهنی بریزند تا منجمد گردد و اگر خواهند لوله‌ها سازند ذوب نموده
در لوله‌های آهنی بریزند و زیاد باید او را از خوردن هوا محفوظ نمایند زیرا که چون مجاور
به هوا باشد آب شود و این قلیای اکال از سنگ جهنم اکال‌تر است و چون
او را در عضوی قوه زمانی فرو برند و در زرد زخم که بهیچ وجه زخم نشود آن را
به نحو استعمال نمایند زخم او نماید نسخه بگیرند قلیای اکال یک درهم آب ده درهم
حل نموده در روی زرد زخم بمالند تا مانند صابون کف کند و چون غدد
جربی در صورت و یا موضع دیگر متصلب و متورم گردند و علامت اینها جهت
که چون او را منضغط نمایند مانند کرمی از میان آنها خارج شود و این مرض ما عرش
به زیستی گردد لهذا از این قلیای اکال به طریقی که در زرد زخم مذکور شد مداوا کنند
و مرض دیگر است که او را بهور ما نشه که سیلان دهنیت باشد در بعضی
در این مرض نیز از قلیای اکال مذکور مداوا کنند نسخه اکال پتاس یک جزو قلیای اکال
پنج جزو مخلوط با قدری عرق دو آتشه نموده تا حل شود و این ترکیب
نهایت اکال بود که در چند دقیقه عضو را مجروح کند و در اینجا استعمال آن است
قلیای اکال را بجهت زیبی معده و حصاة مثانه و ضابطه استعمال کردن او بعد از

زنجفر است که قلیای دو جزو نیم در آب محلول نموده و آب آهک سه جزو
در آن اوریزند و طبخ دهند تا نیم بماند و بعد صاف نموده که باید در این تصفیه
در چهارده جزو آب دو جزو او لاینحل باشد و بعد از آن تصفیه را
گداز دهند تا آنکه در اوان کاربون از هوا جذب نموده رسوب کرده
بعد اجزاء رسوب را از دور کنند که این آب محلول قلیای کال است
در ترشی معده و خنازیر و نقرس و حصاة مثانه قدر شربت از این محلول
ازده تا پانزده قطره است نسخه مطبوع نظلی سه سیر قلیا و اکال ربع
سی قطره در دوز در امراض مذکوره بیاشامند و اهل انگلیس این نسخه که ذکر شود
زیاد استعمال کنند نسخه قلیای کال بلیع چهار درم تفتیق هوتیق هم درم
مخلوط کرده در یک هفته بخورند در هر روزی سه نوبت و این نسخه را در مرض
نقرس زیاد بکار برند اما قلیائی که در بازار بفروش میرسانند مخلوط با
با دو غال لیس است که او را حل و قصد کنند تا از دو غال پاک شده
تصفیه کرده بکار برند او را در ترشی معده و نقرس و کبد و تفتیت حصاة
مثانه و در اشخاصی که در ادرار ایشان رسوب حمض الیوق بدید گردد و در آن
مداوا کنند و نیز در مرض استسقی که به سبب علت کبد و یا طحال گردد
دارند که قلیا استعمال کنیم و عیب در آب محلول باشد تریاق اینها





اینکه میکه زیاد از حد خورده باشند سرکه بکار برند که او را مثل تریاق باشد
قدر شربت ار ده گندم تا نیم درم است نسخه قلیای فحم تصفیق نیم درم با بالای آن کم
ریزند شربت زرد الو سه چهار درم بدو اضافه کنند در یک روز بخورند
در مرض عراق ستده که بدین صفات دیگر روز نوشته نسخه قلیای فحم تصفیق
یک سه حلقه و ده در سه قدر درم چای یا دارچینی یا چای سیخه در اطفال که تشنج معده دارند
تجویز کنند سه قاشق کوچک از این دیگر روز بخورند و بعضی قلیا که برخی را ترکیبات دارند
قوه ور آن مانند جوند و برخی دیگر را نه چنین باشد مانند سرکه قلیا قوه جوند
او را دارد و دیگر قلیا ترکیب با جوهر کوگرد که با نمک فرنگی باشد
که در او محتلف بود و چون آب عوزه و یا طرطیر با او ترکیب شود نیز به قوه
خود باقی ماند (نطرون) که در او رنگ تعبیات که برخی بانات
هستند که چون انها را بسوزانند بجای قلیا نطرون از انها بعمل آید و در بعض
شکوره زار هر نباتی را بسوزانند نطرون حاصل گردد و او را در صنعت بکار برند
او را نطارات برتر برای تفتیت حصاة مثانه استعمال دارند و نطرون که در بازار
میفروشند مرکب است با هوای کربن لهذا جوش سرکه که بروی آن ریزند جوش
آمده هوای کربن از او خارج شود و چون با حمض سرکه یا او ترکیب کنند او را فرحیه
استعمال کنند او را بدل در ترشی معده و حصاة مثانه و در خارج استعمال از تریاق کنند

+ درای تحلیل غده در بدن زیاد نافع بود و ملح نطرون را به قول بعضی میتوانند بکار دارند
- زمانی که جوش بدرت یافت شده ملح نطرون را بکار بریم مرض را فاسد کند
- بر خلاف ملح قلی قدر شربت آن نیم مثقال است نسخه دوای جوش نطرونست -
- بگیرند نطرون نیم مثقال آب لیمو دو مثقال را روی او ریخته بجوش آید روزی دو بار
- بعد طعام جوش بخورند و ابتدا بهتر است هر روزی جوش را و با صحیح که چهار ساعته
بگیرند و اینها عاده بخورند در صبح و سه بخورند در شام بیاشامند ( دوای جوش )
که هوای کربن و کربن بیش بیشتر است از هوای کبنی که در او است و صنعت او آنست
که بگیرند قرعی را که در او دو ثقبه باشد به دو سوراخ بوده تا به نصف پر نمایند و در آن
قدری محلول نطرون بریزند و در قرعه سنگ مرمر خواه سیاه و خواه سفید باشد کوبیده
در آن کنند و از ثقبه دیگر ثقبه سرکه در او بریزند و در او را بگذارند تا بجوش آید و هوای
کربن از او خارج شود داخل محلول نطرون شده جذب آن هوا کند دوباره
روا بندند سر آن ثقبه را و باز سرکه و سنگ مرمر بریزند و این عمل را مکرر کنند دو دو باره
روا دارند تا محلول نطرون از هوای کربن سیر شود آنگاه بر داشته نگاه دارند تا ملحی منعقد
گردد که دوای جوش بود و استعمال نمایند او را در ترشی معده چهار ساعت نشانه و دوای
و بادی قوه هاضمه داده که طریق استعمال او آنست که بگیرند از سفوف مذکور صابونت
و نیم بخورند دوای جوش بخشند هر دو را محلول نموده یکباره داخل هم نمایند تا بجوش آید





و به جهت بخورند و از برای ترشی معده با ریوند ترکیب نموده بکار دارند نسخه بگیرند
ریوند چینی و دوای جوش و زنجبیل از هر یک دو مثقال به قدر تمام اجزا
قند داخل او کنند و تا یکماه بخورند ملح طعام در امراض که بکار میرود زیاد
و تعفن است و مرکب است از جوهر ملح طعام و نطرون و بدین استعمال کنیم -
در نفث الدم محلول او را بکار بریم در خنازیر و تشنج خواه خوردن و خواه با حمام
و در سده کبد نیز استعمال کنیم ( سوره ) که در انزروت نیک بود -
با نطرون و مرکب است از جوهر سوره و نطرون که تفصیل آن در مدرسه ذکر شد
( آهک ) که تعریف آن شد نامند و بوجود آنکه در عظام انسانی بسیار جالات
که در اینها آهک موجود بود و در مروارید و صدف و غیر آن سرطانات
و پوست تخم مرغ نیز آهک دارند و در حالیکه در اینها فسفر زیاد بود آهک
موجود باشد ( آهک مکلس ) که آهکی است که در بنائی بکار برند
و از خواص سدرت شنیده که با و بدهند هوای کربن از او خارج شده و آهک را
استعمال کنیم در خارج در مرض آکله و آب آهک را بکار بریم در سوء الهضم و آب
آهک ابتدا نه باشد زیرا که چون هوای کربن جذب نموده سفیده مسمول
غشاء روی او منجمد گردد و استعمال نماید او را در جراحت از آتش و آب آهک
مجفف جراحات است نسخه برای سوختگی بگیرند آب آهک یکجزو روغن زیتون سه جزو

مخلوط نموده صابونی شود در سوختگی مرهم کنند و چون در او وجع شدید بود
افیون نیز بدو داخل نموده و عمل آب آهک این است که چون بیاشامند
یبوست در مزاج پدید آورد و حیوانات که علف تازه و سبز زیاد میخورند
و بدان سبب شکم آنها منفخ شده اولا در طرف چپ شکم نشتر کار زده —
تا نفخ خارج گردد و اگر خوب نشد آنگاه آب آهک دهند که گویند و در اسهال
آب آهک از برای نفخ معده زیاد نافع است ( گل سفید ) —
که کرینات دو نوع است و از یک جنس بود صدف و حقیق السرطان —
و پوست تخم مرغ و حقیق السرطان چیز دیگر است از جنس صدف که در شکم
خرچنگ پدید آید و اینها همه یک خواص دارند و استعمال نمایند در ترشی
معده پس چون ترشی معده و تشنج اطفال پدید آید گل سفید استعمال کنیم و در تشنج
ترکیب کنند با ونیه روی و یا بسیموت و یکسنن الطبیب و مقدار
از نیم تا یک مثقال است نسخه بگیرند صدف چهار درم راده انه
دافسنتین از هر یک سه درم قند سه درم داخل نموده هر نوبت یک قاشق چایخوری
در اطفالی که مزاج شان مستعد تشنج باشد و عطا اینها لایق بود یا نسخه
نسخه) که آهکی است مرکب با بوراک گل و این را زیاد و بجا ریزند در بار چهار
که میخواهند سفید کنند صفت او آن است که بگیرند ملح طعام در رنگ سیاه





که در بازار میفروشند در ظرفی نموده آهک مکلس را روی سبد که تخته
باشد ریزند و آن سبد را در صندوقی که منفذ نداشته باشد گذارند و آن
ظرف که ملح طعام در رنگ سیاه دارد در زیر آن سبد بگذارند و چوب سر
کوکرد در روی این ملح طعام و رنگ سیاه ریزند بخار زردی که بوی
گل باشد از او متصاعد گردد و چون بدان آهک رسید و او را جذب انجوا
نماید باید که خوب که چنین کردند در او را محکم گرفته سه روز بگذارند تا تمام بخار
جذب نماید و بعد از آن دوباره چنین نمایند تا خوب سیر شود که بوی
گل ور دور بو باشد و اینها کیفیتی است که ضایع میکند هر عفونت و فساد که
در هوا باشد و تمام لون ها را سفید گرداند و بداخل که استعمال داریم و در اطاقها
و مواضع متعفنه میریزند تا رفع عفونت از آنها شود و در مریض خانها بجهة رفع
عفونت نیز بکار بریم و هنگامی که دست جراح بماده متعفن آلوده باشد
در محلول این دست خود را بشوید و در جراحات خانقرایانی از دو درور بگیرند
و چون جراحات خانقرایانی در حلق و بینی باشد گندم ادرار
چار رگ آب حل نموده غرغره و تنشق نماید و لکهای سیاهی که در صورت
در محلول او تغسیل نمایند زیاد منفعت است ( طباشیر ) که از جنس
قلی است و نیز لفرته میزی نمایند و زیاد در مزاج مناسب است زیرا که در طعام

زیاد یافت گردد و طباشیر که در بازار بصره فروخته شوند خالص نیست و این طباشیر را
از چند چیز بهم آورند و اول از نیک نی است در هندوستان که از وی نیزه سازند
صفت آن آن است که نیهای مزبور را میسوزند و در هر یک بندهای آن
طباشیر مجتمع گردد غیر از طباشیر دیگر بعضی ضدهای طباشیر اخذ می‌کنند که آنها را
هم میسوزانند و طباشیر اخذ میکنند و طباشیر که در بازار بصره فروخته شوند مرکبست
با آهک و دل آزان شربت نباشد چونکه طباشیر را با آهک تنقیع زیاد بود
و نیز از غضروف هم اخذ میکنند طباشیر را مانند که در فرنگستان چنین است
که در او نمک فرنگی باشد و چنین است که در او نطرون بود و چون اسید را
داخل سم نماید جوهر کوگردی که در نمک فرنگی است نطرون جاذب
نماید و هوای کربن که در نطرون بود طباشیر که در نمک فرنگی است اخذ نماید
زیرا که نطرون را میل بجوهر کوگرد بیشتر است تا نمک فرنگی و در عوض نمک
فرنگی را هوای کربن بیشتر از نطرون بود پس چیزی که در نمک فرنگی است
هوای کربن از نطرون گرفته کربنات دو فرنگی که طباشیر باشد میشود و در نطرون
سلفات دو سود شود و این طباشیر معالجه نماید ترشی معده را و چون او را
بهیچ وجه سمیت نبود زیادتی با شرح جمیع سمیات را حتی سم اطفال را
دوای مخصوص است بجهت جذب سم در معده‌ها بدین جهت انهار السوم الهضم

وغیره بدید آید



وغیره بدید آید و دیگر آنکه این طباشیر هم دوائیست بجهت اسهال و سم کهنه -)
اسهال که چون بعضه از ترشی معده عارض گردد مداوا نماید و چون از جهت دیگر
یبوست معده باشد و چون او را در ترشی آب لیمو حل کنند ملحی منعقد گردد ( سترات دوفیزی )
که مسهلی نیکو و ملائم بود در اطفال نباید بکار داریم و قدر شربت مسهل
فرنگی است و دیگر آنکه این طباشیر را توانیم انعکاس کنیم تا ملوی او فارغ گردد و در آن
هنگام معدب او از برای ترشی بیشتر باشد صنعت ) او آن است که بگیرند
طباشیر را و حرارت شدید باو دهند تا انعکاس شود و قدر شربت
از این طباشیر دو نخود است در هر نوبت و طباشیر فرنگی را چون قوه
بیشتر است لهذا اکثر استعمال کنیم و طبا بجهت ترشی معده ها بیوند زیاد ترکیب
نمایند. ملائم با کمی از ادویه مره مانند جنطیانا و یا افسنتین مرکب نموده
استعمال نمایند و این طباشیر هرگاه در آب محلول نمود و با کوکه دمرک کنند
در ترشی معده که با بوایه همراه بود بکار برند و در رنجها داخل نمایم که نرم باشند
و زیاد دلشبه گردد و بجهت سنه‌تی نیز بکار بریم و قرصی از حلویات ترتیب دهند
و از این طباشیر داخل کنند در اطفال بجهت منع از عروض دیدان استعمال نمایم
زیرا که انجا دلیش دیدان متولد شوند ( نوشادر ) که بزبان فرانسه
نی اما نیاک نامند که در بعضا فضولات حیوانی اخذ نمایند و مرکبست از نوشادر

دو جوهر نمک و نوشادر هم مخلوط نمایند و هم محرک و عرق است و استعمال نمایم
در زلزله ریسمانکه ماده نضج یافته باشد و در اسهال خاصه نیز بکار برداریم و در مرهم
مار و عقرب و رتیلا هم بکار برند و هم مداخل بکار بریم   جوهر اما نیاک
که بعربی سلیکیداما نیاک نامند   صنعت او آنست که بگیرند آهک بکلس و سرگین
نوشادر با هم آمیخته در قرع نموده و انبیقی بر او نصب نمایند و قابله که در سر او
سه ثقبه باشد برگیرند و در ته او آب بریزند و لوله انبیق را در آن قابله
داخل کنند و لوله مستقیم در ثقبه وسط قابله برنهند چنانکه سر آن لوله در آب قابله
داخل بود و لوله منحنی دیگر برگیرند و یکسر او را در ثقبه دیگر آن قابله کنند چنانچه سر
این لوله نیز در آب قابله که سر او دو سوراخ بود و در ته او آب باشد نمایند چنانچه
سر او در قابله داخل گردد و نیز لوله مستقیم برگیرند در ثقبه دیگر آن قابله داخل کنند
چنانکه سر او در آب قابله داخل گردد و سر ثقبه ها را درست وصلی محکم سازند
و آنگاه در زیر قرع آتشی ملائم نمایند تا بخار از قرع بیرون آمده در آب قابله گشتین
داخل شده حل گردد تا آنکه در آب قابله اول از بخار سیر گردیده به قابله دویم
آید و حل گردد تا آنکه سیر شود به که سر لولهای مستقیم باز باشد آنگاه آنها را
از قابله برگیرند و در شیشه محکم بسته نگاه دارند که همین جوهر نوشادر است
کیفیت این جوهر نوشادر این بود که ذکر شد فقیا نیافت و با بزی نمک

بسته گردد و جوهر



نمک بسته گردد و جوهر نوشادر رطوبتی است با عدم لون و رایحه او بسیار تند
و تیزه بوی دار بود و چون کاغذ قرمز در او زنند آبی نماید و کاغذ که با زرد چوبه
رنگ شود در او زنند سبز نماید و چون در هوا گذارند رایحه او بپرد و صحت در او
زیاد بود و بکار برند در مرض خنشید اشر خاصه و مفاصل و در ملدوغ مار و عقرب
و رتیلا و مثال اینها و قدر شرب در کمر و رزنیت تا بی قطرهاست مداخل نفخه
بکند ملدوغ مار و عقرب بگیرند جوهر نوشادر در نیم رسم مطبوخ خطمی سه سیر ابر سه ساعت
یکقاشق از و بیاشامند و هم خوبست که در ملدوغ جوهر نوشادر در بدا عضو منضبط
بریزند و با تراشه ریشه بسیار مجروح نماید و زنهائیکه ضعیف دویه میل به بیهالی
دارند قدری از آن نوشادر مخلوط بهم کرده و در شیشه کرده همی بویند —
— مرهم البو ولدک  بگیرند مغز استخوان گاو شانزده مثقال الکل بی ... شش
— درجه صد مثقال کافور شش مثقال جوهر نوشادر در ده مثقال داخل هم نموده —
— در موضع گرمی گذارند تا آنکه حل گردد و بعد صاف نموده جوهر با در کمبو بیو —
دو مثقال داخل هم نموده خوب بهم زنند که مانند صابونی شود و در شیشه کرده
بکار دارند که در وجع مفاصل ازو ضماد نمایند لد مجربست   قیر دلمی جوهر نوشادر
بگیرند کافور دوازده نخود روغن بادام چهار درم با یکدیگر خوب صلایه کنند
و بعد از آن جوهر نوشادر در دو درم تعظیر فوق کنده داخل هم نموده در وجع مفاصل بمالند

(کربنات دامونیاک) که مرکب باشد از هوای کربن کبرید نوشادر یک جزء
کل سفید مجرد دو ربعی مخلوط نموده در قرعی نمایند و بحرارت آتش تصعید نمایند
که این عصاره جوهر نوشادر است مرکب از هوای کربن زیرا که کل سفید مرکب باشد
از هوای کربن و آهک و نوشادر باز مایل است بهوای کربن لهذا او را جذب نموده
متصاعد گردد و استعمال نماییم در شترخانیکه پس از تنقیه در این موضع باقیمانده باشد و سیم
در جائیکه مدت بکار بریم او در سینه استعمال کنیم قدر شربت از نیم درم تا یکدرم نسخه
کربنات دامونیاک یکدرم مطبوخ خطمی سه سیر او حل نموده دیگر که بعوض او مطبوخ بنفشه لطف
نمایند هر دو ساعت یک قاشق بخورند و در هر موضعیکه مدت التهابات او در سینه
استعمال کنند و هم در تشنج اطفال مفید مداوا نمایند و جوهری از نوشادر ترکیب
نمایند که مرکب باشد که از شاخ گوزن بگیرند براده شاخ گوزن را در قرع و انبیق
نموده و هم از تقطیر شود پس انبیق را با دو مقابل گل سفید مخلوط نموده تا بتقطیر آید
متقطری از وجود آید که جوهر مذکور باشد و ضد تشنج است و استعمال نماییم در حمیات
مطبقه و محرقه و سیاه سرفه اطفال و نیز در ضعف مزاج که سبب غافر آیا بدیادارد آید
قدر شربت روزی سی تا چهل قطره است نسخه جوهر شاخ گوزن بیست قطره
کافور دانگ و نیم گسته ام لعاب بهدانه شش درم گلاب سه درم هر ساعت
یکقاشق بخورند خصوصاً در تشنج و سیاه سرفه اطفال خیلی استعمال نمایند جوهر

شاخ گوزن را



با جوهر کهربا هشت درم در چهل و شش درم گلاب حل نموده کربنات دامونیاک
در او بریزند تا دیگر جوش نکند و استعمال نمایند او را در تشنج و سیاه سرفه اطفال
قوه این جوهر شاخ گوزن است بدان مقدار بکار برند و دیگر که در فرنگستان
جوهر نوشادر را با افیون ترکیب نموده بکار برند بدین طریق عطر افیون
سه درم حل نموده در پنج جزء عرق چهار آتشه و بیست و چهار درم جوهر نوشادر
مخلوط نموده استعمال نمایند در تشنج اطفال و سیاه سرفه ایشان و در قولنج بطن
اطفال نیز بکار دارند قدر شربت آن ده قطره تا سی قطره است دیگر و نسخه
شربت خشخاش شش درم جوهر نوشادر که ترکیب شده باشد با عطر افیون که مذکور
شد نیم درم عصاره بنج البنج چهار گندم داخل نموده روزی سه نوبت هر نوبتی
یکقاشق بخورند (سرکه امونیاک) تفصیل آن ذکر شد بدانکه در اینجا
از نوشادر و دواها هیچ کدام را بکار نداریم و باید طبیب متطبب را
در نظر داشته باشد (باب خامس در حموضات) در بیان
حموضات معدنی بدانکه چون این حموضات را با ادویه قلیانی ترکیب
نمایند ملح بوجود آید و این نکته صدیق است که این املاح و حموضات
معدنی را به جذب رطوبات بسیار شدید باشد زیرا که جوهر گوگرد را در زی
بدن ریزند محترق نماید بواسطه جذب کردن رطوبات را از موضع و حموضات

معدنی را اگر داخل سفیده تخم مرغ نمایند منجمد نماید و این حموضات خاصیت
شدت قوی و حدت باهیت از ثلث الی نصفی یک مثقال جوهر کوکرد
بسیار قوی باشد هر دو دهان و مری و معده او را محترق گرداند که بشدت
و چون آب داخل او نمایند اگر چه مراتب مقدارش از او زیادتر بود مهلک نخواهد بود
و در استعمال آنها غلطی نباید شده زیرا که در عرق سه و دو بعض لطیفی و حرارتش در جلد
پدید آید و از خوردن آنها سوء هضمیت در ادرار بهم رساند که چون کاغذ
نیلی را داخل ادرار زنند قرمز کند و چون زیاد خورند دم را فاسد کرده
غلظت در او پدید آید و استعمال کنند حموضات معدنی را بشستن
از خارج در مرض [illegible] بجهت احتراق موضع و سم [illegible] نمایند در [illegible]
بدن بجهت پدید آوردن قوه و چون ضد ادویه قلیائیه را انهدام [illegible] که
از این ادویه شخص زیاد خورده باشد بجهت تریاق [illegible] حموضات معدنیه
باید نمایند و هم استعمال نمایند در حصاه مثانه که از زیادتی قلیا در ادرار باشد
و نیز بکار دارند آن را در مرض [illegible] که مریض عرق زیاد کند و هم
در [illegible] گردیدن بدن و زیادی حکه استعمال آنها مفید است و حموضات معدنیه
پنج اند اول جوهر کوکرد) دوم جوهر نمک) سیم جوهر شوره) چهارم فسفر) و پنجم جوهر
ابرزم (لا جوهر کوکرد) که بفرانسه اسید سولفوریک نامند در معدن کم یافت



و در کوههای آتشی پدید آید و مصنوعی او را زیاد درست نمایند صنعت او در اینطریق
درست نمایند که از زاج سیاه که در کوههای آتشی بهم رسد درست نمایند باینطریق
که زاج سیاه که زاج سبز گویند برگیرند از خاکدان در روی سیم ریخته تا مدت
شش ماه و هفت ماه بگذارند تا خوب بخار خورند و علامت کفایت
حال آنست که متفتت شود زیاده و دیگر در جوف او هیچ چیز سبزی نباشد
و بعد از آن آنها را بردارند و قرعی که بهیچ وجه ذوب نگردد پر نمایند
و قابله قلی بدو نصب نمایند در زیر قرع آتشی دهند شدید تا آنکه جوهر
کوکرد در قابله جمع آید و آهن خالص را در قرع باقی ماند پس بنابراین زاج
مرکب بود از این جوهر کوکرد و طریقه دیگر هم درست نمایند و آن است
که در اطاق سربی بنا کنند زیرا که جوهر کوکرد جمیع فلزات را فاسد
کند غیر از سرب و طلا و سفید بدینطریق که اطاقی از سرب ترتیب دهند
در ته او به قدر دو سه انگشت آب ریزند و کوره از بیرون درست نمایند
و لوله از این کوره در آن اطاق داخل شود و در کوره دو مقابل کوکرد یک مقابل
شوره را ریخته آتش دهند تا آنکه در اطاق رفته و در آب داخل شده
جوهر کوکرد شود و شوره بدان سبب داخل کنند که هوای اکسیژن از او
پدید آید و در ساختن جوهر کوکرد هم هوای اکسیژن زیاد لازم است کیفیت

کیفیت طبی آن بود که از جمیع مخمضات معدنی قوتش زیادتر است
و چون کاغذ قرمز را در او زنند بنفش گردد و از جنس او الکالاتست لهذا
مستلزم استعمال در آب داخل کنند و ضد قلیائیت و منجمد گردد و او را
با آب میل کثیر بباشد. و چون خواهند با آب داخل کنند جوهر
گوگرد را در آب ریزند نه آب را زیرا که اگر آب را در او ریزند قطرات
از او بپرد مانند آنکه در روغن داغ ریزند و جوهر گوگرد بلون آب
و چون چوب یا چیز دیگر در او زنند سوخته سیاه گرداند و قوتش بهیچه
تغیر کند بدانکه جوهر خالص و بی رنگ باشد بهر جا که ریزد بسوزد
و اگر در دهان گیرند و خواهند فرو برند و بعد از آن فرو نداده خارج سازند
دهان را و ابتدای مری را متقرح ساخته و خفق گرداند و بدانکه بخش نتوانند
غذا خورند تا آنکه از گرسنگی بهلاکت رسد تریاق و طباشیر و نطرون
دوای نافع است و اگر اینها حاضر نباشد بدل اینها صابون است و چون خواهند
بطریق مداوا همه داخل آب کرده بکار برند و از خوردن او اشتهای طعام آید
و تب به در بدن حادث شود و حرارت بدن را از طرف نموده عطش را
ساکت کند و ترشح عرق باز دارد و اگر بیش از اندازه مدر شود و چون
و اطبای آن را خورند طمث را قطع و قولنج پدید آید و چون زیاد خورند اسهال احداث

استعمال نایتم او را



استعمال نایتم او را در نزف الدم خصوص چون از معده بود و یا رعاف
و یا از امعاء و یا از رحم بود و در حمیات عفونیه و در بعضی از امراض جلدیه علی الخصوص
نبات اللیل و نیز در بعضی از انواع الهضم ها بکار رود از برای آنکه جوانب بعضی اعضای
از زیادتی قوا باشد بدانکه در استعمال او باید طبیب عالم باشد زیرا که جوهر
قوتست ضعیف و بطریق امتحان کنند که نه نخود نطرون را در آب
حل نموده و یک جزو جوهر گوگرد در او داخل کنند تا از جوش افتاده نمک
بسته شود و اگر کمتر از یک مثقال بسته گردد معلوم است که ضعیف بود
پس جوهر گوگردی که اطبا بکار برند آنست که قوه بحدی باشد -
که یک مثقال با نه نخود نطرون نمک بسته شود قدر شربت از خفیف جوهر
گوگرد از نیم تا یک درم است نسخه در نزف الدم رحم گلاب شش سیر (نزف الدم رحم)
جوهر گوگرد نیم درم شربت زرشک چهار درم هر ساعت یک فنجان قهوه -
خوری بخورند و چون خوف از زنگ خرابی دندان باشد با لوله او را
بیاشامند و در طبقه دیگر بسیاری از امراض دیگر که جوهر گوگرد بکار برند
عرق شراب ضم نموده استعمال نمایم نسخه عرق شراب -
چهار آثار سه درم جوهر گوگرد یک درم داخل هم نموده بدو خانه
کنند صفت آب تدین) بگیرند سرکه که ۴۰ ۲ جزو عرق آن

— یک جزء نیم عرق کوکرد و نیم جزء عسل مصفی یک جزء مخلوط نموده و در زرق الدم
وسیلان عرق و خونی که سبب ضربه و یا سقطه بود و در کهنت جلد زده باشد مجرب
نسخه بگیرند جوهر کوکرد سه درم تفتیق افیون یکدرم شربت تخم سبیت و چهار درم
روغن دولونت در مرض سل سکاکی که عرق زیاد از نفس بالا آید هر توتی
یک قاشوق چاکوری بخورند و در خارج حاصل اند یعنی بدون آب استعمال نمایم
بجهت بردن علت ثالیل ولی در اینجا جوهر سوره از و بهتر است (جوهر سوره) که بفرانسه
اسید سولفوریک نامند در معدن یافت نگردد بلکه باید مصنوعی و درادرات ساخته
و مع سوره مرکبست از جوهر سوره و نطرون و صنعت او آنست که بگیرند سوره عرق
کوکرد دیالساوی در قرعی نموده زیرا در آتش گذارند تا آنکه عرق کوکرد و نطرون را
جذب نموده و بخار قرمزی تند در قرع باقیماند و جوهر سوره از و متصاعد گردد
و تقطر شود مادر جسمی است صفرا للون و قابض کامل و چون جزء جوهر سوره
بعده درآورند زرد زنگ کند و چون داخل سفیده تخم مرغ کنند او را منجمد سازند
و در خارج استعمال نمایم در کوفت نزلی و قدر شربت آن بیست قطره است در کرتی
اسکالیکه مخلوط کرده باشند نسخه بگیرند جوهر سوره یکدرم تفتیق افیون
بیست قطره مطبوخ خطمی یک شیشه در مدت چهار روز در مرض کوفت بیاشامند
خصوصاً اسهالیکه با او درد وجع عظام باشد نسخه بگیرند جوهر سوره یکدرم



تفتیق افیون یکدرم گلاب چهل درم و سشتن درم کهنه را با ماء آلوده روی قرحه کوفتی گذارند
نسخه بگیرند جوهر سوره چهار قطره گل قند و شربت شاه توت از هر یک استدرم
در جراحات کوفتی که در حلقوم بود بیاشامند نسخه گلاب و جوهر سوره با سادی
با یکدیگر مخلوط نموده در جراحات کوفتی حلق بمالند و از این نسخه در سر مار ده کی بکار
دارند و انفع هم باشند تا جراحات او مبدل به بیاض گردیده و مداخله چون دو جزء
جوهر نمک را با یک جزء جوهر سوره کشند تیزآب حاصل گردد و طلا را
حل کند (جوهر فسفر) که بفرانسه اسید فسفوریک نامند مداخله در عظام تهی
باشد و مرکب بوده در انها با آهک و چون استخوان را بکوبند و در آب اندازند و عرق
کبریت با او بریزند آهک را کشیده جذب نموده رسوب کرد و ترشی فسفر خالص در آب
باقی ماند زیرا که جوهر کوکرد با آهک نزدیک تر است تا به فسفر و ترشی فسفر در آب
سکین تر است و ترشی فسفر که [illegible] بکار برند باید بقدر آب سکین تر باشد که صد جزء
از وی با صد و سیزده جزء آب باشد و استعمال نمایم او را بجهت جلدم کثیر و در اسهال
عفن و در وجع که از علت استخوان باشد و در بلادی دم و سیلان بلغم [illegible] زیاد
[illegible] است و بسیاری از اطبا در حمی عفنه بکار برند قدر شربت آن نیم درم با گلاب [illegible]
و بسیار نفعت دارد و مرهمی را در عظام رهیم شده با [illegible] ترکیب نموده بکار برند
[illegible] داخل اسم نارنج و در مرهم ادویه داخل کنند نسخه ترشی فسفر [illegible] انقره

از هر یک سه درم یا یکی از لعابات دویست حب نموده روزی سه نوبت هر نوبت
هشت حب بخورند در استخوان رمیم شده   نسخه کافور نیم شش نخود زاج سیاه
یک درم ترشی قسطر یک درم دویست حب کرده روزی بیست حب با لعابات بخورند
در سیلان منی و خلیق   بدانکه در هر مرضی که مذکور شد ترشی قسطر با منفعت است و هیچ
دوا بدین منفعت نباشد   جوهر ملح طعام که اسید موریاتیک
و اسم اسید کلریک نامند   صنعت او آنست که یکصد درم ملح طعام چهار جزو آب
دو جزو جوهر گوگرد چهار جزو داخل انبیق نموده در قرعه و انبیق تقطیر باید
که تقطیر او جوهر نمک است   و ارضی که در قرعه ماند نمک فرنگی است و این ترشی
نمک زیاد با حرارت   و همیشه بخاری از او متصاعد گردد و استعمال نمایند او را همچو
سایر حموضات دیگر که در آن امراض که او را نیز بکار برند مانند سوء الهضم و حمیات عفنیه
و محرقه و اسهال آنها قدر شربت تا نیم درهم است در یک روز   نسخه مطبوخ خطمی
چهل هشت درم جوهر نمک یک درم شربت زرشک شانزده درم در یک بیست
دو دست یا نه روز بخورند در مرض سوء الهضم و در امراض معدی   و بر زخمها و قرحات
دهان که از زیاد خوردن مرکوری پیدا آید بکار دارند   نسخه جوهر نمک یک درم گلقند
هشت درم مخلوط نموده با قلم مو بر قرحات زیبقی و لوزتین و بر زخم
مالند   نسخه در سهاروی که   جوهر نمک یک درم استان ... درم عرق دوا

شانزده درم



شانزده درم تیغان حسن لبه یا خود او که در آب حل نموده باشند دو درم دوا
و تناول نمایند در سهاروه که بیدار زند   ( جوهر اسیرنم ) که بعربی   در سهاروی که
اسید رومیه گویند صنعت او آنست که یکی از قطعات اسیرنم را در قرعه و انبیق
نهاده و زیر او آتش نموده که جوهر اسیرنم در قابله تقطیر شود و رایحه مانند چیزی که سوخته
خورده باشد و بجهت طعم تعاهل نمایند در روح دهان که از آن خورده باشد
و در خاننفره و بعضی اوقات سنه و میقه زهر میشود قدر شربت از جوهر اسیرنم تا دهم
قدر یک روز   نسخه جوهر اسیرنم چهار درم مطبوخ خطمی چهل و هشت درم در تقرح دهان
و لثه غرغره نمایند و پنبه را از این جوهر آلوده در قرحات وضع نمایند

( باب سادس در مقویات )

Tonique   ادویه قابضه که بعربی تونیک نامند ضد استرخاء و ضعفی میباشد و این ادویه
بطعم تلخ میباشند و استعمال نمایند در ضعیفی مزاج و در نزله مزمنی و در امراض ضعیفه و ضعف مزاج
و استرخاء نمایند و این ادویه در بعضی امزجه مسهل و در بعضی قابض است و هم بعضی از آنها مانند
در ضعف کم از آلات بدن مانند ضعف معده و استرخاء او که میان تب بهم
پیدا آمده و اسهال بکار برند در مرض خنازیر و نوبه و زنها و حیدات و نیز بکار برند
در استرخاء مثانه و آلات بول که ممنوع است استعمال آنها در امراض حاده و در
و این ادویه را چند قسم بود اول آنکه فقط قوت دهنده با آلات

مثل تخم خطمیا یا کلم و قنطوریون و سنطوریا یا افسنتین و مووالمه دوم قابض فقط چون مازو و پوست درخت بلوط و پوست درخت مازو و مازو و گلنار هندی و صندل و نقش که پیوسته باشد و بعضی مانند کاموش مانند و پوست انار و ماوردی و کاربر را سیم تخم و قابض چون پوست که که زرد بید چهارم تخم گشنیز و از این قسم است سماق که در گیلان میآورند و بسیار ترش است و بعضی کویلان مانند و افسنتین و پنجم ملطف و قابض چون مستعملات بعضی چون فولاد و سرب و مثال اینها ( ا محصل اول ) کماذریوس فقط باشد خطمیا و او نباتیست که در ولایت سرکسیر درمان دوم ـ تابستان بعمل آید و برگهای طویل و در مقابل یکدیگر و گل او گلی و یا کم اللون است و در ترکیب چون گیلاس مور بود و پنج لیف در وسط او بود و استعمال نمایند در استرخای معده و نوبه بجهت خروج دیدان و در اسهال مزمن که سبب او استرخاء باشد قدر شربت از مطبوخ او یک مثقال و نیم است نسخه و بگیرند خطمیا و افسنتین و پوست نارنج از هر یک دو جزو ریشه جدوار یک جزو عرق دو آتشه سی و پنج جزو مخلوط نموده در مدت هشت روز در جای گرمی گذارند و صاف نموده در ضعف سوء الهضم روزی سه نوبت هر نوبت یک قاشق کوچک بخورند و قهوه خطمیا زیاده کرده در ... و پوست نارنج در شراب ترکیب





کنند نسخه بگیرند خطمیا و پوست نارنج از هر یک سه مثقال زهره کاو چهار مثقال ریوند چینی بقدری که خمیر شود و بتوان حب نمود که هر یکی یک نخود باشد ـ در سوء الهضم و در استرخای معده و امعاء روزی هشت دانه از این حبها بخورند نسخه بگیرند خطمیا یک دو جزو پوست نخیه نیم جزو شراب کهنه سی و شش جزو مخلوط نموده پس از بیست و چهار ساعت صاف نموده روزی دو سه قاشق بخورند نسخه خطمیا چهار مثقال آب یکبار که مدت بیست ساعت بجوشانند و در آخر سه مثقال افسنتین رومی سه مثقال و سج مبان فرو نموده و بعد از آن روزی سه جرعه کشته روزانه و صاف نمایند و چهار پنج هفته روز صبر نموده آنگاه بخورند ( کلمب ) که او نیز در قوه چون خطمیا است و بیندار ریشه گیاهیست تلخ و کمی قابض و از خطمیا قویتر و بکار برند در سستی معده و امعاء و در اسهال های مزمن و دریه و مرکب گشته باریوند نسخه بگیرند کلمب ... ریوند چهار درم پوست نارنج چهار درم ... شش درم شراب پنج سیر با بالای او ریخته مدت هشت روز در موضع گرمی نهند و بعد از آن صاف کرده روزی دو سه قاشق بیاشامند نسخه کلمب چهار درم در یه سیر آب دم طبخ داده بعد از طبخ ... حل کرده بگذارند و صاف کرده قدری اسم نبات بدو اضافه کرده در اطفال که باسهال مبتلا گشته بدهند بخورند نسخه بگیرند

دولنطاریا نفط مرکب از کلمتین دوس و طربوق و ماها با لمونانیه عسر و امعاء و کون حیا الکلافه عسر الکمعاء علی القیم ...

کمی بند کلمب کدر هشت ده که به مدت ربع ساعت در بیست و چهار درم آب
طبخ داده و در آخر کمی بابونه بنج درم بآن داخل کرده در اطفالی که اسهال
دارند دو روز سه روز بخورانند (اکاسیا) که چوبه تلخی است و از ینگی دنیا
آورند و او را اراده کرده در طبابت بکار دارند و نیز بطریق اورا استعمال
نمایند کاسیا ده درم در پنج سیر شراب داخل نموده و بعد از آن هشت
مثقال ریوند تازه و دو مثقال دارچینی بر آن اضافه نمایند در موضع گرمی
مدت هشت روز بگذارند و بعد از آن صاف نموده در چهار روز استعمال نمایند
خصوصاً در سوء الهضم که نبات شیرین است (سیماروبا) که پوست
درختی است و در اسهال ها بیاست قدر شربت شش است (صفرا)
که بفرانسه دبیل نامند و در مراره حیوانات بهم میآید و از جمله مقویات
مره است قدر شربت در روزی نیم مثقال است و هم کتینا نیند با ریوند چینی
و با دوائیات در سنه که به استعمال نمایند (افسنتین) که از فامیلی
مره و هم عطره است و شرکی بی نامند و از برای سوء الهضم دوائیست
نباتی نیکو و قوه دهنده معده و بهتر طریقی که او را استعمال نمایند دم کرده است
که دو مثقال او را چون چای دم کرده بکار دارند تنقیع او آنستکه شراب را
در روی او ریخته و در جای گرمی نهاده چند روز بعد از آن صاف نموده

بکار دارند



بکار دارند و بسیار خوش مزه است و هم افسنتین دوائیست مخصوص از برای
کشتن دیدان معدی و معوی (ابروتن) که نیز از جنس افسنتین است
که هر جا او را استعمال کنند این را نیز استعمال نمایند (درمنه خلیجی) هم — خراسانی
از جنس افسنتین است و از برای خروج دیدان و حیات که از جنس آن دیدانست
دوائیست مخصوص قدر شربت در اطفال یک مثقال و در اشخاص بزرگ
سه مثقال است و چون زیاد تلخ است در اطفال که به آن را نخورند در شیر مضمضه
نموده میدهند و جوهری از او ترتیب دهند که بفرانسه سنتونین نامند که بقوه
بیش از خود درمنه است که در اشخاص بزرگ قدر شربت او دو نخود است
اما جنس ثانی که خالص فقط باشد و هم مقوی و بکار داریم در استرخاء جلد
خواه ظاهری و خواه باطنی مفیدست و نیز بکار داریم در مرض خنازیر و رفع الدم
رسیدن نعیم و از این جنس نوعی بوته است سبز کرده که در خنازیر بکار داریم
خصوصاً در اطفال دو مثقال او را چون چای دم کرده بکار بریم و استعمال مانند
اسم مرض مذکور را بود نمیشه (انجبار) یک مثقال او را دم نموده
و در مرض مذکوره بکار داریم (راتانیا) که ریشه ایست و مسمون
انجبار است که دو مثقال او را دم کرده در استرخاء خصوصاً استرخاء عضلات
قاطع مجرای بول و هم ... که در جلاوه دندان نوزده است و در استرخاء لثه بکار

داریم ( روناس ) که ریشه ایست بارچها به وریک نمایند در اطفال که ضعیف و سست باشند روزی دو مثقال او را طبخ داده بکار برند و اسم درخنازیر استعمال کنند و هم مدر طمث و هم سد و طمث و در امراض مذکوره بکار برند ( مازو ) که اسم به فصل اسم سماریج استعمال کنیم و او را با شراب طبخ داده بکار برند بدین طریق مازو نیم درم شراب قرمز نیم سیر طبخ داده تا نصفه او بماند در سوزاک استعمال نمایند ( پوست بلوط ) و او را از خارج بکار بریم که استحمام از وکنند در اطفال خنازیری و میوه بلوط را اسم استعمال نمایم و اسم تخم بلوط را در اطفال خنازیری مانند قهوه سوداده بکو بند و اسم او را در شیر طبخ داده در اسهال مزمن اطفال بخورند ( جوهر مازو ) که از مازو و بلوط اثر جوهری ترتیب دهند و استعمال نمایم در مرض سل و استحاضی که زیاد عرق نمایند قدر شربت روزی تا ده گندم است بدفعات و در بول که زیاد شده باشد بخورد او را در سیر آب حل نموده در مجرای حقنه نمایند و پوست درخت مازو چون خود مازو است ( پوست درخت انار ) که از جمله قابضات است که در حفظ دواهای دیدان نمایند و پوست ریشه انار را بجهة خروج حب القرع استعمال کنند و دوای بسیار خوبی است دوا و بدین طریق که هشت درم او را در نیم سیر آب طبخ داده در شب خلاصه





و در روز روغن کرچک بخورند تا خروج دیدان کرده شود و اسم از خوردن او قی عارض گردد ( برگ انگورخرس ) که او را اوا اورسی گویند و این برگ را Uva ursi در اکثر خلط مثانه بکار برند و از مطبوخ یکمثقال او را در مدت چهار روز میخورند نسخه بگیرند برگ انگورخرس چهار درم و نیم سیر آب طبخ داده در دو روز بخورند نسخه بگیرند برگ انگورخرس هشت درم حب الآس گیاه حیا خشخاش عربیه سائیده باشند چهار مثقال و کمی قند داخل نموده در هشت روز بیاشامند ( باربرز ) که از ینگه دنیا میاورند قوه او از اوا اورسی بیشتر است و استعمال میشود مانند او و هر مخصوص او در مثانه است که در غیر امراض مثانه مستعمل نیست که مخصوص است در خنازیر و در تباعد قوت

در فقرا باریه با دوام ترکیب نموده بکار بریم و اسم استعمال نمایم در سستی معده اطفال که هیچ غذائی قبول نکنند و مرکب نمایند او را با عشبه و در یه بادام در اطفال و قوه لوز استحکام زیاد گردد ولی بدن طفل اسیاه کند قدر شربت در مطبوخ او چهار درم تا هشت درم است و مرکب نمایند نیز او را باروغن چینی که زیاد و اسم نبات دارد و اسم حبق با فلسفیق و با فو و بابونج و با یه و بارم و نعنوزه ترکیب نموده استعمال نمایند بدینکه از خوردن او دیده شده که دفع دیدان کرده و لهذا اسم افسنتین درمنه در دفع دیدان معمول کرده

دفع

کرده و چون شود که دفع را زیاد استعمال نمایم لهذا بجهة تولید دیدان نوبت
نبرکرده و دهیم ( پوست درخت بید ) واستعمال او در نوبه نهایت
نیکو است و بدل بوده گنه گنه را در فقرا و سیمون جوهر گنه گنه از پوست بید
جوهری کشند صنعت او ان بوده که بگیرند پوست درخت بید و در آب
ریزند و بپزند چند مرتبه تا تلخی او تمام شود و بعد از آن آن آب تلخ شده را در روی
آتش نهاده در حین جوش مردار سنگ در او ریزند تا خوب صاف شود
و بعد از آن از روی آتش برداشته جوهر کوکرد در او ریزند تا دردی راسب شود
بعد از آن آب را از روی اجزاء راسب برداشته بجوشانند تا سیمون
گنه گنه ملح منجمد گردد که جوهر بید است که بفرانسه سالیسین گویند. و از پنج سیر
پوست درخت بید یک مثقال جوهر بعمل آید قدر شربت دو نخود آن
گنه گنه می شود زیرا که قوه او تا نصف گنه گنه می شود و در امراض عصبانی
که از نوبه بهم آمده باشد بکار بریم و در شراب نیز داخل کنند نسخه
بگیرند پوست بید کوبیده دو مثقال نوشادر نیم نخود با عسل مخلوط نمایند
و در فاصله دو نوبه بدهند نسخه بگیرند پوست بید چهار درم شراب دو سیر
نیم آب دو سیر و نیم طبخ داده تا نصف شود بعد از آن صاف نمایند تفتین ریوند
یک درم داخل او نمایند در فاصله دو نوبه بخورند ( انزا یوس ) که از جنس درخت

بید است



بید است استعمال نمایند در دیدان معوی و شرخار وحلق قدر شربت دو و نیم مثقال
از او ، ده گرده در شرخار حلق هم بخورند و هم غرغره نمایند ( سارژ ) که بزبان
لکزاوراساپیا گویند نباتی است که در شرخار حلق بکار بریم قابض هم داخل
کرم است ( پوست گنه گنه ) که از درخت او بگیرند و درخت او از جنس
درخت قهوه است و در هیچ جا یافت نشود که در رشتی دنیا و در بلاد گرم سیر مرتفع
که زمستان او کمی سرد بود بروید و در چشمه ها دور از هم در آید و پوست گنه
خود جنس است یکی کدفی و دیگری قرمز رنگ و این جنس دویست و بیست
سال است که در فرنگستان هم پیدا شده و چون مردمان بلاد سکنه
دنیا شرور بودند با اهل فرنگستان نمی آموختند تا آنکه بعضی از اهل فرنگستان
غلامی از اهل سکنه دنیا داشت از قضا آن غلام ناخوش شد و با قایش گفت
که از پوست گنه گنه من ده که بخورم آقایش داد و غلام صحیح شد و بدینجهة اهل
فرنگستان او را آموختند و بعضی از اهل فرانسه به بندنام داشت سعی و جهد
سال قبل جوهر گنه گنه را شناختند و بدین سبب با اسم او موسوم شد
حال هم در روی شیشه های گنه گنه که از فرنگستان میآورند اسم او را می نویسند
بدانکه این گنه گنه دوای مخصوصی است در امراضی که از برد و رطوبت میدا آید
خصوصاً در نوبه و چندی از امراض عصبانی که بنوبه آیند و هم استعمال نمایند در حمیات

عفونت ولی در طبقه دیگر قه چندان اثر ندارد و از برای تقویت بدن سم
استعمال نمایند لهذا در نقاهت و مرض سل و بجهت تقویت بهتر از سنگ مطبوخ
او را بکار بریم و در خانقرایا و تب دق نیز بجهت تقویت او را استعمال نمایند
مدتیکه از خوردن کنه کنه دیده شده که کسی را بهلاکت رسانده ولی از زیاد
خوردن او علامات سمی کم ظهور نماید مانند حس ثقل در معده و قی و قولنج
و تب عارض گردد و گاه جنون حمی نوبه و صدای طنین در گوش و کجی صوت
از کم خوردن او نیز پدید آید و از پوست کنه کنه اسکالی که در بدن اثر نماید
که آلات غذا صحیح باشد لهذا در استعمال او ملاحظه آلات غذا نمایند
و از پوست کنه کنه جوهری گرفته که کینین سولفاریک گویند صنعت او آن بود
که بگیرند پوست کنه کنه و جوهر گوگرد در او ریزند تا آنکه تمام جوهر لطیف
او را جذب نماید و بعد از آن خمیر او میزرا از او دور کنند و آن آب را
بریزند تا آنکه جوهر کنه کنه باشد از او پدید آید و آن آب باقیمانده را
بیندازند جمع داده قوام آورند تا اسپرت گنابی گردد که جوهر دویم اوست
در خفرا بکار بریم    تعفین پوست کنه کنه گیرند پوست کنه کنه یک جزء
پوست ارنج یک جزء و عرق دو آتشه سهیده جزء حیوم دارچین یک جزء
داخل هم نموده در موضع گرمی نهند تا مدت پنج روز و بعد از آن پارچه





غلیظی بقوه صاف کنند و بکار برند در ضعف معده که پس از نوبه باقیمانده باشد
در ترکیب نمایند او را با ریوند چینی و بلیکوا و به مقدار منقعه دهند که رقوه کنه
کنه بیفزاید    نسخه بگیرند پوست کنه کنه دو درم آب شش سیر داخل نموده طبخ
دهند تا نصف او بماند و در انتهای طبخ شش نخود سنبله داخل او کنند و پس
از سرد شدن سه نخود نوشادر حدیدی بدان اضافه کنند در دفعه صبح دو نوبه
در یک روز بتدریج بخورند    نسخه بگیرند پوست کنه کنه هشت درم و قاصق
گلدرم افیون کمی نمود با عصاره چیطلیانا دو کیت حب نموده در مدت چهارده
روز بخورند در مرض نوبه بدانجه ترکیب نمایند در نوبه غش کنه کنه را با افیون
و سم الفار و در مرض خانقرایا با کافور و یا شراب و یا ابرو و یا تربتی ممسکه
ترکیب کنند    نسخه جوهر کنه کنه مقدار او در نوبه خالص کم و بیش بیابود
ولی در نوبه غش چون فرصت نبود تدریج ممکن نبود بلکه بتعجیل او را بکار برند و در نوبهای
خالص و لامسهل بکار برده در انجاکه که استعمال نمایند قدر شربت در نوبهای
ساده تا سه نخود است و در نوبه غشی بیش از این مقدار دهیم در خفرا ترکیب کنند را
کمتر دهیم که در نوبه اول یکساعت قبل از نوبه دوای قی و در نوبه دویم یکساعت
پیش از نوبه گلخوذ کنه که استعمال نمائیم و در دو لیمنده ها بیش از این مقدار دهیم
در دفعه دو نوبه نیز استعمال نمائیم و جوهر کنه کنه را با در آب حل نموده

بطریق جب دهیم ودر آب بتنهائی محلول نگردد چون نخواهیم در آب
حل کنیم چند قطره ترشی براو چنانکه کنند تا حل شود ودر نوبهای غش تا میم
مثقال استعمال نمائیم بر علاوه در حقنه نیز داخل نمائیم ودر نوبهای خالص اربونه
چینی و با نونا در جنطیانا ودار چینی منقعم ساخت وقت ادا فردده کردد
نعنه کیرند سم لهار بغیه حمض کند جوهر که نشش شود داخل اسم نموده
نشش قیمت کنند موافق در صحت مرض در هر ساعتی یک قسمت بخورند در نوبه غش
در علاوه از پوست درخت بید که در بیشتر طبع دهند لاله کنند و بجهه حفظ
صحت و معاف بودن از نوبه دریا در حلویه روزی دو سه کندم که کنه بخورند
(آهنی) که بفرانسه فر نامند در صناعت وطبابت زیاد بکار رند چنین
بلا د آهن زیاد بود و هم در معادن بسیار بود و خالص او در معادن کم
یافت شود وحرارت شدیدی کهنه دو دب نمودن سنکها را آهنی لازمست
رخالص او یافت نشود کر در صاعقه و چه اسم به قدر نمودن در میان
سنکهای خالص یافت شود در معادن هم مختلطات و خالص او بعینک
بدید آید و معلوم نشده که در قدیم آهن بوده زیرا که اسبابی که از قدیم
باقیمانده جمیع را مس و برنج درست کرده اند و بد انکه چون آهن جذب
هوا نماید در روی او طبی بسته شود که زعفران الحدید نامند و با جوهر گوگرد مرکب

شده زاج سیاه



که زاج سبز باشد حاصل آید و با جوهر نمک و نشادر ترکیب کردد و با چیزهای دیگر در معادن
ترکیب شود و در خاکستر نباتات نیز پدید آید و در خون نیز یافت کرده
و در طبابت بجهت غلیظ کردن خون بکار برند لهذا اشخاصیکه خون در بدن
کم باشد و بدن ضعیف بود او را بکار برند و نیز استعمال نمائیم او را در سیلان
بلغم و امراض عصبانی خصوصاً عرق النسا و وجع عصبانی که در جبهه باشد و بجهه
بعضی از املاح حدیدات که بسیار بطی التحلیل بود مانند زعفران الحدید ولی
آنهائی که در ما و الکل حل شده باشد زود تحلیل رود و باید اجتناب نمود
از استعمال آهن در امراض حاده و در تب حاد و در کثرت هیجان خون و در نزف الدم
هنگام هیجان و در التهاب معده که ممنوعات استعمال آهن در امراض مذکوره
و بعد از تخلیه در التهاب معده اگر لازم باشد او را بکار برند (براده آهن)
که اول از اقسام آهن است و قوه او زیاد ولی تحلیل او نهایت صعب است
و لهذا در استعمال براده آهن را احتیاط منع فرموده تا اسفنجی سرمه شود و نکاه
سوزند قدر شربت از یک نخود تا دو نخود است و اگر از این مقدار زیاد دهیم
مهلک شود ولکن تحلیل میرود نعنه کیرند براده آهن و ریوند چینی از هر یک
یک مثقال با عسل جب نموده روزی سه حب در اطفال که مرض خناق زیاد
مبتلا شده بکار برند نعنه براده آهن یک مثقال دارچینی دو مثقال طباشیر یک مثقال

بشرحب بوده در استسقای اطفال روزی سه حب بکار دارند (اکسید دوفر)
که آهن سوخته باشد هنگامی که حدادان آهن را سرخ کنند و چکش بر آن زنند
پوستهایی که از او ریزد اکسید دوفر باشد و آهن روفته را هم مذکور همچنین رود
زنجارت مغشوش است صنعت او آن بود که بگیرند زاج سیاه کبیر
قلیا کبیر هر دو را در آب حل نمایند و بعد داخل هم نمایند دردی
خضراللون حاصل گردد که کربنات دوفر باشد که از هوا فوری زنگ بیابد
آنگاه زاج سیاه گرفته قلیا را حل کرده رسوب کرده قلیا جوهر گوگرد را
حل کرده محلوله با قیمانند و آن محلول مسهل است بدانکه چون ملح مذکور
قدری خضراللون شود باید از تازه او استعمال نمایند زیرا که چون بماند فاسد
شود و نمی‌شود ترکیب زاج و قلیا را که هنوز رنگ فرنگی او را حل نموده بکار
بریم و ملح مذکور مقوی است و در خنازیر و امراض عصبانی و طپش قلب
عصبانی استعمال نمایند قدر شربت دو نخود است (کلرات دوفر) که یکی
از املاح آهن است صنعت او آن بود که بگیرند کلرات را و در آب حل نمایند
و پس از آن صاف نمایند چنانچه دردی داده باشد که مایعی خالص باشد
و بعد از آن او را در ظرف زجاجی نموده زیاده آهن در او کنند و چند روز
بگذارند تا خوب حل شود و آنگاه آن را روی او بریزند که این ملح باقیمانده است

دوفر باشد

جـ
و دو قطره تنتوریه ازرانی اوره
نهاد نماید هم قدر شربت
تا دو نخود است (کربنات
دوفر و این رود به تکمیل رود
صح



واین ملح باشد خوش طعم و زودتر از املاح حدیدی دیگر تحلیل رود و قدر شربت
او دو نخود است تا سه نخود (سیطرات دوفر) که در آب لیمو داده آهن را
حل نمایند و آن ملح مذکور و سهم قدر شربت بدان نوع است و بیشتر
در خنازیر اطفال بکار برند (یوات دوفر) که یکی از املاح حدیدی بود و صنعت
او بود که بگیرند براده آهن یک جزو آب نیم جزو چهار جزو مخلوط به هم نموده
در روی آتش داشته نگه دارند تا خوب حل شود بعد از آن بهمان طریق روی آتش
داشته تا همچون عصاره شود و این حال است چیز خوش طعم و سریع التحلیل
قدر شربت تا شش نخود است و طریق دیگر که اسهل است بگیرند سیب ترش را
و میخهای آهنی در او فرو برند و چند روز بگذارند آنگاه میخها را بیرون آورده
و آن سیب را بخورند و این ملح را در امراض مذکور خصوصاً در خنازیر اطفال
استعمال نمایند (شراب آهن) بگیرند براده آهن دو جزو سلیخه یک جزو
شراب قرمز ۳۴ جزو چند روز بگذارند بعد صاف کردن صرف
نمایند روزی یک نخود تا سه نخود قدر شربت استعمال نمایند
(سولفات دوفر) که آهن است مرکب با جوهر گوگرد که همان زاج سبز
فرانسه باشد و آن ملح قوی در معدن زیاد است نیز مصنوع او را
تعبیه نمایند و اندازه او که شربت اسهل است و وقت قبض دارد –

و این بسیار است لهذا در شهر خار و الدیت تمامی استعمال کنیم و اسم در قرا الم
از رحم پس از آنکه استعمال نمایند لجات نمودند و بجهت آن نزف الدم در بدن کم باشد
که سخو بهتر یکی از املاح حدیدی استعمال نمایند ملح مذکور را بکار برند قدر شربت آن
تا شش نخود است (کلورور فر) موقت اولا از جمیع بیشتر است صنعت او
آن بود که جوهر نمک را در روی براده آهن ریخته چند روزی بگذارند تا حل شود
اگر براده آهن بیشتر داده باشد که پس از حل شدن قدری نا محلول بماند
زیرا که جوهر نمک سم است پس آن را روی آتش گذارند تا ملحی حاصل شود
و او را گرفته نگاه دارند و بجهت نگاه داشتن بهتر آن بود که در شیشه های کلاب
در دو ریخته نگاه دارند زیرا که این ملح بسهولت جذب رطوبت از هوا نماید
و این ملح اسم قوی قابض و مقوی بود و از جمیع املاح حدیدی از برای اسهال
نزف طمث اسیو رتست تا ده اسم داخل و اسم خارج بکار بریم و از خارج در فرج
رحم در موضع حقنه کنند قدر شربت منکاملیکه کلاب داده باشد
از پانزده تا بیست قطره است که در آب اگر ترکی بکار بریم تعفن او که
اخراج نموده لهذا اسم او ملوم نموده اند بگیرند کلورور دو فر که کلاب
داده باشد یک جزو و برلو ... دو جزو بالای او ریخته ربع ساعت بگذارند
بعد از آن دو جزو عرق شراب داو ریزند که همین تعفن مذکور باشد —

و این تعفن را



و این تعفن را هنوز دو بستوث نامند موسوم با سم آن ترکیب استعمال نماید.
در احتقان رحم که همراه بود حبس طمث را اگر زیاد ضعیف بود و هم در شهر ... که
از نقاهت امراض پدید آمده باشد قدر شربت سی قطره است هر دفعه ده
قطره در سه دفعه (او معدن آهن) که در دو یقه ها استعمال نمائیم و چند -
چشمه است در فرنگستان که آهن دارند مشهور است یکی پرنی و دیگری ...
که از این میاه استحمام نمائیم در امراضی که مذکور شد (گلوله آهن) که بجهت
استحمام بکار برند صنعت او آن بود که بگیرند براده آهن دو جزو قدری طرطیر
با آب خمیر نموده در حمام ... نهند تا آنکه ... رنگی زرد شود و بعد
گلوله ها سازند که هر یک نیم سیر باشد که در وقت استحمام یکی از این گلوله ها
در آب حل نموده بدن را در آن استحمام نماید در امراض مذکوره و استرخاء
بکار برند (امانیاک ... فر) که ترکیب آهن است با جوهر
نشادر صنعت او آن بود که بگیرند نشادر یک جزو کلورور دو فر که کلاب
داده باشد شش جزو مخلوط هم نموده بعد کلاب داده ریخته تا حل کرده -
آنگاه در روی آتش گذارند تا ملحی پدید آید که امانیاک دو فر باشد و این
ملح هم مسهل و هم تقویت لهذا در صلابت رحم که میان ... طمث ... باشد
باشد استعمال کنیم و هم در نوبه ربع که مزمن ... و ورم طحال پدید آمده باشد بکار

بریم قدر شربت رسکوذات واین محلل سریع التحلیل است (فرسایفود حاجب)
صنعت او گیرند یکی شاخ یا موی یا هرچه از اجزاء بدن حیوانی باشد
رگیرند پنج جزو قلیاء مصفی پنج جزو داسنس هم نموده در دیگ آهنی نموده
در زیر او آتش کنند و با میخ آهن متصل بهم زنند تا مانند کسکی شود و بوی
متعفن از او خارج شود بعد در روی آتش بهم زنند تا دیگر رائحه عفن از او
خارج نشود آنگاه بردارند و در قالب ریزند و چون بخواهند استعمال نمایند
کمی از این قالب ها را در آب حل کرده و صاف نموده و زیر او آتش بلند
نمایند تا مثل اسفنجی نبات منجمد شود و در حرارت تابستان هم کوات
معمل آورد و در هنگام استعمال این را هم که بخواهیم استعمال نمائیم باید او را
در آب حل کنیم و این خمیره ایجنه کوشش روی فانند نبات کنیم و مع مذکور
هیچ تیم نبود ولی اگر دو قطره جوهر کوگرد در او ریزند تیم شدیدی کرده
و چون بدین جهت تیم شدیدی پیدا شد لهذا بدین جهت احتیاط زیاد داشت ولی
در صناعت زیاد بکار بریم زاج سیاه یک جزو زاج سفید دو جزو را حل هم
نموده و در آن آب حل قالب را هم در او داشت نموده الا زنگ در دور ای بیوت
که ایندو بند فرقی است که از فرسرت میآیند که او را بوده پس با هم
واین نیز را در طبابت بکار دارند و کم چه داد و چون بهر کثرت بود ولی تا استعمال





اورانسک داده له باب سابع در منبهات و محرکات تمشیت و اله حتم
این ادویه محرک قوی اند و در جمع عصبانه از اینها تخفیف می یابد ولی ممنوع است
استعمال اینها در هیجان خون و در امراض حاده و امراض قلب و سکته و این ادویه
از این جنس اند نعناع و ده جنس است اول لاکو مبو فر نعنی نعناع
فلفلی دو مثقال او را دم نموده بخورند دویم عرق نعناع سیم عطر نعناع
و او را بعضی اطبا در دیا مجرب دانند و در اجلیس می سازند چهارم روغن
نعناع پنجم طباشیر ششم دارچین واین سه ماره در نفع نعمه استعمال کنند
(هفتم بودنه) هشتم رزماره نهم صعتر دهم بابونه است که این ادویه
مذکوره از جنس نعناع اند و حکما این ادویه را در صداعات بکار برند کلیل الملک
که از جنس تت و هم محلل بود شمع او گیرند موم دوازده جزء شعر ورق
زیتون دیه و ظلفونیا از هر یک سه جزو برگ اکلیل الملک هشت جزو
فستیق و کل بابونه و حب الغار از هر یک پنج جزو در روی آتش شمع کنند
بجهة تحلیل ورمها بکار برند واز این جنس است هرگیا که زبان را بوی دارد
و در مالش می کنند (ومادرکیوبه) که اسم ایرانی جنس است و حقیر که نیز
ایرانی جنس است و شکر اسمع که ام از اینها است و ساباب که در حقنهای
جسم بکار می برند و اسم مرکب بود و قالبخ معطرات (زوفا دسلیپ)

که معطر و قابض است ( گل [illegible] ) که معطر است و عرق دار گشته و در خناق
رحم بکار برند گل بوته که در شتاء متعدده بکار برند و اسم بجهة تعریق او را
دم کرده استعمال نمایند ( [illegible] ) که بوته فرفراست و بوته او قدری
از بابونه بزرگتر است و خصوصیتی دارد که اگر از و در تخم آب بپاشند
رنگ و طعم [illegible] . و در مملکت [illegible] زیاد است ( برزون ) هم
ازان جنس است و در کنار آب سبز میشود و همچنان بوته است و بوته او قدری
بزرگتر است و تاج و برگ [illegible] زاق بود بعلاوه [illegible] او
درد دندان است ( [illegible] ) که او نیز از نفوس است ( [illegible] )
که او نیز ازاین جنس است بدانکه هر نباتی که تاج او مربع و برگ او صلیبی
و از طرف کثیر و دو دو از یک طرف و گل او [illegible] بالا
و یکی پائین و چهار لیف که دو کوتاه و دو بلند بود و در اندرون او چهار
تخم بود پس هر نباتی که بطریق بود ازاین جنس خواهد شد ( [illegible] )
که ازاین جنس منفعت است نعنا بگیرند شراب را [illegible] و در [illegible]
قدری دارچینی و میخک در او داخل کنند و هم قدری قند [illegible] مضاف
نموده [illegible] را کم کم بالای زرده تخم مرغ بریزند و هم [illegible] که بسیار
مقوی و منعش است و بجهة [illegible] است بدانکه چون

کل ادویه



کل ادویه مذکوره را بکوبند با روغن مخلوط نمایند و روی شکم اطفال ضماد
کنند نفخ بطن را رفع بود ( بادیان ) که نیز از جمله ادویه مذکوره
میباشد و از برای نفخ بطن زیاد استعمال کنیم ( [illegible] ) که نیز
از جنس بادیان است و ضد نفخ بطن است و از جنس ادویه مذکوره میباشد
تخم [illegible] و زیره کوهی و غیره که این ادویه دوای [illegible] را در حیوانات
زیاد استعمال نمائیم بجهة نفخ بطن انها نسخه بگیرند روغن سی جزو موم [illegible]
غاره جزو روی آتش ذوب نموده بهم مخلوط نمایند و در هنگام سرد
شدن [illegible] [illegible] اضافه نمایند و نعناع فرنگی و [illegible] را [illegible]
و [illegible] از هر یک ربع جزو مخلوط نمایند و در نفخ بطن طلا نمایند
( [illegible] ) که اسم از ادویه مذکوره میباشد که عرق و روغن آن ترکیب
[illegible] . [illegible] بگیرند [illegible] یک جزو [illegible] و [illegible] از هر یک
نیم جزو عرق [illegible] جزو [illegible] روز در جای گرمی که از آن
بعد صاف نموده استعمال نمایند چند قطره بکار برند ( [illegible] ) دارچینی
که از ادویه مذکوره میباشد . بعلاوه جنس [illegible] با منفعت است
و اسم [illegible] دم باشد [illegible] ( [illegible] ) که این دو نیز
منعش است و چون از ادویه [illegible] لهذا در [illegible] بسیار [illegible] است

و عطری هم از هندوستان آید (سنبل الطیب) از منقیات تنقیه دل
نافع در اختناق رحم و قولنج و استرخاء و غشی و امراض عصبانی و اسم
ادویه مفرحه داخل باشد تا او حبس بود که روی و دیگر ریشه
دو تن او قدری ریشه لوتران باشد که در داخل کار او لطیف بود و
در دول راسیه و ریشه آن بار ایسه عطره باشد و اکثر وجب دیا دم
کرده بکار برند (روج) که اکثر ترکی باشد و از همین ادویه است و کهنه
زخم و داء باشد و خنازیر هم باشد. و در رفع استعمال آنهم قدر شربت
و جب از نیم تا یک مثقال است و یاد هم کرده او از یک مثقال تا مثقال است
(اثر لیک) که از جنس منفذ است و ریشه نباتی است که برگ
او شبیه بانجیر است ولی بزرگتر از او و در اسپهان رویج است (...)
تیز از جمله منفذ است و دافع سمیت مار و عقرب است که در هر ... بوده باشند
در حالتیکه نبض سریع شده باشد (خولنجان) از جنس کبابه
تقویت معده و هضم طعام نموده بکار برند در هنگام حصبه و در ... استعمال
نمود (اریکا) که از نباتات که ... شبیه است و نبات
ادویه است یا قوته سرد ... و استعمالش در استسقاء ... و در ... و مطبقه
و محرقه که نبض ضعیف شده باشد که قوه دفع ... نبض بود





بکار دارند خصوصاً مخرج بلغم حاد است (بنولا) که مانند بکالت ...
اسهال محرک کلیه است (عرعر) محرک آلات تناسلیست و محرک
غدد و غشاها طحال است. از نباتات و جنس لبه و جنس لبان و اسراک مصطکی و ...
که از صمغ تنه قبل ذکر آنها شد. و کهربا در قدیم صمغ درختی بود و حال حجر شده
و جذب او تحلیل نوده. و در روغن از او گیرند که قوت او قریب ... است قدر
شربتش یک قطره یا سه قطره است در روی قند ریخته بخورند و استعمال یابند
در قولنج و مستی بدن (نفط) که از جنس منفذ است و در معدن زغال
سنگ بهم آید که او روغن زغال سنگ است و در بادکوبه بوفور است
که از آنجا که تدریج زمین را سوراخ می کنند آتش میگیرد لهذا اکثر آن ... را آتشکده
کرده می پرستند و در بیت المقدس که شهر قدیم بوده و حال آب دریای
او گرفته خراب شده است از ... در آنجا زیاد یافت شود و در حالت
کم و ... زیاد و استعمال آنهم خصوصاً دافع فالج است که ... و بعضی از اطبا
از چهار الی ده قطره میخورانند. و دافع مرض وبا هستند (کافور) —
که او جنس منفذ است صمغ درخت بود که در چین قار کافور نامند. و بهترین
آنها در چین است ولی از مملکت ... نیاورند و آنچه دیده شده
در ... چوب او است ولی بهترین آن ... از خود ... است

ترشح گردد و تشنج شود و شقیقه شکافته بود و محلول گردد جز آنکه با صمغ
عربی بسایند و با عرق بر روی او بریزند و با طلسم عفونات دهان
در دهان نگیرند اولاً گرم و بعد از آن سرد نماید و رایحه عطره از او در هوا منتشر
گردد و علی الاتصال رایحه از او متصاعد گردیده تا آنکه تمام آن کافور
تمام گردد و در حرارت زیاد از درجه جوش آب ذوب شود و در دود
متصاعد گردد و در ظرف مخصوص اگر قدری سرد کنند ترسب نماید و در آب و گلاب
حل نشود جز آنکه با صمغ عربی و عرق حل کنند ممزوج شود و در آب و عرق
زودتر محلول گردد و بعضی طبیعت او را گرم و بعضی سرد میدانند ولی در حرارت
او هیچ شکی نیست زیرا که در ادویه مطلقه محرقه که قوت ضعیف شده باشد
بسیار نافع است و محرک بود و مسهلی الذات نافع و دافع
نفوخ و شهوت بود و ولی در حذف این حیثیت بجهت پیدا آوردن
نفوخ استعمال نمایند پس چون لیته مزاج است و چون زیاد خورند
علامات سمی از او بظهور رسد بدن سرد و عضلات سست گردد و تشنج
و دهن دره و خمیازه پیدا آمده و در آخر بهلاکت رسد و بعضی
اوقات که مثقال او موجب علامات مذکوره شده بهلاکت رسانیده
و چند نفر از اطبا دیده اند که از خوردن کافور در دقیقه ایشان قرعه ...

سر تغیر گردد



و عرق پیدا آورده و بجهت در مزاج بهم رسانیده و در بعضی قوه باه را زیاد
کند ولی در بعضی قوه باه را ببرد پس مسلم که منوط بمزاج است و در هر مزاجی
بنوعی دیگر اثر نماید و ممنوع است استعمال او در کثرت خون و در امراض حاده
و سیلان خون که از هیجان خون پیدا آمده باشد و هم در امراض قلبی و در حالت
و در یبوست مزاج استعمال ننمایند در امراض عفونی چون محرقه و در ... ارتونیه
مانند نوبه و بائی و نوبه غش و در نوزات بجهت دفع نفوخ با افیون ترکیب نموده
بکار برند و رفعی اوقات در امراض عصبانی مانند مانیا و ... که ... آید
و صرع که از غشی پیدا شده باشد و در مرض خالنقرایا با افیون و کنه کنه
ترکیب نموده ... بکار برند و حقنه از او کنند بجهت دفع درد قولنج و در وجع
مفاصل در عرق ... محلول نموده طلا کنند و خالنقرایا که در امراض عفونی بواسطه
زیادتی ... پیدا آمده باشد و هم در جراحات ناپاک که در آن
... کرم ... افتاده باشد استعمال او زیاد نافع است نسخه حب بجهت
کافور در عرق حل نموده در مرض خالنقرایا و خونت مرده که بواسطه پدید
آمده باشد و در تهیج که ... بکار برند و اگر ... مانند
مانند قوت او افزوده گردد نسخه حب ... صابونی است درم کافور
سه جزء عرق دو ... صد و هشت جزء ... را در عرق ریزند و در ...

آتش دایم دارند تا حل شود بعد از آن بعضی عطریات به او اضافه کنند خصوصاً
عنبر یا عطر حاشیه نیم جزء روغن بادام یک جزء جوهر نوشادر سه جزء
داخل هم نمایند که دهنی شود و این نسخه را مبلغ نافع ... و ملاک نامند
در رفع نقصان ... (قیروطی) کافور بگیرند روغن تازه
جزء کافور یک جزء روغن خشخاش هشت جزء داخل هم کنند دو دانگ الی
صبح بکار برند. قدر شربت کافور یک گندم تا پنج گندم است نسخه بگیرند
کافور یک گندم با قدری عرق حل نمایند و افیون نیم گندم سوده ده گندم
مربا اضافه نمایند. و بجهت آمدن عرق بحران بکار برند نسخه کافور دو گندم
حب ... گندم ... مجنب که در بعض قوه اخراج بلغم ... باشد
بجهت ... او بکار برند نسخه بگیرند کافور یک گندم افیون ... ربع گندم
رب ... بقدری که حب نمایند و بجهت اخراج بلغم بخورند نسخه بگیرند
کافور ده گندم ... نیم سوده ... پنج قسمت نمایند و هر قسمت را
در یک روز بجهت ... که در هنگام ادرار برآید بکار برند نسخه
کافور ... گندم ... افیون دو گندم ... حب ... ده ...
سه روز در ... بخورند نسخه بگیرند کافور دو ... حل نمایند و گوش
بچکانند بجهت ثقل سامعه که در ... عصب سامعه باشد نسخه کافور

بگیرند صمغ عربی



یکدرهم عربی دو درهم با قدری آب با هم بسایند تا همچون مرهمی شود بعد از آن
پنبه را با آن آلوده در رخنه فقرایا که بواسطه مرضی در یک موضع از زنها ... دق شدن
ابتر پدید آمده باشد بگذارند نسخه بگیرند کافور را در عرق حل کنند ...
او تا رگ که عضوی ... از کار بازمانده باشد ... شود و هم ...
طلا نمایند (مشک) و او غده ایست قریب ... حیوانات که از جنس
آهوهاست که در تبت بود و این مشک مانند خون خشکیده است که او ...
شود هم ... و هم مفرح است استعمال آنرا در مرض ... محرقه ...
بینه مریض ... ضعیف شده باشد و قوه او زود از بدن رود که در وقت
استعمال باید هر نیم ساعت بکار برند و هم در مرض ... مجنب تشنج ...
اخراج بلغم و هم در تشنج حلقوم ... اطفال بعضی اوقات ...
قدر شربت هر نیم ساعت ربع گندم است تا نیم گندم هم دهیم (جند
بیدستر) که بفرانسه کاستریوم نامند و او از حیوانات است مانند موش
دندانهای تیز دارد و هم شبیه موش بود و چون دندانش ... رود باز
دندان بیاورد و در کنار آبها مسکن دارد و در دریای شمالی بسیار زیاد
بود و در کنار رودخانه های بزرگ هم سکنی دارد و او مرکب ... است
و ضد اختناق رحم ... است و بدل القوه و در تشنج اطفال ...

نیز بکار برند قدر شربت در خناق رحم تجربه کرده‌ام و ده کرده‌ام تعفین اد که قوت
او بیشتر است گیرند چند بیدستر دو جزو عرق دو آتشه دوازده جزو مخلوط
ساخته سازند در موضع گرمی گذارند تا حل شود از ده تا هشتاد قطره بر حسب قوت
دهند و قوت او زیاد در گردد اگر بطریق درست نمایند صنعت او دیگر آنکه
چند بیدستر یکجزو اتر سی جزو مخلوط نموده از پانزده تا سی قطره او را ممزوج با جوهر
نعناع کوهی نموده بکار برند (عرق شراب) که بفرانسه اسپری دوفن نامند
گرفته شود از شیره انگور علاوت در اینها نموده باشد و وزن مخصوص او
سبک‌تر است از آب و هر قدر سبکتر باشد بهتر است در خوردن او اولا
حس حرارت در بدن شده و لیکن این عرق در بدن زخم زده دگر گاه
دارد او در ده جسته خون شود چنانچه رایحه او از خون استشمام شود و زیاد
خوردن او مورث کمی اشتها و فساد معده و کبد است استعمال او در طب
بجهت تقویت معده به مقدار کم استعمال نمایند و در محرقه کهنه زیاد شدن
قوت بکار برند و بنا بر جهت تحلیل صلابات و بجهت صبر به خوردن با دوا
کیفیت بکار هم دارند و هم بجهت حل بسیاری از ادویه و چون زیاد او را
خورند مست شوند باید گشتنی مقی استعمال نمود و آب سرد ریزند و جوهر
نوشادر بیاشامند و هم بویانند و چندین قسم است برندی که آب جو باشد

و انواع او دوی



او دوی نامند و دیگر از انگور درست نمایند که خوش طعم و قابض است کمی و دیگر از عرق
برندی ترتیب دهند بگیرند برندی و آب دارچینی از هر یک دو سیر
زرده تخم مرغ دو عدد و قند چهار مثقال جوهر دارچینی چند قطره مخلوط هم
نمایند و استعمال نمایند بجهت تقویت در شخصیکه باتش سوخته باشد و یا کسیکه
گلوله خورده باشد و یا پس از عمل جراحی شیدد (رُم) که بفرانسه نیز گفته
از انواع عرقهاست و از نیشکر ترتیب دهند پس از آنکه قند از تفاله او در
نمایند و دیگر عرق زنجبیل است که در بعضی امراض مانند خناق استعمال شود
که مسمی بوده بعرق و دیگر عرق جین و انگلیس و دروس است که از گندم گشنیز
و لیس ایشان حب العرعر در او ریزند و از مقوی آلات ادرار باشد و هم مدر است
و هم عرقی که از برنج در بعضی جاها درست نمایند و دیگر عرقیکه از خرما ترتیب دهند
و دیگر عرقی بوده که از تفاله شراب و یا زردنهای فاسد بگیرند و دیگر
عرقیکه از سیب زمینی کشند و این قسم خوب نباشد زیرا چه بسیار درد آورد بیند
و از انواع الکل (اتر) که از خوشبو ثابت مقوی و محرک و یکعده از انواع
باید داد و در قریب یکصد سال است که اختراع نموده اند صنعت او
بگیرند عرق دو آتشه سی و شش جزو جوهر کبریت قوی ۲۴ قیاسی حکم
مصفی بگیرند در قرع و انبیق نموده تقطیر نمایند باتش ملایم بطریقی که اولا ام حرره

عرق را در قرع ریخته و عرق کبریت را بالای وی کرده مخلوط نمایند
و در حمام ماریه تقطیر نمایند ولی باید که اطراف قرع را در ریگ نهند و پس از اتمام
تقطیر گذارند سرد شود و بعد از آن باقیمانده عرق را در آورند و دوباره
تقطیر فرمایند تا آنچه از جوهر کبریت باقیمانده جذب نماید و بعد از آن قدری
نمک مصفی داخل نمایند تا جوهر کوگرد او را جذب کند و بهم زنند و باز
تقطیر نمایند که آنچه در قابله ماند از سولفوریک خالص است و از مایعات اشتعال‌
پذیر است و بسیار از آب سبکتر و زود در هوا پرد و اگر روی زمین بچکانند
قطره از او به زمین نرسد و شعله آتش میل زیاد دارد نهند اگر نزدیک
به شعله آتش برود جذب نموده مشتعل گردد استعمال شود بهترین قسم
الکل بعدا که درهیوفت معرق و محرک و منعش است و استعمال نمایند در حمی محرقه
و صعقه و امراض عصبانی که از ضعف بود مانند درد دماغ و هم جهت بیهوش
کردن استعمال نمایند به این طریق که چینی را بگیرند و او را در دم دهان گذارند که از جا
نفس از دهان بکشد تا آنکه بیهوش گردد و اگر او را خورند مستی و خوشحالی
می‌آورد و جهت بیهوش کردن شش قطره تا هشت قطره روی قند ریخته بکار
برند نسخه چای دارچینی دو سیر و نیم ارز از سولفوریک کیدرم مخلوط اسم نمایند
ساعتی یکقاشق چایخوری بخورند نسخه بگیرند از سولفوریک سه درم عطر ریاحین





دو درم مخلوط اسم نموده روزی دوازده قطره خورند جهت نفخ و قحات باره
و جهت چرک گوش که متحجر شده باشد از این اثر نطول نمایند و جهت وجع دندان
و پر کردن سوراخ کرم خورده دندان مصطکی را در اثر حل نمایند و در سوراخ
دندان نمایند تا متحجر شود نسخه بگیرند اثر یکجزء عرق دو آتشه سه جزء مخلوط
اسم نمایند در اختناق و قولنج و امراض عصبانی دیگر داده میشود نسخه
بگیرند سنبل الطیب دم کرده دو سیر اثر یا عرق دو درم مخلوط اسم نمایند
و در دو روزه در امراض مذکوره استعمال نمایند ( اثر نیترک ) اثری
باشد که با جوهر شوره ساخته باشند صنعت او آن بود که بگیرند عرق
دو آتشه هم جزء شوره یک جزء به قانونیکه در اثر سولفوریک مذکور شد تقطیر
فرمایند که این عطر اثر نیتریک است که معرق است و بحران آورنده
و ادرار کرده با بونه مخلوط نموده در مرض وبا استعمال نمایند و هم در دفعیکه
شخص سرما خورده باشد بکار دارند و در حمی از اجلها با بعضی از ادویه دیگر
ضم نموده در مرض استسقی دهند و فایده بکند نسخه بگیرند اثر نیتریک
دو درم سرکه قی چهار درم سکنجبین بورنیان هم درم مخلوط هم نموده
در استسقی بکار برند مدت دو روز نسخه بگیرند مطبوخ بیخ هم درم اثر نیتریک
رب عرعر ۸ درم دو روز بخورند بدانکه هر نوعی که از اثر باشد جریده لکه

- جامه را می برد و قدری از اثر مرتک تا نمیده است در دیگر —
(اثر سیتک) که اثری بود با سرکه درست نمایند صنعت آن بود که بگیرند
نطرون دوازده جزو سرکه شش جزو عرق دو آتشه ده جزو مخلوط هم
نموده تقطیر فرمایند و پس از آن شش جزو قلیا [illegible] مصفی و طباشیر هم
شش جزو داخل هم نمایند و بهم زنند و ثانیاً تقطیر فرمایند و دوای حض
مذکور استعمال نمایند (اثر سوریاتیک) که از جوهر نمک طعام ترتیب دهند
و مانند اثرهای سابق درست نمایند ولی در طبابت کم بکار برند (فسفر)
که از جمله محرکات تند و منعش قوت است و قریب به دویست سال است
که مشتقه او را از ادرار پیدا نموده و از حیوان هم خارج نمایند و کونکل
اسم آن شاق بود و طریق اسید فسفریک بگیرند فسفر سه جزو
ذغال حیوانی یک جزو با هم خمیر نمایند و در قرعی [illegible] نموده روی آتش
تصعید کنند که آن اجزاء متصاعده است اسید فسفوریک و مانند زرد مادهٔ
رسفیدی بود و در هوا [illegible] نماید و در تاریکی روشن [illegible] از دخان گردد
در رایحه او شبیه بسم الفار است و هم در خاصیت قریب بود و در یک درجه
حرارت مشتعل شود و وزن مخصوص آن [illegible] است که ظرفیکه
۱۷ مثقال فسفر را فرو گیرد و در آب محلول نشود و در اثر و عرق و دهنیات

محلول شود



حل گردد و با هوا ترکیب شده مشتعل شود و در آب ممتزق گردد لهذا
چون بخواهند او را نگاه دارند در میان نفط گذارند و از جمیع منعشات
قوی تر است و مقوی اعصاب حس و حرکت بود خصوصاً اعصاب
قطن را استعمال نمایند در نوبت شدیده که قدری [illegible] زده یک
گندم است تا هر جزو او و بعضی اوقات چهار یک گندم است و در دو است
روز بدفعات و هم [illegible] حالات مخصوص نسخه بگیرند فسفر یک گندم
در دو درم روغن بادام حل نمایند در مدت سه چهار روز در نوبت شدیده
که [illegible] است و با آنکه [illegible] زیاد نبود و در صرع و فالج بکار برند
نسخه بگیرند فسفر هر گندم در شش درم روغن [illegible] حل نمایند و لیکن [illegible]
جوهر نوشادر دو درم روغن تربانتین ده قطره داخل هم نمایند در عضو
مفلوج طلا نمایند و هم دیده شده است که از استعمال فسفر رفع حمای
غش شده است نسخه بگیرند فسفر دو بنج گندم روغن زیتونی چهار درم موم
مصفی دو درم کافور روغن تربانتین که یک درم موم را ذوب نموده -
اجزا را داخل هم نمایند و در عضو مفلوج تدهین نمایند اگر چه این مرهم در رفع
حسی بشد ولی عضو مفلوج را محرک [illegible] او بود و [illegible]
فسفر [illegible] که خصوصاً قطن را [illegible] مسلم است که در فسفر دو قوه مختلفه

باشد (امونیاک لکید) که جوهر نوشادر باشد و از جمله محرکات
و منعش است که در تفصیل معرقات ذکر شد و همچنین سرکهٔ امونیاک
از منعشات بود (دوده) که نزدیک به امونیاک است زیرا
که نوشادر را از دوده کشند استعمال نمایند بیشتر در حیواناتی که بیک مرضی مبتلا
باشند مانند مطبقه و هم خوبست که در مرض غانغرایا هم به موضع زخم
ده ذرور نمایند زیرا که قوهٔ جوهر اسیدم را دارا باشد و رافع عفونت بود
روغن استخوان که از استخوان گیرند قوهٔ امونیاک و دوده را دارد و محرک
و منعش است و ضد عفونت لهذا استعمال نمائیم در حمیات عفونی و در بعضی
از امراض عصبانی مانند فلج و امثال آن و رسم کهنه حب القرع نیز بکار داریم
نسخه بگیرند چند بیدستر چهار نخود سنبل الطیب دو نخود روغن استخوان
۸ قطره با رب السوس ۲۰ حب نموده هر سه ساعت دو حب بخورند
نسخه بگیرند قنفذ یک گندم در یک درهم روغن استخوان حل نمایند سه نوبت در روز
(در نزول آب سیاه) هر نوبتی یک قطره بخورند در نزول آب سیاه (وایش) که تخم نباتی است
از فرنگستان می‌آورند و از جمله عطرهایست که خورند و از جنس لقب است
و در هر جا یافت شود و بینده نیز از منعشات است و مقوی بوده است
تناسلی مردان و زنان را لهذا هنگام ضعف قوه باه بکار بریم و شهوت آورد

بود و بهترین طریق



بود و بهترین طریق از برای استعمال او این بود که داخل سمک کنند که بسیار
خوش مزه و معطر کنند و بکار دارند قدر شربت از دو گندم تا هشت گندم
در ضعف معده نیز بکار دارند نسخه بگیرند وانیل یک درهم قنفل
- هشت درم گردشکل و قند کند ۱۲ درم لعاب بهدانه بقدر کفایت
۲۰ قرص ساخته در روزی تا سه دانه از این قرصها بخورند و در ضعف
معده و بدبوی دهان بسیار نیکوست (الکتریسیته) که از محرکات
قوی است قوه [illegible] باشد که از دو معدن احداث کرده و از برای -
استرخاء عصب حرکت بهتر از این تدبیری نباشد و لهذا بکار -
داریم در کسی که در آب خفه شده باشد و در فلج و در تعاصیان بادی -
عضلات که لقوه [illegible] دائمیم موسکولانا شد که عضله سرخی شده باشد
و امثال آنها استعمال نمایند و طریقه او آنستکه بگیرند دو سوزنی که یکی از آنها
و دیگری از [illegible] شده و زنجیری در وسط ایندو سوزن مربوط یکی دو سوزن را
بیکبارگی عضو مفلوج بکار دارند و بگذارند تا چند روز در آنجا بماند -
و هر روز سرکه بدان مالند و بهترین این قوه تقاطیسی جرح الماس است
و نیز فرو بردن سوزن در عضو مفلوج رایش از نیز نیکو هر سه

باب [illegible] در بیان ادویهٔ مخصوصه بدماغ که اعصاب

و آنها چند نوع اند اول ادویه تشنج آورنده اعصاب حرکت چون [illegible]

ومثال آن که از خوردن این ادویه تشنج پدید گردد دوم ) ادویه
مسترخیه اعصاب حرکت که بعکس ادویه قسم اولی باشد مانند نوکران
وکاتیل که جوهر او باشد در باره هستیت دارد ومثال اینها ( سیم
محذرات که تهییج کننده اعصاب حس باشد مانند افیون که مخصوص
بود بعصب حس را و آنکه هستیت زیاده دارد ومثال اینها
چهارم ادویه تهیه که چون بیاشامند حالتی استعمال صریع پیدا
آورد که هوش وحواس را زائل کند وتشنج آورد مانند اسید سیدرونیک
که از تخم وموی داسبراسی مانند جوانه درست نماید واسید شدرود
سیانیک که جوهر بادام تلخ باشد وسیانور دو پتاس وسیانوز
دورنک وهم ازین قبیل بود عطر بادام تلخ وعصاره برگ هلو
ولولا سرازی که درخت ادبیه با بادام ونیز از ادویه مذکوره باشد
اسید کربنیک که از شراب وکل نفیه وازکربونهای آهکی پدید آید
وهم قریب به اسید کربنیک دود هائیکه از ذغال خارج شود در هوائیکه
در قعر چاه عمیق میباشد ومثال اینها وعلامت آنکه نگوید بسه
بفهمند که در ته چاه ازین هواست یا نه آنست که چراغ را افروزند اگر خاموش
شد معلومست که ازین هوا در آنجا پدید آمده بود وهفتم ادویه

که از خوردن انها



که از خوردن انها حالتی مانند سکته پدید آید که حس هوش وحرکت
عضله را تمام زایل وموقوف بود مانند برفتن که جوهر افیون باشد وعصاره
کاهوی جبلی که از خوردن هیدرو اسید حدقه رخفته وخواب آورد
( ششم ) حالاتیست که گیجی آورد ومیزان عقل وسترخی اعصاب بود
ودماغ وعارض گرداند چون عرق شراب وتریاک وجرس وبنگ
وشهدانه ومثال اینها که از خوردن شیر ماهی تیره حاصل وجمود عیان عارض گردد
( هفتم ) حالاتیست که هذیان آورد وحدقه را وسیع نماید وخارش در بدن
دیگر پدید آید ودهان را خشک نماید چون بلادونا ومذر البنج وداتوره -
( هشتم ) حالاتیست که حرکت قلب را ساکن کند وغثیان عارض آید
ومیزان عقل وسترخی اعصاب چون سرب ونستان که از خوردن آن اوجاع
پدید آید وعصب معده ومجاری استرخی سازد وسم قابض است ( دهم )
ادویه معدنی که ضد تشنج بود چون سم الفار وسیمیت ومس ارزی ونقره
ومثال اینها ( کرچوله ) که نقره نوعی مانند درخت است ورسته ببار
که از کرچوله تخم ثمر او باشد وکل آنند درخت صاحب برگ بود وثمر او
به قدر نارنجی بود وسم در تخم او باشد وتخم او اسپوتی بود لکست
ودر وسط آن حجره مانند ناف بود با لون کهربائی وصاحب رغبت است
وکرسیدن او بسیار بسیرت بود بلکه نزدیک محال بود که بهنه استقلال

اول البان را ده کشند و ازآنکه جوهر گشند یا اسپرت نیتر (دیگر
در این است صنعت اسپرت نیتر بگیرند باده کوجوله یک حاری عرق
ریخته نیم من نصف از عرق زاجستیق، بکوجوله طبخ دهند بعد از آن صاف
کرده آنگاه نصف باقیمانده از عرق در روی اجزاء رسوب ادریخته
نیز ساعت باتش ملایم طبخ دهند و بعد از آن صاف کنند —
و بعصاره زنجستیق داخل نمایند و در روی آتش بجوشانند تا اسپرت عصاره
شود آنگاه آب سرد در روی او ریزند و همه را بجوشانند تا نیز نماند
عصاره کرده بعد از آن اندکی در او فیرزی ریزند تا در جوشش افتد و سرد شود
آنگاه تا دو روز بگذارند و بعد صاف نمایند و در روی رسوب او عرق
حار ریخته تقطیر کنند آنگاه در جزء او تقطیر جهت قطره جوهر گوگرد با
الکل منعقد شود که همان اسپرت نیتر باشد و طریقه دیگر بگیرند کوجوله
رازه کرده نیم من و بخیسانند تا چند نوبت هر نوبت نیم من آب روی او ریزند
و بجوشانند و هر نوبت صاف نمایند و آبهای صافی را جمع نموده داخل هم
نمایند و آن قدر بجوشانند تا اسپرت عصاره شود و بعد آب آهک
در او بکشانند تا کف در روی رسوب شود و بعد از آن اجزاء رسوب را
بگذارند و عرق حار ته آن قدر در او ریزند تا کف عرق تمام شود آنگاه
عرق حار را داخل بسم نمایند و تقطیر نمایند و بگذارند تا سرد شود حکمی در او

سفت کرده



منعقد گردد که اسپرت نیتر است و عصاره کوجوله نیز قوت کوجوله را دارد
صنعت او بگیرند کوجوله را و در نزدیک حرارت آتش بگذارند تا درستی
خشک شود آنگاه در ظرف بکه قهوه جوش میکنند او را چند نوبت
عرق در او ریزند تا تلخی او تمام شود آنگاه عرق حار را داخل بسم نموده
در آتش ملایم بجوشانند تا عرق او جزء هوا باشد مانند عصاره باقیمانده
که این عصاره مذکور باشد و قوت او از کوجوله بیشتر است تنقیص کوجوله
گیرند باده کوجوله دو جزو عرق دو جزو ریخته در هر جزو مدت ۷ روز در جای
گرم بگذارند آنگاه صاف کنند که تنقیص مذکور بود و او را داخل هم
استعمال کنند و هم بجای روح عفص تلخ ۲ لنه کوجوله دانه را در ترتیب دهند
در هر مرحله اثر سمی او زود بظهور میرسد و چون از قدر شربت بیشتر دهند
خصوصاً اثر ناپاه در اعصاب حرکت که تشنج بیاورد و ده تکانده
مانند تکان حرج الماس و در همان جهت مختنق کشند اول
آنکه به مقدار کم بخورند و به آهسته کم در بدن اثر نماید که در این حال است
کم شود و ترشح بدن بیشتر باشد خصوصاً جوش ادرار و عرق و لاغر
تنفس بدهد حکیم لکه به مقدار کم در هر جنبه ذکاء آتش بساق نماید به اینطور
بود که اطراف ترقی و سست شد و بسیار زنگ آتش گرفته که بهم جانب

بدن او دست نهند حس کس وجع کند و رعشه پدید شود و چون کوفته
باشد تشنج در حلقوم پدید آید و همچنین در حلق که بدان سبب نتواند
تکلم نماید و چیزی بخورد و بعسرت نفس کشد و تقطیر البول و احتباس او و رخاوة
ذکر و بیس که نعوظ باشد عارض گردد ولی در نبض بسیار کم پدید آید
الا آنکه ضیق النفس زیاد شود به آنکه نبض تغییر نماید و اگر کسی را در عضو
فلج عارض گردد و نفت زیاد کوچه استعمال نماید که اینقدر پدید گردد
و عضو مفلوج متحرک گردد بیشتر اثر در عضو مفلوج کند بیم آنکه سکته
استعمال شود کشتن گیرد و خناق عارض گردد و سکته باشد و استعمال او
اولا در امراض دماغی و عصب خواه در ضعف قوه بدن باشد و خواه کهنه
خصوصا در امراض عصب صورت که بدان سبب لقوه پدید آید و همچنین
استعمال نموده اند در تشنج عضلات و بعضی اطبا در امراض عصب چون تشنج
ازو دیده اند ولی بعضی که هیچ نفعی ازو ندیده در امراض عصب [illegible]
هم نافعست و همچنین در قولنج عصبانی که امراض و دردهای زیاده
امعاء عارض گردد و بدانکه حرکت کرمی امعاء کم شود استعمال او
نفعی دیده شده است و بعضی از اطبا در امراض امعاء مستقیم که بدانکه
خروج مقعده گردد و استعمال نمایند در امراض آلات تناسلی خصوصا

بیضه را که زیاد



بیضه را اگر زیاد و نافعست زیرا که مثل نعوظ اپیچیدگی تعصیب
تشنج گردد تا نعوظ پدید آید و چون مفلوجه تر حق شود بجای نعوظ روی دهد
استعمال کوچه نافعست (تریاق) او اول علاج است انگاه
جای دیگر و مطبوخ مازو بکار برند ولی تریاق مخصوص ندارد و قدر شربت
از یک دانه کوچه یک گندم تا هم گندم است در روز و چون شخص عادت کند
تا ده گندم هم دیده شده است که خورده اند و قدر شربت از تنطیق
او از یک قطره تا ده و از عصاره او ابتدا از نیم گندم و کم کم زیاد کنند
تا سه گندم برسد و زیاده از آن است [illegible] که از عصاره دلکت جلد کنند
و چون است که در امراض خاکستری در موضع مسمع [illegible] انداخته انگاه نیم
گندم از عصاره در آن موضع بکار برند و قدر شربت از تنطیق است
از [illegible] است اگر [illegible] تا [illegible] از [illegible] و [illegible]
دیده شده که تا ربع گندم هم داده اند و ضرر رسانده [illegible]
اگر عصاره کوچه چهار گندم جوهر [illegible] ده قطره [illegible]
[illegible] کنند یک صبح و یک شام میل نمایند در ضعف معده [illegible]
(در خروج المقعده) عصاره کوچه یک گندم در مثقال آب حل نموده روزی سه چهار قطره
در اطفال دو دو از ده قطره و در بزرگان بجهت خروج مقعده استعمال نمایند

منفعت است ( قرص بنجاس ) که در او قرب گوجه است تحجرات
که چون ماهی ازو خورد دست کرده داد را که به گرفتن ماهی بکار برند
که از اینها ماهی خورده دست کرده بروی آب آمده او را بگیرند
و در او بزرگ گوجه است لهذا در حبشی که گوجه بکار دارند
این را نیز مستعمل دارند ( شوکران ) که بعربیه کانیوم نامند
از طایفه نباتاتیست که کار او ماند. چتر است و بسیار ریشه است و درد
بگشنیز لهذا بعضی اوقات شبیه بوده عوض گشنیز خورند و هلاک گردد
نبات او تخمی به قدر گزنج بود و ساقی دارد مجوف و در آن ساق
لکه‌هائی مانند خصیه و رگ او در رگ است و شبه شبه بود و در ابتدا ایام
شبیه بگشنیز است خصوصاً برگ او که در حجم و در رگی اسپیون کمتر است
ولی چون بزرگ شود و بار نشاید او بیشتر است لکن بزرگتر است و بو
او نیز چون گشنیز است (کیفیت) او محلل صلابات و دفع ننه
و مخدر است لهذا اکثر به تجویز که در اولیات دار و جامع و تشنج بکار
دارند چون لعقد ازو بخورند تخستیق حلقی درگلو و خارش در ان
پدید آمده و غشیان و تهوع و اسهال رخ‌ده الکاه است
طلبی عارض کند. و خدر و خواب که مجنون مرکان ... نوده ...

شوکران — Cigue





و صعلدت و نبض و نفس به قدری لطی شود که گویا او را سکته و غایت
مرگ فهم شود تریاق او گشنیز مسمیت و بعد از ان آب سرد
به سر زدن است و قدری نوشادر در منه کوزه و با سرکه تقطیه نیمه
... او در خنازیر که همراه او وجع جسم ابتدائی قسم و حشو ...
خوف از زود نشانه شدید بود از این شوکرانی بکار دارند و بسیاری
از اطبا در سده کبد و سپرز استعمال نمایند و هم در درجه سیم گوشت تجربه اد
و ضماد جهت تحلیل صلابات خصوصاً صلابت پستان که بعد از زایند
پدید شود که اگر تحلیل نرود خوف ... پدید آمدن ورم زیاد
باشد. و هم در صلابت بکار دارند شمع شوکرانی گیرند راتیانج او ...
گیرند از هر یک نیم درروی آتش و دوب نموده بعد از آن ... خود
شوکرانی به وضاد کنند درصلابات بیندازند قدر شربت
زبرک او از پنج گندم تا ده گندم است و کهنه او ... کمتر است
لهذا کهنه نادر ... داده دهد که از او می افتد ... کهنه
نگاه داشتن بهتر است که گیرند شوکرانی ... که آب کم خورده ...
و مطبوخ او را نگاه دارند ... در منه در عصاره برگ او و در ...
وقت ... است لهذا طبیب را در قدر شربت او دقت لازم است

( درصلابت پستان )

نسخه بگیرند عصاره بوگان دوازده گندم ایرب اسپس دوازده حب
نمایند یک صبح یک عصر میان بخایند نسخه بگیرند عصاره بوگان حارزده
نسخه گردبرگ بوگان گندم عصاره بذرالبنج هرکدام کمال دو گندم -
ریوند چینی نیم درم حب نموده صبح و شام درسته کشیده و بیرون
بخورند که بسیار منفعت است نسخه اکونیت که بعربی خانق النمر
گویند نباتی است که برگ او بسیار ریشه است دارد بر حول لب آب
و در جاهای سردسیر و کوهستانات مرتفع روید و گل او بنفش است
و برگ گل او اسپیده گلده خوردی بر سر اوست و چون بکلی خورد را
بر دارند دو خط که بر انها قریب بهم و هر چه بالا آید از هم دور گیرنه
و در کنت اینده خطها دیده شود که صفت او از جمله سموم است و محذر
یعنی ساکت کننده وجع خصوصاً از رای وجع مفاصل و عرق
النساء و نقرس و نیز در اوجاع عصبانی که سبب نقرس باشد و نیز
در وجع چشم که از سرما خورده که بدید شده باشد و اینده را علاج
موافق است و در مرض نقرس ترکیب نمایند با بوزیدان مصری
قدر شربت از برگ او یک نخود تا یک گندم است در دو سه نوبت
در روز تنقیع او کنند که کرک کهنه او یکجزو در آب ترکیند

بعد دوازده جزو



بعد دوازده جزء عرق دخان اضافه نموده روزی بیست قطره بنوشند -
در امراض مذکوره ( بلدوانه ) اگرچه بعضی گویند تاجریزی نباتست
این بلدوانه سمی است قوی و نباتیست عجب در جنگلها در زیر
سایه درخت در زمینهای رطوبت روییده شود و نبات او همچون
بادنجان است و گل او هم مانند گل اوست ولی قدری کوچکتر و تیره
تر از اوست و رنگ او برنگ بادنجان و هم مانند بادنجان ثمر
او در میان غلافه است پنج شعبه و ثمر او قدری بزرگتر از آلوبالو -
و رنگ او سیاه است و چون بقیه کبلدیس است لهذا اکلادی تمی نامند
بدانکه یک طبی از نباتات او بوجود می آورند که به فرانسه اتروپین
نامند و بسیار سم قوی باشد و در طبابت قوات او را استعمال
ادامه نمود و این بلدوانه مخدر است خصوصاً بیشتر موثر بود در ریه
که از خناق او سرفه تمام شود و چون بچشم کشند حدقه را وسیع
و سرخی گرداند و چون بمقدار بیشتر خورند علامات سمیت نماید
و در پیش چشم شعله آتش دیده نماید و اشیا را دو بیند و صفق
طنین در گوش و دوار در سر پدید آید و تشنج در گلو رخ نموده که نتواند
نتواند چیزی بلع نماید و میل به رقص که بهم رساند اسهال شکمها -

و چون این مقدار زیاده‌تر خورند علامات مذکوره ظاهر شده از آنچه
گفته شد ظاهرتر شده عاقبت سکته آورده و هلاک کرده مداوا که
علامت کفایت خوردنی او شد و خارش در گلو و اتساع حدقه است
و اشاره به عدم استعمال آلت درسکته و امراض […] دماغ و استعمال
نمایند در سیاه‌سرفه تشنجی که مرکب نباشد و بلکه و با کثرت
و با اطفال و با […] یابس […] که مانند تا جزئیات که قرمز
و خوش رنگ بود و نیز […] در […] از عقرب و در تشنج
خصوصاً تشنج عصبانی معده که در این حال مرکب کنند با آلت
و با […] و نیز استعمال دارند در مرض […] در ورم عنبیه و […]
و در چشم […] کنند. و نیز استعمال نمایند. ریشه او را از برگ قوت
دو مقابل نبات او است. و بعضی از اطبا از این […] دانه در چشم
کنند. بواسطه مقبول کردن چشم و زیاد شدن روشنی او زیرا که حدقه
را وسیع می‌کند. و از این […] دانه عصاره درست نمایند. قدر شربت
در اطفال از ریشه او نیم گندم تا یک گندم است دیگری از عصاره او
ثلث گندم تا نیم گندم است. استعمال نمایند در وجع قولنج —
و تشنج رحم […] که […] جنین خارج گردد که درجه […] مرض



مذکور از نبات او تعبیه نمایند. تنقیه گیرند […] دانه دو گندم […] —
گندم و نیم گندم است تنقیه‌اش قسمت فرموده روزی دو قسمت. ادرار در مرض
سیاه‌سرفه استعمال فرمایند. تنقیه ریشه […] دانه ایشان گندم […] بیست
[…] ریوند دو درم حب […] نمایند مخلوط […] نمایند و هر حب
نمایند به حب صبح […] شام […] نمایند در تشنج معده عصاره […] دانه
روغن […] خاکستری ۳ درم مخلوط باندازه یک گندم —
در دور چشم مالند در ورم عنبیه و وقتیکه چشم خوف از […] زیاد
داشته باشد و بعضی از اطبا در خود چشم قطوری نمایند ولی چون قوت
او زیاده بود بهتر آنست که به دور چشم مالند و به داخل […] منتقل دانند —
که با منفعت و نیکو بود ( بذرالبنج ) و او در […] و نبات
خیلی نزدیک است به […] دانه و در هر موضع که او را […] استعمال
استعمال نمایند ولی قوت بذرالبنج دو مقابل کمتر از […] دانه باشد
و برگ او […] و صاحب رغبت است و […] که […] و […] سر […]
[…] او […] و […] مانند سرپوش است و چون او را […] اند
چند تخم […] او […] که ریزه […] است […] است
که […] اعصاب را کم کند و درد را کمتر از […] دانه […] دماغ دهد

وخیال شدید جوهر خط بهری و باطنی را متمک سازد و اغما آورد
پس از آنکه سهولت انجامد تشنج عارض کند و علامت کفایت او
اسهال است و دوار است و دغدغه و مصطکی زیره استعمال نمایند
در امراض عصبی که همراه او لرزه بود و هم در مرض سیاه سرفه و کابوس
در ورم عنبیه و بجهت اتساع حدقه و اسپیتن منع دادار بجهة اوجاع عضلات
وترتیب عصاره او را و اسپیتن و دهن از تخم او کشند که بفرانسه ژوسکیامین
نامند و استعمال دارند برگ و عصاره او را قدر شربت از گرد برگ او
و از عصاره او از نیم تا دو گندم است نسخه کبیرند عصاره —
بذر البنج ده گندم انقوزی طلای سه گندم با قند ده قسمت نموده روزی
دو قسمت در تشنج و بجهت اخراج بلغم بخورند نسخه عصاره بذر البنج
تهدیه کرده دیژیتال و کره با لحیا از هر یک ۵ گندم قهوة ده گندم
۳۰ حب نموده هر سه ساعت یک حب میل نمایند در مرض سیاه سرفه
و نزله تشنجی و بجهت مالیدن در دور چشم ۲ گندم بذر البنج را در ده درم
روغن جیوه خاکستری مخلوط نموده در دور چشم بمالند در حوف
لادرکستانی و اسپیتن روغن تخم او را در چشم و بینی بجهت دفع
چشم و ترس از درستانی ( تاتوره ) که هم از جنس





بیدانه وبذر البنج است وگلش مانند قیف و بلون سفید و پنج گوشه
دارد بار آنکه بدبو و ثمرش مانند حیب ودارای خارهای زیاد و لوده و چون
برسد از طول چند شکاف در او پیدا شود و مخدر و سمیت واین تاتوره
هم در اثر آن اشتباه نمیکنند در جوهر خط بهری و باطنی پدید دارد آنچه او
شتی عارض گردد و چون به تعداد زیاد خورند دیوانه نزع نموده —
و بینایی تیره زایل میشود و اتساع حدقه پدید آید و گاهی جمود و گزاز
و تشنج و علامت گزنیکه بیک عار پدید آید واستعمال نمایند در مرض ضیق النفس
که از دود خشک نمایند که بسیار مجرب است و همچنین بکار برند در مرض قطرب
که دیوانه خور یا باشند و نیز در اوجاع عصبانی استعمال دارند و بجهت
وجع مفاصل بادی و تشنج مجری بول استعمال نمایند برگ و تخم او
او را قدر شربت از برگ او روزی ده گندم تا چهار گندم است واز تخم
و بهترین قسم در گرفتن عصاره او آنست که برگ او را بکوبند و عرق آنرا
روی ریه بگذارند تا خشک شود و یا آنکه در آفتاب نهاده
عرق او رفته عصاره با قیماند و او از عصاره یا آب … قدر
شربت از عصاره او … یک گندم تا یک گندم است نسخه
کمیزیه عصاره تاتوره یک گندم تا دو گندم با قند شکوف نموده

درشت نمایند یا جمیع یک شب بجوشانند و دوا و جامع عصبانی را زیرا
که از قدر شربت زیاد است نیمه تخم تاتوره ده گندم باید اگر کسی
عجب بوده تا ده روز موافق سن مریض نوبت نمایند در مرض قطرب
نیمه گیرنده تخم تاتوره با گندم کافور یک درم را یک درم و نیم عرق جب
نموده روزی سه حب بخورند در مرض وجع مفاصل برگ نیمه
برگ تاتوره یک جزو روی آتش ملایم مرهم ساخته روی کهنه
کشیده در اوجاع عصبانی و تشنج ضماد نمایند (ایدروسیانیک
که اسم اسید پروسیک نامند یعنی جوهر بادام تلخ و اکثیر از جنس آن است
و از جمیع سموم قوی تر است و در نباتاتیکه از جنس بادام تلخ اند یافت شود
چون هلو و آلو و آلو زرد و امثال اینها که در مغز هسته یافت
شود و هم از ورق آقطی نامیده که نغرته (حرسیا کالیم) نامند
صنعت او بگیرند مذکور یک جزو جوهر کوکرد دو سیر عرق حرارت
هفت سیر در روی او ریخته با آتش ملایم تقطیر نمایند تا اجزا او
منقطر سیر گردد و اگر کمتر باشد باز عرق در او ریزند که انقدر
تقطر دوای مذکور است و سم بسیار قوی باشد اما کیفیت
اسید پروسیک رطوبتی است بی رنگ مانند آب در ذوق متصاعد گردد





و تدابیر ابدا و روشنائی رنگ زرد شود و وقت او در این هنگام ضعیف
تر شود و بخار او بحرارت شعله آتش مشتعل گردد و با حدت رایحه است
ذلولی او هسپونی بادام تلخ است و از رایحه او عطسه و خارش در گلو
پدید آید و با قلیا یات ترکیب شده ملح بوجود آید رقیق سم در حکم
سم نباشند و بدین جهة او را اسید یعنی ترش نامند و این مزاج المفاد
و چهار سال است که پیدا نموده اند اما کیفیت طبی او تحقیق شرح جمیع
اعصاب دماغ و نخاعی است و یک قطره او مهلک حیوانی بود و در ادرار
رایحه او پدید شود و چون در مغز حیوان ریزند او را هشته لهذا در مغز او نیز
رایحه او پدید شود و چون اسید را حس را الم کند و بعض را طبی نامند
در مرض سل و سرفه که هیچون نتواند داد بعوض او اسید را در استعمال کنند
و در ضیق النفس عصبانی از و طلا کنند و نیز در جراحتهایکه زیاده از وجع بود
از و طلا نمایند و اسپنیس در نباتات امیلی قدر شربت از نیم قطره تا یک قطره
خالص او را نیز بکار بریم و نسخه است که بطریق بکار بریم (اسید پروسیک
ده قطره عرق دوا شه و عرق نعناع از هر یک یک درم دیسه نموده بیرون
او را زر کاغذ سیاهی گرفته روزی سه نوبت در هر نوبت از قطره مستعمل
دارند (لولا سرلدی) که شجر است از جنس بادام تلخ در ایران -

زیاد پیدا کرده وطاقت سرما را زیاد دارد و آلو بالو خیلی نزدیک است
ودرخت او باندازه درخت نارنج است وبرگ او مانند گلش دیغ
برگ دارد وبا تجربه یقینی زیاد دیده وگل او وثمر او همچون آلو ودرکه
حب الغار است وقیمت است وبخور برگ او را اخرجی دهند
بوی بادام تلخ از او استشمام شود وازینجهة اسید پیدرو سانیک هید
او یافت شود وآب لولاسرازی را چنین درست نمایند برگ تازه
او دو بند عرق دو اونس ۱۸ ام آب عوض مخلوط نموده تا دو سه روز
گذارند بعد صاف نموده که منصفی او بقدر سه بند باشد وکمی
کمتر بود وآب مدوجانه نمایند قدر شربت ازین آب از ... نوبت
هر نوبت ۱ قطره یا ۲ ... در سرفه بادمچی که تریاک خواهند استعمال
نمود وخارش والتهاب را از گلو کمتر گرداند ونیز در التهاب
- وری ... که با او وجع زیاد بود ودر مرض ... والتهاب
- معده ... ودر تشنج خصوصاً تشنج معده بکار برند ودر خارج
- بجهة رفع خارش در گلو ونیز در ... (که مرض جلدی است
وان دانهای باشد که در جلد درآید به قدر سنجاق وبا خارش زیاد بود
از وطلا نمایند وهمچنین بجهة خوف ... اطراف چشم ...

دیگر بجهة این



دیگر بجهة این خاطر نیز داخل بکار برند در ... که ...
وهم در خارج حمادی ازبرگ او ساخته به آنموضع اندازند وهمچنین
در ... وسرطان نیز استعمال کنند نسخه لولاسرازی
دو درم شراب ... کدر مخلوط نموده هر ساعت ۱۰ قطره یا ... 
در مرض مذکوره وهم در سرفه با وجع نسخه بگیرند عصاره بیدالنبج
دو گنو عرق لولاسرازی ع درم حل نموده سه نوبت در روز ... 
- ... قطره در وجع عصبانی دندان یا ... نسخه بگیرند عصاره
بیدالنبج دو درم عرق لولاسرازی ع ادرم حل نموده از ... 
دو درم ... بجهة ... وجع ارتعاج ... وهمچنین بجهة
- ودر هر موضع که تنفس ... آب لولاسرازی نیز استعمال -
نمائیم ... ودر مرض ... ودر تشنج معده نیز زیاد مفید است
( بادام تلخ ) استعمال نمائیم اورا قبل از ... که سه چهار دانه بادام تلخ
پیش ازانکه ... نیز ... باشد
که ... وجع وتشنج ... پدید شود سه دانه بادام
تلخ ... سه دانه ... تنفس بگیرند بادام تلخ دو ...
عرق دو اونس چهار ... ساعت ... نموده در موضع گرمی دوازده

ساعت بنهند و باید روی ظرف بسته باشد بعد صاف کنند
و باید صاف را دو دو بند بو دستی با چهار قطره در روز سه نوبت دهند
صمغ روغن بادام تلخ بگیرند بادام تلخ یکجزو کوبیده و آب مقطر
هر جزو بر روی او بریزند و تقطیر نمایند تا آنکه روغن او در قرابه مقطر شود و این روغن
بادام مغزا که تر استعمال نماییم و اگر هم بکار برند در خارج بکنید نمایند
تا او را تلین و سرخی نماید نسخه بگیرند بوره ارمنی یکدرهم عرق بادرنجبویه
چهار از ادر حل نموده و عرق بادام تلخ یکدرهم هر ساعت یک قاشق
در وجع قطن که قبل از حیض باشد بسیار نیکوست نسخه بگیرند
بادام تلخ چهار درم با یکبست از آب سرد کشیده در موضعیکه حکه
زیاد دارد طلا نمایند. نسخه قلیاب قمی مصفی یکدرم آب مقطر
به قدری در او بریزند تا آنکه از جوش باز ایستد بعد از آن گلاب
چهار از بادام تلخ یکدرم نوبت پنج چهار درم هر ساعت یک قاشق
در اطفال که بسبب خروج دندان و یا بودن کرم حمی عارض گردد مفید شوند
و همچنین ضد ورم بود و هم مدر باشد و در اطفال که نتوانیم افیون بکار
بریم او را استعمال نماییم افیون که تفرانه اوپیوم نامند و او عصاره
پوست خشخاش و در فرنگستان پوست خشخاش سفید ایران شهرت دارد

که دربا دسر کسیه



که دربا دسر دیده چندان قوت ندارد پس هر تریاکیکه افیون که جوهر
او باشد زیاده تر داشته باشد قوت او بیشتر خواهد بود و افیون
عربستان بهتر از افیون جاهای دیگر است دیکوزیون افیون است که
از صد مثقال او ۵ مثقال افیون حاصل نمایند کیفیت طبیعی او
آن است که خیلی دیر و کم در آب محلول شود و در عرق زود محلول
گردد و طعم او بغایت تلخ و با حدت رایحه است و چون قهوه بود
و همچنین جوهر از او گرفتند اول افیون که چون سفید است زیاد بیست
و در طبابت زیاد بکار برند (دیوم) کودئین است (نیم) نارکوتین
بود و کیفیت طبی او حس را کم و تشنج را زائل کند و منوم بود و حرکت
خون را سریع نماید خصوصاً هیجان شدیدی در دماغ پدید آورد
و لا یرجی هم قابضه که حرکت خون را بطئی نماید و ترشح صفرا و عرق را
زیاد کند و سایر ترشحات دیگر را بسته سازد و بیشتر اثر او در دماغ است
که حواس ظاهری و باطنی را منقبض سازد و علامت کثافت آن است
که صداع و سیاهی و پیش چشم و دوران و درد سر و اختلاف حواس
ظاهری و چیزهای بیند که وجود خارجی ندارد و نیز استماع صوتهایی که
در خارج نبود مینماید و خوابیکه قریب با بخاطر باشد بیوجه پی در بلاد

ظاهر گردد معلوم است که نباید دیگر استعمال نمایند و بهاره سنداف بعد
در هیجان دم و در اختلاج دلی و عظم نبض و صداع و جوشهای هم
ز ثبات بدن را غیر از ضعف و عرق زیاد نمائیم که همچنین در ریاضت
مزاج و در اطفال که مستعد مرض ام الصبیان باشند و نیز در جهت خوف
اضطراب زیاد دیده و نیز در اطفال رضیع که در این امراض مذکوره افیون
استعمال ننمائیم بلکه استعمال نمائیم افیون را بجهة تسکین وجع و جواب
آوردن و نیز در حمی اضطرابی و در شدة اسهال و دوسنطاریا که در این
مرض اخیر با کلمل منضم نموده بکار دارند و همچنین بکار بریم در زنانه ریه
و در مرض مفاصل و نقرس و قولنج سربی که در این قولنج مسهل تنها نتوانیم
بکار بریم مگر با انضمام افیون که یا قبل و یا بعد مسهل دهیم و نیز بکار
بریم افیون را در مرض خنوق و رعشه که از زیاد خوردن شراب بعرق
میآید افیون را با مقدار زیاد استعمال نمائیم و نیز در سرفه و در مرض تب دوم
مخلوط نمائیم با دوای مقیئ از برای اینکه اسهال عارض نگرداند و خارج تنقیص
او را بجهة وجع چشم و هم در لکه قرنیه تنقیص او را بکار بریم صنعت تنقیص
او بگیرند افیون چهار جزو عرق دو آتشه و آب نهر یک نوزده جزو
در موضع گرمی در مدت ۸ روز بگذارند بعد از آن صاف کنند که در هر ح از ده

( قطره از این یک قطره )



قطره ایاس یک قطره افیون بود صنعت تنقیص افیون با زعفران بگیرند افیون
سی و دو درم زعفران ۱۲ درم میخک و دارچین از هر یک دو درم شراب کهنه
سی هشت از در موضع گرمی مدت چند شبانه روز بگذارند و بعد
صاف نمایند و نیز از افیون گردی درست نمایند موسوم به پودر دوور
که معروف است صنعت او بگیرند افیون یک جزو ایپکا یک جزو قند شش جزو
مخلوط باهم نمایند در مرض دوسنطاریا افیون را با کلمل ترکیب نموده
بکار دارند و باهم در امراض دماغ با کلمل منضم ساخته تنها ننمایند و بجهة سده
اسهال و بجهة تعریق با ایپکا ترکیب نمایند و در سرعت نبض و اضطراب دل
با دیژیتال داخل نمایند و با کافور و افیون بجهة تعریق داخل نموده و با کنه
ترکیب کرده در نوبه غشی بکار دارند نسخه افیون و ایپکا و کافور که ا گندم
بجهة رفع اضطراب و آوردن بحران قبل از خواب بخورند نسخه افیون
دو گندم کلمل ۸ گندم چهار قسمت نموده هر دو ساعت یک قسمت بخورند
در دوسنطاریا نسخه بگیرند افیون یک گندم مشک سه گندم ۶ قسمت نموده
در روز بنوشند در تشنج و سیاه سرفه اطفال نسخه مارفین نیم گندم
در دو درم آب حل نموده نیم یا چند قطره عرق بر او داخل نمایند و در تشنج
و وجع دندان روزی چند قطره استعمال نمایند و در روز شش قطره الی یک گندم

( لادن تنقیص مشهور است
بلودانیم )

افیون بود نسخه برنجاسف دو رنگ سه کندم آب دو از آب لولا
سرازی چهار درم تعفیق افیون کندرم مخلوط شود و در بوری نرم
حقنه نمایند نسخه بگیرند مارفیق یکگندم با قند دوازده قسمت شود
یک قسمت از آن بجهه جواب آوردن نبوشند (لک دکالیوم) مدمر کار دوم
یعنی کاهوی جبلی ماده هم چون کاهو بستانی است ولی با تلخی بود
ریشه او را کشند و خشک نمایند تا عصاره شود کیفیت او مخدر است
و مسکن تشنج و وجع مانند افیون ولی مثل افیون هیجان خون پدید
نیاورد ماده را در مرض ریه مانند سل بجهه تسکین سرفه و در سیاه سرفه
بسیار بکار برند و دو گندم از عصاره او را در روز دو دفعه دیگر دو بار بدهند
اگر بهبودی حاصل نشود تا ده گندم بدهند و با دیژیتال و ییار گلخضر
ترکیب شده و حبها کنوانه هم منوم و هم مدر بکار برند و نیز با ثوکرانه
هم ترکیب نمایند نسخه بگیرند دیژیتال یک گندم عصاره کاهوی جبلی
دو گندم انیسون همچنین لعفه در هر روز توام استعمال کرد نسخه بگیرند
کاهوی جبلی یازده گندم انقوزه نیم گندم آب بیست درم ۸۰ حب نمایند هر روز سه عدد
تخم بخورند در سیاه سرفه مفید خواهد بود (سرب) که به فرانسه
پلوم نامند دارای جسمی است معدنی و غالب در معدن خالص او پدید نشود





با اجسام دیگر در زیاد مرکب بود با نقره همین سربها که در بازار معروف شده
در صد مثقال او سه مثقال نقره بود و در هوای گرم شدید محرق مردار سنگ
دو نمایند شود و تفاوت میانه مردار سنگ فضی و ذهبی باشد
و مرکب نباشد الا با کبریت و چون مردار سنگ را دو نمایند
در هوا بسیار جذب کند سرخ کردد و نیز ترکیب شود با جلوه
رنگ زرد خوش رنگ است که نقاشها بکار برند و یک جزو سرب
و نیم جزو قلع را باهم ترکیب نمایند از برای سفیدگری بسیار خوب است
و چون یک سیر سرب را با یک سیر قلع و یک سیر مصوت داخل کنند
با حرارت کمی حلیمه کنند و از برای پر کردن سوراخ دندان خیلی خوب است
دوا جوهر کوکرد زیاد دنیت دارد کیفیت طبی او آنست که حرکت اعصاب را
کم کرده و در جز همه نماید و نیز موثر بود به عصب کاهلی که در اعصاب
سرب حوالج نقاشی پدید آید و نیز در آتش میدان او بخش ولطیف
تر نقش و قوت در شکم و وجع دراو وک له در بدن عارض گردد
(تحت سرب) که بفرانسه تنات دوپلم نامند صنعت او بگیرند براده سرب
و با نقاله سرکه خمیر نمایند و نیز بگیرند سرخ و در آب و در سرکه خیسانیده
و صاف نمایند و در آفتاب گذارند تا سنگ سرب بسته گردد

و بطعم چون حلاوت است لهذا اورا شکر سرب نامیده اند تریاق او نمک فرنگی است
استعمال نمایند زیاد شکر سرب را در مرض تب کهنه سل و عرق و بلغم زیاد
استعمال نمایند در نفث الدم و قیئی که از معده طعام و ابتلا خوب شود -
و نیز در جائیکه بخواهیم آب پنج (?) در ابخص استعمال نمائیم و مارب از قیاس شد
و جائیکه ممنوع الاستعمال بود محلول شکر سرب را در آب بحکم
بکار داریم و نیز استعمال او در سوزنک زنان مفید است و بعضی شکر
سرب که از سایر ادویه موضعی کم خطر است نهند اینجائیکه در استعمال ادویه
موضعی داشته باشند که مذهب ادویه موضعی مضرت یا نافع از شکر -
سرب مداوا کنیم قدر شربت دو گندم تا دو نخود است جهت خوردن
و نجاح (?) تا یک نخود در گلاب حل نموده طلا کنند [illegible] این شکر
سرب با هیچیک از تعذیات (?) ترکیب نشود و لیکن با نباتات مرکب
شود نسخه شکر سرب شش گندم افیون سه گندم دوازده قسمت نموده
یک صبح و یک شام در مرض سل بخورند نسخه شکر سرب دو گندم افیون
نیم گندم نمک و سرکه نطرون سه گندم روزی سه دفعه هر دفعه این
نسخه را بدهند و در اسهال که سبب رفتنده یا حتی عضدی باشد نسخه
[illegible] شکر سرب [illegible] تنقیح [illegible] افیون عطر [illegible]

( سرکه سرب )



سرکه سرب ) واد جنس تابع در جدول شکر سرب صنعت او گیرند
شکر سرب شش قسمت مرداسنگ سائیده ده قسمت مخلوط نمایند
و صلایه بلیغ فرمایند و در شیشه کنند آب مقطر بیست و یک قطره روی او
ریزند و در آفتاب بنهند و در موضعی که دارند و گاه گاه شیشه را تکان دهند
تا آنکه حسرت (?) مرداسنگ تمام شود آنگاه از کاغذ صاف نمایند
و آنکه بسیار صاف از بیرون آید که اگر در آب سر در ریزند مانند شیر سفید شود
و او جسمی است که از آب سنگین تر بود و در عمل اسمونی شکر سرب
استعمال نمایند در حرارتها و در باد سرخ و سوختگی چون ماده زیاد از او بیاید
و در جراحت جلد که از ناخن یا چیز دیگر پدید شود در اینجا بکار برند -
و در سوزنک استعمال نمایند آبیکه موسوم به بولات ثبات صنعت
او گیرند سرکه سرب چهار درم عرق دو تاثه (?) [illegible] درم مخلوط نموده در سوزنک
و باد سرخ که از حرارت آفتاب بهم آمده باشد استعمال نمایند [illegible] قسمت [illegible] بگیرند سرکه سرب )
روغن و موم [illegible] شش قسمت مخلوط نمایند و در زخمها و جراحتها [illegible]
و در [illegible] مقعده و سوختگی [illegible] نمایند نسخه بگیرند تخم کتان [illegible]
سفیده تخم مرغ [illegible] از سرکه سرب یک [illegible] مخلوط هم نمایند و در سوختگی
استعمال نمایند نسخه بگیرند آب [illegible] چهار [illegible] افیون [illegible] مخلوط نموده [illegible]

روده کالنجار ریزند ( سیرنج ) که بفرانسه مینیوم نامند صنعت او
بگیرند مرداسنگ صفر را در ظرفی که مجبور بهوا باشد بگذارند تا خوب
برای آتش گرفتن جذب نماید تا آنکه سرخ شود و سرنج گویند او را کیفیت
طبیعی او آنست که جسمی است احمر اللون و بدون طعم و در آب
خالص غیر محلول است و در مرهم و شمعها زیاد داخل نمایند و در طلا
استعمال نمایند صنعت مومشمع او بگیرند سرنج ۸ جزء روغن زیتون
۱۶ در روی آتش دوب نموده بهم زنند تا خوب حل شود
آنگاه چهار جزء موم زرد داخل کنند و قریب سرد شدن
یک قسمت از چهار قسمت گلگندم کافور مدبر اضافه نمایند و خوب
بهم زنند و در جرب جمها و شقاقها بادوات استعمال نمایند
( مرداسنگ ) که او نیز از سرب درست نمایند و که جهت خالص
نمودن طلا سرب را با او در قال نمایند تا سوخته شود و مرداسنگ
گردد و چون هوای آتش زدن کمتر شود جذب نموده زرد رنگ
شود و چون زیادتر جذب نماید قرمز گردد و نیز این را
در اندرون کمتر استعمال نمایم ولی در مرهمها زیاد بکار بریم —
مرهم مرداسنگ مرداسنگ پنج جزء روغن ۹ جزء با قدری

آب داخل نموده



با قدری آب داخل نموده و مرداسنگ را اول ریزند و بپزند تا مرهم شود
و چسبنده که این کم است و بعضی اوقات بجهت چسبنده که آنرا نیز داخل
کنند ( سروس یا پیهم کزینک ) که او رنگ سفیدیست که اطفال
زیاد استعمال نمایند و از سرب درست نمایند صنعت او بگیرند شکر سرب
را در ظرف مخلوط با آهک [illegible] با قلیاب قلیاب مرکب نموده تا آنکه آن آهک
و با قلیاب سرکه سرب شکر را جذب نموده کربن جوهر را سرب
داده در سفید شده رسوب کرده که باقی در دریا مذکور است و هم
کربنات دوپلم نامند یا نمک داب غیر محلول است و چون سرکه
را ورزند بپوشند در روغن کتان و شیره دوده چون مدید مخلوط نمایند
لون نقره پیدا نماید و در جرب در قدیم استعمال مینمودند ولی حال
ممنوع است زیرا که زیاد در طول کشد تا آن کرم باشد و از اینجهت —
اثر [illegible] مید میشود پس بهتر آنست که طریقی دیگر درست نمایند و پنبه
روی مدبر اضافه کنند اما بدان خوب نبود صنعت او بگیرند روغن سه جزء
کربنات دوپلم پنج جزو تا آنکه با یکدیگر بپزند تا خوب سفید شود و بعد
پنبه روی آن آلند در جراحات نهند تا آنکه جراحت خشک شود و چون کمی
کافور مدبر اضافه نمایند قوتش زیادتر شود   شمع او بگیرند مرداسنگ

— بجهت ترکیب [illegible]
[illegible]

یک پنه روغن زیتون چهار بند نیم حوب بایسم بزند کربات دو دم
سخت بند بدو ضمانه کنند تا حوب بابدبر ممزوج گردد و در جرم
که خواهند حک شود مستعد دارند ( بیموت ) که یکی
از شعبه نباتست و در قدیم با قلع و سرب شبه مینمودند و خالص او را بتدن
کیاف شود و مختلط با سس بالطره باشد و در طبابت کم بکار برند
و در صنایع زیاد استعمال نمایند و در طبابت زیاد که به پرمودن نقبه
و دنان جاری نمایند و موز است در اعصاب که ضد تشنج بود و در اسهال
نیز بکار برند خصوصاً در اسهال و تشنج معده و با افیون و بذر البنج
و با فقوزه منضم نمایند و این بیموت که استعمال نمایند مرکبست از جوهر
شوره و بیموت و بجهة تنقید کردن در صورت در آرایش استعمال نمایند
قدر شربت از نیم گندم تا یک گندم است در شش دفعه در روز که هر نوبتی
( در وسط زیاد شود - ) و چنین معیاری خورند نسخه بگیرند ملح بیموت یک نمود فیرزی دو نمود -
- سبب لطیف یک نمود قند از خواب در تشنج عصبانی معده بخورند نسخه
- بیموت یک نمود عصاره بذر البنج دو گندم قند مخلوط با دار چینی ده گندم
- زرنفی بابونه ده گندم نیز در تشنج عصبانی معده بخورند پیش از خواب
و میل خواب نسخه بیموت سی گندم عصاره کوچوله که با عرق کشیده باشند

بیموت در اربی
از گندم هم نمود
چهار قسمت کرده
صبح و عصر
بدهند

۵ نمود



۵ نمود بیست حب نمایند یکی صبح و یکی شام در قی عصبانی معده و امعاء
بیاشامند و در دختر های منسه شده بدین واسطه تشنج معده عارض گردد
استعمال نمایند بیموت را که نافع است نسخه بیموت دوازده گندم جوهر
زیاک نیم گندم بیست قسمت نمایند هر قسمتی هنگام تشنج بخورند نسخه
بیموت نیم مثقال عصاره بذر البنج ده گندم ریوند چینی دو مثقال شهاب شوند
که هر یک دو گندم روزی سه نوبت هر نوبتی یک حب از این بخورند در تشنج معده
( زروع ) که بفرانسه زنگ نامند و در معدن مرکبست با اسید کربنیک
مخلوط گشته او را با ذغال در کوره ذوب نموده تا هوای کربن از او جدا شود
تا آنکه خالص گردد و از زروع و مس پیل الکتریسته درست نمایند زیرا که دارای
قوه فاعله است و مس قوه منفعله و چون با هوای اکسیژن مرکب شود
بیضه روی گردد که بفرانسه اکسید دو زنگ نامند و مرکبست با هوای
اکسیژن صنعتاً او را بدو طریق درست نمایند یکی راه خشکی و دیگری راه
رطوبت اول بگیرند زروع را و گداخته تا بخار روی متصاعد گردد و دوم
بگیرند سلفات دو زنگ را نه خرد شوره یک جزو هر دو را در بوته کشته
و آتش کرده تا خوب ضم شود و چون سرد شود ده جزو آب به مخلوط -
سازند و بعد از آن محلول قلیا بقطره قطره داخل کنند تا دردی از او ته نشین گردد -

که این دردنیز پنبه روی بود استعمال نمایند در تشنج معده و ترش شدن غذا
و در تشنج صدری خصوصاً در سیاه سرفه که مخصوص است او را و اسم تخفیف
قروحات و نیز در لکه قرنیه و در [illegible] نفوذ کنند و در جرب
چشم بمالند و نیز او بگیرند پنبه روی یکجزو کره نه جزو مخلوط نمایند و بجهة
تخفیف جروحات تدهین نمایند و این پنبه روی را در آب حل نتوان کرد
و با نقوره و مشک و والارین و [illegible] کرده در اختناق رحم
و در مرض صرع بدهند نسخه پنبه روی یک گندم عصاره بذرالبنج ربع گندم
در اطفال که قبل از زوال به تشنج گیرند استعمال نمایند - نسخه پنبه روی یک گندم
عصاره شش گندم عنب الثعلب یک درم ده بار قسمت نمایند یکی صبح
یکی شام در تشنج بخورند نسخه بگیرند پنبه روی چهار گندم عصاره بذرالبنج
یک گندم برگ نارنج ربع سنبل الطیب نیم یک [illegible] گندم حب
این نسخه [illegible] همین نسخه زهمین نمایند در مرض صرع (سولفات خرزنک)
که روحی است ترکیب با جوهر گوگرد و صنعت او بگیرند براده روح را -
- در جوهر گوگرد ممزوج با آب [illegible] لازم حل نمایند و بعد از آن صاف
کنند و بگذارند تا ملح منعقد گردد که همین سلفات دو رنگ است
استعمال نمایند در حرقه البول گاه او را در آب محلول نموده تخنه فرمایند و اسم -

محلول او را



و هم محلول او را در درد چشم و کدورت قرنیه قطور نمایند و هم [illegible] تعریف است -
(سولفات دو رنگ) که روحی است با جوهر طعام و او را نیز [illegible] -
بایق سولفات دو رنگ بسازند ولی عوض جوهر گوگرد جوهر ملح طعام بکار -
برند و او را جسمیه الکالائیت و در جمیع استعمال نمایند بجهة الکالی در خارج زیاده -
استعمال شود زیرا که حرقت او از سایر الکالات کمتر است ولهذا استعمال
نمایند در سرطان رحم که اسم الکالیت و هم [illegible] و نیز در [illegible]
بکار داریم و بجهة الکالیت [illegible] که بدین طریق استعمال نمایند. نسخه بگیرند
سولفات دو رنگ یکجزو آرد [illegible] جزو خمیر نموده در مواضع مذکوره بمعرض
دارند (مس) که بفرانسه کیفور نامند بگیرند ~~سولفات دو رنگ~~ -
[illegible] و در معدن کم یافت شود بلکه مخلوط با گوگرد و یا [illegible] و یا آهن
و یا اسم [illegible] اما کیفیت طبیعی او فلز است که در وزن مخصوص قریب
بالنقره است و در هوا [illegible] کرده روی او زیرا که [illegible] از هوا [illegible]
بدین لون شود و اسم [illegible] از هوا جذب نماید و چون او را با اسم [illegible]
نموده فلزی پدید آید که در لون شبیه بطلا بود و بدون نسبت است [illegible]
با [illegible] ترکیب نمایند فلزی بوجود آید که دارای رنگ [illegible] زیرا که [illegible]
صورت است و با روح ترکیب شده برنج گردد و چون ترکیب نمایند با [illegible]

ورق چسبنده شود که نقره فرنگی است و در فرنگستان ورق نقره و مس را
روی سیم گذارده بواسطه منگنه با یکدیگر منجذب ساخته مفضض بوده و این
کمتر تقلبی باشد و این مس با جمیع چیزها مرکب شود و لهذا او را قحبه المعادن
گویند از ترکیبات مس کبریت و سهل وضعه تشنیج است و بعضی از اطبا او را
قابض و بعضی مسهل و معرق دانند و لهذا او در مرض آکله استعمال نمایند
و زنگ مس سفید کرده شده اگر ماست یا روغن گذارند و چند روز در
ماند دیده شود که چه قدر خراشه خراشه زنگ مس پیدا آید که قلع او با یک نحو
در اطلاع مس را در مرض صرع و تشنج بکار دارند و بنابراین در چشم و در بعضی
استعمال نماییم (استات دو کیفور) که سمیات محلول در سرکه و نقط
زنگار نامند و این هم تا به قدر کم منضج و مقدار کثیر سم مهلک است بلکه سم است
تا و اسهال عارض نماید و اینکه در داخل کم و بنابراین در جراحتها و زخمها
بکار برند و در هر جایی که سنگ جهنم استعمال شود او را نیز بکار بریم و نیز در چشم
استعمال نماییم صفت معجون که از و ترتیب دهند بگیرند زنگار رسته جزو سرکه
دو جزو با هم کوبیده تا نصف سرکه باقی ماند آنگاه صاف کنند عسل دو جزو
داخل او نمایند و بجوشانند تا دو جزو باقی ماند و در جراحتها کلوا دو بالسه دار دارا
کمتر از زنگار بود زیرا که با سرکه ترکیب شده و چون مس با تنهایی حلنه

سمیت ندارد



سمیت ندارد زیرا که محلول گردد و به ثقل خود رفع گردد و دیگر در معده قدری
از وی با ترشی معده ترکیب شده سمیت پیدا شود اما دو گیرنده او نیز سمیت ندارد
قیروطی) بگیرند سقز سفید ده جزو موم یک جزو روی آتش دوب
نماید زنگار یک جزو داخل سم نموده در مرض مذکور بمالند بگیرند
زنگار رسته کنند در دو جزو آب حل نموده تصفیه نمود و با زعفران سم مخلوط
سم کرده در استرخای چشم که از زله پیدا آید بچکانند نسخه بگیرند
گلاب چهار سیر عفص شش مثقال زنگار رکیده در داخل هم نموده در جراحتهای
فرج کوچک غرغره نمایند (سلفات دوکیفور) که کات کبود گویند
سمیات محلول در جوهر گوگرد که صفت او در تحقیقات ذکر شد لاپیس‌کوپری جبر الهی
که سنگ فدا باشد صفت آن بگیرند زنگار و شوره قلمی فیل الفید مکه
دو جزو در روی آتش ملائم با هم مخلوط نمایند آنگاه از روی آتش برداشته
تا بسته نشده کبدی کافور داخل نموده بفشارند و بعد در صفحه حدید یا جسم
دیگر بریزند تا منجمد شود و او را در وی جذب رطوبت کند لهذا باید
که او را از هوا حفظ نمایند و در زنانه مرض و شهر خانه او بکار دارند بنظر توکه
در یک جزو آب حل کنند تا ۵ کنند او را چکانیده قطور فرمایند (سلفات دوکیو
اوناک) که یکی از املاح مس است صفت او دیگر نه کات کبود را

در جوهر نوشادر ریزند تا حل شود و عرق دو آتشه قدری بالای او ریخته و دست
سه روز در جای گرم گذارند و در هیئت ملحی از او رسوب کرده بعد عرق زیادی
او را برداشته هم از ضبط نمایند و این ملح کبود خوش رنگ است باشد
نیل معدنی را که ارمنیون جوهر نوشادر است و نه عطف از هوا جذب
رطوبت کند و اطبا در مرض صرع زیاد استعمال نمایند که از این دوا
روزی هفت گندم و کم کم زیاد نمایند تا روزی سه گندم لغت یکی از [illegible] لمعات
دو کیور اما نیاکال گفته [illegible] مانع گفته باشند و قسمت نموده —
هر دو سعت گفته اند در مرض صرع بکار برند لغت یکی از لمعات
دو کیور اما نیاکال [illegible] در [illegible] گلاب حل کرده سه نوبت در روز از این
ده قطره از او در مرض صرع و قطرب نوشته (سم الفار) که لغت
ارسنیک نامند و او جسمی است معدنی که در [illegible] و معادن [illegible] یافت شود
و در معدن به هیئت رنگ او یا زرد یا یاقوتی زرد و از زرنیخ است که مرکب
باشد از سم الفار و کبریت و یاقوتی او نیز مرکب باشد با گوگرد و زاج
و سم الفار که سفید است در طبابت بکار بریم در معدن به هیچ طریق نمی‌شود بلکه
سم الفار معدنی را بحبزند و در حالت تصعید کشته و اجزا متصعد همین سم الفار
خالص و این سم الفار متصعد هیچ ندارد جز سم الفار و اسم آن کیفیت طبیعی سم الفار

متصعد سفید



متصعد سفید و چون بشکنند مانند چینی بود و طعم حلو و چون روی آتش نهند بکلی
سیر از او بخارها شود و وزن مخصوص او [illegible] در [illegible] و یک جزو او در [illegible] زده
جزو آب جوش حل شود و چون سرد شود رسوب کرده و یک جزو آب سرد [illegible] جزو
محلول گردد که به [illegible] فلق [illegible] او را اشتعال بیاورند و نفال را و [illegible] او را گود
کنند و این سم الفار را در او گذارند و بلوله [illegible] بند اگر [illegible] فوق
مانند آهن باقیمانده معلوم است که سم الفار خوب است و چون سم الفار را [illegible] سفید [illegible]
[illegible] زرد شود و ریختن جوهر گوگرد در او [illegible] خون خود [illegible] و چون
آب گوگرد در [illegible] و ریزند زرد شود و چون آب آهک را در او ریزند در دمی
سفید رسوب کرده و چون یک جزو سم الفار با دو جزو [illegible] مرکب بود —
[illegible] بود و [illegible] است بالکه [illegible] او باشد اما تریاق اول
باید دوای [illegible] بکار زنند و [illegible] تریاقات است [illegible] تازه —
[illegible] نیز [illegible] تریاقات است و لیکن تریاق مخصوص او [illegible] حدیدی
[illegible] به شدت [illegible] دیگر ) که اگر [illegible] سم الفار [illegible]
[illegible] اما کیفیت طبی او [illegible] قویه و چون [illegible] بایستی
[illegible] در معده مانند کسی که [illegible] باشد [illegible] و ادرار [illegible]
[illegible] شود و [illegible] رسوب [illegible] کرده و لیکن

هم شود که از دادن او بعد از چندی اسب بمیرد و لیکن اسب فروشان در فرانسه
سم الفار باسب دهند تا آنکه بزودی فربه شود و موی ایشان نرم و لطافت گشته
و الحاد بفروشند و چون به مقدار زیاد در انسان دهند تشنج و اضطرابی
در آلات غذا پدید آید و التهاب معده و سوء الهضم و تابش معده و قی آن
و قولنج و رنج روز و اسهال زحیری و در بعضی حکایت کنند از خشکی زبان
و گلو و عطش مفرط و حرارت شدید و کند ... و نبض غیر منتظم گردد گاه
تشنج پدید آید و قریب موت شبیه به وبائیان شوند اما اشخاصی که کار کن
استند در کارخانه‌هایی که سم الفار زیاد بکار برند بتدریج جلد بدن ایشان
رقیق اللون گردد سیاه یا [illegible] و غور عینین پدید آید و موی ایشان بریزد -
و تهیج در اطراف عارض شده به تب دق مبتلا گردند و اسهال مزمن گیرند
و قولنج و استرخاء در اطراف سافله و قریب مرگ شوند تا اینکه آخر نتیجه
پدید آید اما استعمال او در امراض گشتیق استعمال او زیاد مفید است در حمی
نوبه خصوصاً نوبه ربع را که باستعمال کنه کنه رفع نشود و در بعضی [illegible]
منتفه است که در بعضی از ولایات اثر او مشهور است و مشهور است و نیز استعمال
او نباتی مفید بود در وجع مفاصل صورت که معروف است [illegible]
و نیز در [illegible] زیاد بکار برند که سم گویند و هم طلا به نمایند و نیز در [illegible]

سپید زارنیس



سورمارنیس که یکی از امراض جلدیه است و هم در نباتات [illegible] و نیز در سرطان
زیاد بکار برند که در این مرض بهتر از این دوائی نداریم که رفع مرض مزبور نماید بقدر
باید دهند که ما از خوص سم الفار مریض هلاکت رسند و نیز در مرض کوفت
و عرق النساء مفید است و این سم الفار از جمله ادویه اسیدیه است زیرا
که ضد قلیا ست و با او ترکیب شده ملحی بوجود آید و تریاق او و ترتیب آن بند
صفت او بجیرند سم الفار و قلیاب بمقدار یک نمک هم کلاهی [illegible] از
مخلوط بهم نمایند و در حمام ماریه که دارند تا حل شود آنگاه عرق کرده دوس
نمک از دافع او نمایند و بعلاوه قدری آب در او ریزند تا آنکه جمیع یک
بند شود در شود قطره از این شربت که کنند سم الفار بود قدر شربت از هند
قطره تا چهار قطره است در یک روز و چون سم الفار را با قلیاب محلول کنند
و زنگار را جدا در آب حل کنند و بعد آب را مخلوط بهم نمایند رنگ
سبز خوبی پیدا شود که نقاشها استعمال نمایند و هر آنکه را عکس شود و بعد از او
او زیاد باشد و سم الفار را زیاد در کارهای بلورسازی و غیره بکار برند قدر شربت
از سم الفار را نصف یک گندم است تا عشر گندم که در نوبه غب تا ده یک
گندم استعمال نمائیم بجیرند سم الفار دوازده گندم خاکستر جابه کهنه یکشنه
دم الاخوین چهار ده گندم شنجرف دو درم جوز مخلوط بهم نمایند در [illegible] -

شبیه سرطانست پیدا وار، با آب دهان خمیر نموده و بنازکی شاهی سفید
نمایند او را در روی سرطان و بر جراحتی که شبیه به وی است بگذارند تا چهل
ساعت سوزش نماید ولی باید بگذارند تا خورش بیفتد و مدت دوام این
تا دو سه هفته است که پس از افتادن ملاحظه گردد که گوشت فاسد خلط نشده
و لحم تازه روییده شده و بهتر آنکه ملاحظه نمایند از ترکیب مذکور باشد
مثل آن یا سعیه که در عصاره شوکران از هر یک یک درم شکر سرشته شود)
تعلیق قیود با زعفران چهار کوفته مرهم مفید یک جزء مخلوط هم نمایند و در وقت
استعمال ورد گشته نسخه مذکوره قبل را داخل این نموده بکار برند و در نوبها
نیکو آمده که مگر از آن ارشم الفاده با یک جزء گرگ که کل مخلوط نموده
بکار برند — تمت الکتاب بفضل الله الملک الوهاب
بید اقل الطلاب عبد الرحیم ابن محمد حسین
التبریزی غفر الله لهما و ستر عیوبهما
بحق الحق و النبی المطلق
فی خامس شهر جمادی الاخری فی سنه الف و ثلث مائه و ست —
١٣٠٦

هذه رسالة وجيزة          بسم الله الرحمن الرحيم          في التسمم بالاملاح المعدنية

(والنباتية)   في التسمم بالاملاح المعدنية الاكالة   (والحيوانية)

في التسمم بالمستحضرات الزئبقية

اعظم المستحضرات الزئبقية سمية خمسة الاول الزئبق الابيض المعروف بسم الفار وهو المسمى في علم الكيميا بحمض الزئبقوز والثاني حمض الزئبقيك والثالث كبريتور الزئبق وهو الزنجفر والرابع الاكسيد الاحمر للزئبق وهو المعروف بالغبار القاتل للذباب والخامس) العجين الزئبقي وهو المرهم الزئبقي المعروف بعجين الراهب كوم

العلامات الدالة

على التسمم بواحد منها هي ان يحس المسموم في فمه طعماً حريفاً معدنياً ويحس بانقباض في البلعوم ويعتريه تهوع وقيء وقد تكون مادته مسمرة او مدممة وتسيل منه لعاب غزير ويحس بتقلص حرارته والم في القسم الشرسوفي والمعدة واذا تبرز تكون المواد المتبرزة سوداء او خضراء نتنة الرائحة ويعتريه حال التبرز مغص وزحير ويضعف نبضه فيتواتر تواتراً غير منتظم وتعتريه نفخة ويقل بوله وقد يكون احمر مدمماً وينهد ويهذي ويصير حركات تشنجية وتتغير سحنته هذا اذا كان تعداد السم غير وافر فان كان وافراً مات في الحال ولم تظهر عليه الاعراض المذكورة



اوصافه التشريحية          يوجد في الغشاء المخاطي الهضمي اثر التهابات شديدة يعني انه يكون احمر وهذا الاحمرار يكون خفيفاً وقد يكون شديداً وقد يوجد فيه قروح او غنغرينا ...............

في التسمم بالمستحضرات الانتيمونية

اعظم المستحضرات الانتيمونية سمية اربعة (الاول) الطرطير المقيئ وهو الطرطرات المزدوج للانتيمون والبوتاس الثاني زبدة الانتيمون وهي كلورور الانتيمون (الثالث) القرمز المعدني (الرابع) زجاج الانتيمون وهو الاكسيد الانتيموني المزج ...............

العلامات الدالة على التسمم بواحد منها)          كعلامات التسمم بالحوامض وغالبها يبتدي بقيء شديد يعقبه والم شديد في المعدة وهبوط زائد في القوى واسهال مفرط ومغص وتمتنع في المفاصل وعرق بارد بارد ودهش تام ...............

(في التسمم بالمستحضرات النحاسية)

اعظم المستحضرات النحاسية خطراً في التسمم ثلاثة الاول كربونات

النحاس المعروف بالزنجار الاخضر (الازرق الثاني) خلاته المعروف بالزنجار
الثالث) كربوناته المعروف بالزنجار الطبيعي وبالزنجار الاخضر
(العلامات الدالة على التسمم بوجه منها) هي ان يحدث العليل في فمه طعماً
نحاسياً ويعتريه جفاف وقبض رائحة نحاسية وفي مخرجه عسر مولم يكابد
المعدة معه ومغص شديد واسهال مفرط ، ودقة سوداء ومنه قيئيه زحير ولوى
البطن وصغر النبض وتواتره وصلابته وقلق متعب وعرق بارد وصداع
ودوار وتشنج و ........ واما التسمم بالمستحضرات الفضية
فلا يكون الا بازوتات الفضة (فلا يكون ذلك) وهو المعروف بالحجر الجهنمي
والعلامات الدالة على التسمم به كعلامات التسمم بالسموم الاكالة الشديدة
يعني العلامات التي تظهر على تناول الجواهر المعدنية الاكالة) ....
واما التسمم بالمستحضرات الذهبية فنادر جداً لانه
يكون بكلورور الذهب والعلامات الدالة على التسمم به كالعلامات
التسمم بالاملاح المعدنية

(في التسمم بالمستحضرات الزئبقية)

المستحضرات الزئبقية السامة ثلاثة اولها السليماني الاكال المعروف
بي كلورور زئبق (والثاني) الراسب الاحمر المعروف بالكبريتور الاحمر للزئبق والثالث

اوكسيد الزئبق



اوكسيد الزئبق الاحمر المعروف بالراسب الاحمر ..........
العلامات الدالة على التسمم بوجه منها) كالعلامات التي تظهر
من تعاطي الجواهر الاكالة وهي ان يجد المسموم في فمه طعماً حريفاً لذاعاً
معدنياً ويعتريه ورم الفم وحرارة محرقة في حلقه والم في بطنه وفي فم
المعدة يشتد في قرب وقت فهي تصل الى اعلى درجة ويسيل منه لعاب
كما يحصل من تناول الجواهر الزئبقية

في التسمم بالمستحضرات الانتيمونية

اقوى هذه المستحضرات سماً ازوتات الانتيمون ويليه اوكسيده المسمى
ببياض الزئبق والعلامات الدالة على التسمم بها كالعلامات الدالة
على التسمم بالسموم الحريفة الشديدة

في التسمم بالمستحضرات الرصاصية

اقوى هذه المستحضرات في ذلك خلات الرصاص المعروف بالسكر
الرصاصي ويليه كربوناته ويليها الانبذة المغشوشة بالجواهر الرصاصية -
والعلامات الدالة على التسمم بها) هي الطعم السكري المعدني والم المعدة
وانقباض الحلق والقيء المكرر المستعصي المولم وهذا القيء قد يكون مدمماً والامتداد
التشنجي واذا مات المسموم يشاهد بعض اعضائه ونقط من الدم غير مختلطة

تعقد كاسيدث للمصاب بالقولنج الرصاصي .........

(في التسمم بالمتحضرات القصديرية)

أقوى هذه المتحضرات سماً كلورايدرات القصدير او كسيده — (العلامات) كعلامات التسمم بالجواهر الآكالة وقد يعقبها تشنج قبض الاعضاء ان كان شديداً والغالب انه قاتل

في التسمم بالمتحضرات النحاسية

أقوى هذه المتحضرات سماً كبريتات النحاس المعروف بالزاج الازرق ويليه اكسيده (والعلامات) ان يجد العليل في فمه طعماً حريفاً وكريهاً باختناق ويعتريه تهوع وقيء فان تقذفت المادة السمية الى الخارج خفت وزال الاعراض سريعاً وان بقيت في المعدة فانها تقوى وتصير كاعراض التسمم بالجواهر الآكالة)

(في التسمم بالحوامض)

أقوى الحوامض سماً حمض الكبريتيك المعروف بزيت الزاج وحمض الازوتيك المعروف بالماء الشديد او بالماء الآكال وحمض الكلورايدريك — المعروف بحمض الملح وحمض الفوسفوريك والفوسفوريك والاكسا ليدريك والطرطريك والليمونيك وغيرها وجميع ما ذكر منها متقارب الافعال



على انّ ما بينها من الفرق قليل جداً (والعلامات الدالة — على التسمم بواحد منها) هي الطعم الحامض الكريه المحرق والالم الشديد والاحساس بحرارة في الحلق ثم في المري ثم في المعدة والامعاء والبخر الكريه والقلس والتهوع والقيء الكثير ومادته تكون مدممة او صفراء او مسمرة اذا القي شيء منها على البلاط حدث منه فوران واذا وضع على صبغة عباد الشمس الكحلي لونها احمر ومن العلامات ايضاً الاسهال الغزير المختلط بالدم وتألم البطن بالجس والظمأ الذي لا يزول بالاشربة وصغر النبض وعدم انتظامه وقلة البول وتعسره وضيق النفس وبهاتة الوجه وتغيير الهيئة والعرق البارد والاهتزازات التشنجية لكن في بعض الاشخاص تبقى القوى العقلية على ما هي عليه في غالب الاحوال وتحدث بجرد مدة الم للشفة واللسان خشكريشات صفراء او بيضاء او سمراء تسقط قطعاً متوالية ويبقى محلها اثر يدل على ان بعض الجسم قد سقط ايضاً تنبيه اذا ابتلع حمض السيا نايدريك في محل من الجسم قتل لوقته ولو كان قليلاً جداً

(في التسمم بالقلويات وما تركب منها)

اقوى القلويات سماً البوتاس ثم الصودا ثم الكلس ثم النوشادر ثم الباريت ثم كربوناته ثم كلورايدراته ثم ازوتات البوتاس المعروف بملح البارود

ثم كلورات البوتاس والمعروف بملح البوتاس ثم كبريتور كل من البوتاس
والصودا والعلامات الدالة على التسمم بواحد منها أن يكون المسموم
في فمه طعم حريف بولي كاويا ويعتريه قيء واسهال كل منها كخضرة
شراب البنفسج ويصحب ذلك جميع الاعراض الدالة على التسمم بالحوامض
والبوتاس والصودا سم قاتل لوقته وأن لم يكن بالسموم شيء فقط . . .

(في التسمم بالكحول والمركبات) أغلبها في ذلك الارنبة والعرق والمروبات الروحية والعلامات الدالة على التسمم بواحد منها) هي الاسكار وعدم الاحساس والتلف وانتفاخ الوجه واحمراره احمرارا زائدا والتخدير والنكهة الكريهة الكحولية)

(في التسمم بالفسفور)

العلامات الدالة عليه) هي أن يحس المسموم في فمه بطعم ثومي وحرارة
محرقة ويصحب ذلك جميع الاعراض الدالة على التسمم بالحوامض . . . .

(في التسمم باليود ومستحضراته)

أقوى المستحضرات اليودية شأنا صبغة اليود ويوديدات كل من البوتاس
والصودا والعلامات الدالة على التسمم بواحد من العلامات الدالة
على التسمم بالحوامض وزيادة على ذلك صفرة الفم والحلق)

(في التسمم بالجواهر النباتية)

في التسمم بالجواهر المحرّقة

أقوى الجواهر المذكورة شأنا خانق الذئب والماميرات بالكبريت والمحمودة



وعرق الذهب والحنظل والزبيب الجبلي والجبنيج المعروف
بحشيش زيد والخربق الاسود والابيض والدفنة المعروف بشجرة الملوك
والخطمي السم والجبس والبقس لبوادتقيه كالاميتين والديجتالين
والسماق السم والعلامات الدالة على التسمم بواحد منها ) -
شاتية لبعضها وهي حرافة طعم الفم وحرقة لذعة والاحساس بحرارة فيه
وجفافه وجفاف البلعوم وانقباضه واستمرار تقايئ ولوغة جسم وخروج
الجوهر السم وقائم بعده والاسهال ثانيا شديدا والاسهال المعوي
وقوة النبض وتواتره ودقته والشاع لحدقة وفقد الاحساس العام
- ثم صغر النبض مع عدم انتظامه ثم الموت

(في التسمم بالسموم المخدرة)

أقواها نبات البلادونا وهو المعروف بالتفاح ثم الرأوند الطويل
المسمى بلغة الطب الكليات والتعويذ المعروف بالسكران والدالورة
والديجيتال الفرفري والبنج الاسود والنش السم والغار الكرزي والسم
الحوت والدفال والحشيش وعنب الذئب وحب العالم والنورالمغلق
والكافور وحمض الهيدروسيانيك والقدروبين والداتورين والديجيتالين
والنيكوتين والسولانين والاستركنين والبروسين وهذه الستة الاخيرة

اتيتين جوهر البكات

تستخرج من النباتات (والعلامات الدالة على التسمم بواحد منها)
هي ثقل الرأس والسبات والاندهاش والخدر والتهوع ويكون
قليلا اول الامر ثم يكثر والميل الى النوم والاسكار والذهول
وورم الوجه والاختلاج وتغريب العينين واتساع الحدقتين وعدم
انقباضها او قلته وتزداد تقلصات الاطراف لدرجة التشنج
واحيانا الحركات التشنجية في بعض الاعضاء والعادة في ذلك
ان يكون النبض اولا قويا ممتلئا ثم يصغر ويبطئ ويضعف على غير
انتظام والاحساس يتعب في قسم القلب ثم يعتريه اسهال وتهيج
والتهوعات قوية (الاوصاف التشريحية) لا يوجد
في الاحشاء اثر للتسمم بالتهاب بل يوجد في الاوعية كل س
من العلامات الكبدية والرئة احتقان فتكون الرئة حمراء داكنة واذا ضغط
نسيجها لا يصير عديم الهواء والدم الموجود فيها وفي القلب يكون
سائلا وقد يكون جامدا

## في التسمم بالمواد الحيوانية المعدية

### في البثرة الخبيثة

العلامات المميزة لهذا الداء ان يبتدي المرض بظهور بقعة صغيرة على الجلد

تشبه



تشبه اثر عضة البق ثم تحدث بعد ظهور البقعة بقليل حويصلة صغيرة
يصحبها اكلان شديد ثم تتمزق الحويصلة المذكورة ويسيل منها سائل
مصفر قذر اكال واذا فرقت يوجد في مركزها نقطة سوداء جافة متغنغرة
ثم يحس في محلها بحرارة محرقة وتظهر فيه في الحال حويصلات حول النقطة المذكورة
وورم في الجلد اوديمي اذا ضغط عليه يغور فيه الاصبع ولا يسبب الضرر
ويكون لون الجلد المتورم باهتا لامعا الحس ثم يحمر في السائل احمرارا مزرقا
ثم يزيد كل من الورم والاعراض المذكورة فتظهر الاعراض العامة العصبية المضعفة

تنبيه

هذا المرض اول الامر يكون موضعيا قابلا للشفاء بالوسائط الجراحية الى
ان تظهر الاعراض العامة وهذا المرض يحدث من مماسة سائل بثرة اخرى
او من مماسة بقايا اشلاء الحيوانات التي كانت مصابة بهذا الالتهاب
العدوي المسمى بالداء الفحمي وانما سمي بذلك لان الغدد والانسجة الخلوية
تسود في هذا المرض سوادا فحميا وهذه البثرة ليست وبائية

(في الامراض التي تشتبه به)

تشتبه به البثرة الخبيثة والجمرة الخفيفة والاوصاف التشريحية هي المذكورة في الجمرة
والغنغرينة الجلدية والانتباه النكوية لكن يوجد زيادة على ذلك ...

يصب في الاجزاء المصابة

(في التسمم بالسمك)

اقوى السمك تسمماً هو النوع السرطاني المسمى بابي مقص الغاء وفيه السم
بعد ما ... وهو سرطان صغير وفيه الطول وهو نوع من حيوان الصدف
والانبر او البرش والاسكومبرو وغيره وهذه المشهورة من انواع السمك
والعلامات الدالة على التسمم به (ای الوجه منها) هي ان يحس المصاب بعد تعاطي اللحم
في المعدة بثقل في المعدة وقيء وتقلص وصداع شديد ودوار
ويعتريه حرارة شديدة في رأسه ويحمر وجهه وينتفخ ويعتريه عطش محرق وكثيراً
ما تظهر على الجلد ارتفاعات حمرية ويصير النبض صغيرا سريعا متواترا
ويعتريه اهتزازات تشنجية ولا تبرد اطرافه الا نادراً

(في التسمم من لسع الحيات)

اقوى الحيات سماً الحية المعروفة المسماة بالافعى وفيه الحية السوداء
والثعبان السامي والجلجلي وانما سمي بذلك لان في ذنبه قشورا
جافة وهذه تضرب بعضها على بعض ... فيحصل من جرها
على بعضها رنين كرنين الجرس او الجلجل وبعض التي توجد
في افريقا . والعلامات الدالة على التسمم بسبع واحد منها) الم حاد والكل

في محل اللسعة



في محل اللسعة وسريان السم في الجسم كله سريعاً كلمع البرق وحدوث
ورم ويبس مصفر ابيض ثم احمر ثم ازرق ثم يصير لونه غنغرينيا وضعف النبض وشدة
وتواتره تواترا غير منتظم والاغماء والقيء والضجر العام وضيق النفس والعرق البارد
الغزير وضعف البصر والهذيان ثم صعوبة البلع ثم صيرورة الجزء الملسوع
عديم الاحساس وسيلان مصل غنغريني من محل اللسع ثم الموت

(في التسمم بسم الحيوانات الهوام والحشرات السامة)

اعظمها سماً العقرب ثم الرتيلا المعروفة بمصر بابي شبت والعنكبوت الاسود
والنحل والزنابير والبعوض والناموس . والعلامات الدالة على التسمم
بسم واحد منها) هي الالم الشديد والورم واحساس المصاب بحرارة في محل
اللسع وقد يحصل فيه التهاب وينتهي بالغنغرينا ويصحب العلامات
المذكورة في وتهيج وحمى وخدر واهتزازات عامة وقد تنتهي الامراض بالموت

في التسمم بتناول الذراريح من الباطن

العلامات المميزة لهذا التسمم) هي تكرر القيء وحرقة الطعم والاحساس
بحرارة محرقة دائماً في الحلق والمعدة والبطن والم الكلى والصداع والالم
الكلية والاحساس بحرارة في القسم القطني وفي المثانة وكثرة البول وعسره
او تقطيره والانعاظ المتكرر المؤلم والاهتزازات التشنجية والهذيان ثم

الموت ( في التسمم من عض الحيوانات الكلبة وبه داء الكلب ) -

العلامات المميزة لهذا الداء هي ان يتألم الجزء المعضوض بعد عشرين يوماً من وقت
العض وقد لا يبتدئ الا بعد ثلاثة اشهر او اربعة ويتبع محل العض بعد التئامه
ان التهم وان لم يكن التهم يسيل منه صديد يصلح الجسم ويعتري المريض
قلق وضجر وتشنج وضيق نفس وقشعريرة تبتدئ من محل العض وتثبت
في الجسم وتنتهي في الحلق وتصحبها حرارة شديدة في الباطن وظماء مفرط ومع
ذلك لا يمكن للعليل شرب الماء لخوفه منه في ذلك يخاف
من الماء ومن الاجسام اللامعة التي تشبهه فيمتنع من شربه ويعسر عليه الازدراد
ثم يعقبه حمة آلام او شدة في ظهور الاعراض المذكورة وشدة التشنج ويعم
الجسم ويكون الوجه عبوساً ثقيلاً وتتوقد عيناه ويخطف ويندلع
لسانه اي يخرج من بين شفتيه ويسيل من فمه لعاب لزج وان يمكن من
احد عضه ويصير نبضه ويصير غير منتظم ويعتريه عرق بارد لزج ولا موت
الا لعاب يقاسي شدايد راوا الاعلى انه يتاتى ابيديه ورجليه
كالمصاب في التسمم بالغازات بداء الغرقي

( في التسمم بغاز حمض الكربونيك )

ان حصول التسمم بهذا الغاز يكون في الاماكن المغلقة الموقود فيها الفحم





وفي مجاورة قمائن الجير وفي غرفة تخمير النبيذ بل في كل محل يجهز فيه الجمر
وفي قرب مناقع الماء التي تتعفن فيه جواهر نباتية كالبرك والغدران
وفي النفق الذي يستخرج منه الفحم الحجري وفي جميع الاماكن التي يقل فيها
تجديد الهواء والعلامات الدالة على التسمم بهذا الغاز هي ثقل الرأس
وصداعه والضغاط الصدغين والدوار والطنين والقيء احياناً وضيق
النفس والتثاؤب ثم تزول هذه الاعراض ويحدث غيرها وهي ضعف حركة
الدورة حتى كأنها وقفت والاغماء الشبيه بالموت حتى كأن العليل ميت
هذا اذا كان سبب الداء غير عدم تجدد الهواء فان كان سببه عدم
تجدد الهواء فتسبق هذه الاعراض بطء مفرط وعرق غزير والم في الصدر
والاغماء ويعقبه الانعكاس في الحركة وقد تكون الاطراف مسترخية
او متوترة ومع ذلك تبقى الحرارة الغريزية على حالها مدة طويلة واما الوجه
فيكون احمر ابنفسجياً تارة وباهتاً او رصاصياً اخرى وقد يلمع ويعول عليه
وهو لا يتغير (او صفاته التشريحية) يكون الجسم متوتراً قليلاً واطرافه
مسترخية والاوعية الوريدية ممتلئة والرئة محتقنة على دم سائل اسود ولا يوجد
في المخ دم الا قليلاً وتكون الصفحات زرقة وينتفخ البطن والضمير ان
احمرار منقلب الى اعلى ( في التسمم بغاز حمض الكبريت ايدريكي المسمى الايدروجين المكبرت )

وغاز كبريت الايدروجين النوشادر وغاز كبريتور النوشادر )

غالب حصول هذا التسمم من التعرض عند كنس المجاري بها الى البلاليع والبلاعات المهيئة لانتقال بسبب تصاعد الغاز المستنشق فان كان العليل المستنشق منه الا يسيرا يعتريه ضجر وقيء ودوارات عادته وبرد في الجلد وعدم انتظام التنفس وان كان التنفس خالصا وعدم انتظام النبض وان كان المستنشق منه كثيرا تكون كل الاعراض التي ذكرناها في التسمم بحمض الكربونيك ويزيد عليها التشنج المتقطع وقرارها في انسداد الفم مليئا مدمم وقصر التنفس وضيقه ودوارات عادة تشنجية تحصل بعدها كل التشنيد زللق وكبحا في المفاصلات فيتنفس متقطع تتقارب النوب ويفضي النوع الى التلف ومنه في يصبح العليل صباحا كالهوز الفقر ثم يعتريه التشنج زوال سريعا ( او صافه التشريحيه ) تكون الظهر الاذنية والعقبية والثقب ممتع مادة مخاطية مستمرة والرئة منتفخة والنواجب في القلب والاوعية دم كثير اسود شيئين وتكون البطينات حمراء وسودة

والله اعلم اصلاح مادة مستقة الترزق

كتبه اقل الاطباء والطلاب محمد ابراهيم

الف وثلاث مائة ) في شهر جمادي الثاني وقد فرغ من تحريره ) سنة ١٣٠٦

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی اشرف الانبیاء محمد و آله
محمد و عترته الطاهرین و بعد این رساله ایست در بیان مسمومات
و تریاقات آنها و مشتمل است بر سه باب باب اول در مسمومات معدنی
باب دویم در مسمومات نباتی باب سیم در مسمومات حیوانی (باب اول)
در مسمومات معدنی و از برای اینها تریاقات مخصوص یافته اند بهتر از تریاقات
سایر است و اول از آنها است (مس) که با جمیع جهات ترکیب
یافته سمیت پذیرد مانند زنگ چون مس را سفید نکنند و زرنیخ در آن
ریزند سمیت دارد زنگاری که مسی است مرکب که علامات سمی آن
غور غثیان و صورت مائل بزردی شود که گاهی اسهال و یرقان بود
و مریض را مزه ناکی باشد از طعم دهان خود که طعم مس گرفته است
از دهان خارج شود و عطش مفرط پدید آید و غثیان و حاقیت قی کرده پدید
آید و قولنج شدید در معده و امعاء پیدا گردد و اسهال الدم عارض گردد
و علامات عصبانی از قبیل صداع و تشنج در بادستی و بتی دراد پدید شود

وضیق النفس



وضیق النفس و صغر نبض و غش شدن رخ نماید و عاقبت مرگ و جمیع اقسام
ترکیب مس با زرنیخ همین علامات مذکوره پدید آید و علاج ابریشم
( علاج تسمم نباید داد و در اینجا بزودی قی آورد لهذا —
از آب گرم خالی قی بیاید و قند داغ با سفیده تخم مرغ نیکو باشد و جفته
در شیر که نمایند چنانچه در سمیات نباتی باید داد بلکه در این جا جفته
و فهیات نیکو بود و اشخاصی که در کارخانهای مس کار کنند و سمیت
مزمن در انها اثر نماید آب معدنی گوگرد و یا جوهر گوگرد بخورند —
در ارسنک که از جمله مسمومات معدنیات
علامات هیجان دم در دماغ و صداع و حمرت عین و جلاء و ضیق
حدقه و سیاه را فروخته و دهان طعم زیبق و احساس حکه و سوزش حد به
در گلو و عطش مفرط و علامات التهاب در معده مانند قولنج و قلق
و اضطراب چنانچه که مریض در معده مریض را درد بی نهایت
روی دهد و قی خارج شود و در تجزیه الدم و اسهال الدم پدید آید و حرارت
در بول و تشنج و تقطیب چنانچه ملفوظ دست دهد و نبض صغیر و در عش
و اختلاج در عضلات صورت
علاج و چون خود بخود قی نماید لهذا احتیاج بدادن قی نبود تریاق مخصوص او

سفیده تخم مرغ است که در آب حل نموده علی الاتصال بکار دارند و نگذارند تشنه
و شیر جوز رومی نیز مفید است و چون التهاب معده پدید آید علاج کننده
و نیز زالو در موضع معده و فصد نمایند و ملعبات و ملینات بکار
برند — سنگ جهنم که نیز از سمومات معدنیات و ترکیب بود
از نقره و جوهر شوره که گاهی اتفاق افتد که طبیب بجهة مریضی در گلو
خواهد سنگ جهنم بکار برد و از دست او رها شده فرو رود و علامات سوزش
به نهایت در معده و از هر جائی که سنگ جهنم عبور نموده است و جراحت
معده را سوزانیدن باید و ورم صفاق پدیدار گردد و دوائی که بکار برند آن را
زیرا که فائده در آن نباشد. و در ورود معده را سوزانیدن باید تریاق آن است
نمک طعام که چون بسرعت پس از خوردن سنگ جهنم نمک طعام دهند
ابداً اذیتی نرساند و مریض از آن برهد ( سرب ) —
که هم از سمومات معدنیات چون از سرب رنگ زیاد درست نمایند
لهذا در نقاشی زیاد بکار برند و در نقاشان زیاد اثر نماید و یا آنکه
مریض را زیاد خورانیده باشند یا آنکه سهواً مقدار زیادی از آن خورده
شود ( علامات ) صورت کشیده و تیره رنگ گردد و خفقان
معده عارض و خشکی در دهان و گلو هم رسد و عطش مفرط عارض و اوجاع





قی گرانی پدید آید و قولنج سربی عارض گردد که با وجع صعب بود و بطن فرو
رود و یبوستی شدید عارض گردد که بهیچ مفتحی تفتیح نپذیرد و اگر چیزی
مندفع شود مانند سرگین گوسفند باشد و تشنج در اطراف رخ نماید و نبض
بطئ و منقبض شود و اختلال حواس و اغماء و عاقبت مرگ بود
و علامات که در سرب مذکور نمودیم نه از سرب خالص است بلکه از املاح
سرب بود ( علاج ) چون تازه خورده باشند
اول دوای قی دهند زیرا که آنچه در معده باقیمانده بیرون آید —
و از دواهای قی سلفات دوزنک را بکار برند که اگر قی نیاید ملح جوهر
گوگرد که در آن است با سرب ترکیب شده ملحی بدون ضرر بوجود آید
و اگر حاضر نبود نمک بکار برند و اگر آن نیز نبود زاج سفید استعمال کنند
و اگر هیچ کدام حاضر نبود سفیده تخم مرغ و آب صابون با شیر بکار برند
و بجهة رفع یبوست که از سرب پدید آید دو مثقال نیم کشته زیبق دهند
زیرا که کبریت او از تشنج است و تریاک او را اثر دارد و نیز حقنه
با نمک فرنگی بسیار خوب است و چون تقیه مرض از سرب —
در بدنی اثر نموده باشد مانند نقاشان آشکار میباید کبریتی زنجبیل است —
وضد قولنج نقاشی سه چیز بود روغن چراغ و روغن فرفیون و نمک

دخانیست (زیبقات و زرنیخ) که روحی باشد مرکب با جوهر گوگرد —
علامات سمیت عفونت دهان و حس سوزش و خارش در گلو و عطش
مفرط و قی و اسهال و ضیق نفس و ضعف نبض ( علاج —
گشنیز آب نگرم دهند تا قی پدید آید و اگر چه خود حاجت قی است ولی حاجی
قی را به خود فرط محتاج اند که قی عارض نماید و تریاق وارست جوهر مازو
و مطبوخ مازو زیرا که زیبقات و زرنیخ ترکیب شده ملحی غیر مستمی پدید آید

( طرطیر مقی )

که انتیمونی قی باشد مرکب بود از ملح طرطیر و انتیمونی علامات اوست
ضربت رنگ کشیده و صورت و تیره گی او و تهوع و علامات
التهاب و قوه معده پدید آید و اسهال الدم و قلق و اضطراب
و رعشه و فواق و [illegible] حواس رخ نماید و چون معده را تقرح
و سوراخ نماید بمیراند ( علاج ) گشنیز آب
اسفناج را باید داشت و الکاه مطبوخ مازو و دارست که کنه تنها نمیده
و کهنه تهوع دوای جوش و نقیض قلیاب و نقیض قیوتی بکار دارند
که ده قطره از تیزاب قلیاب مخلوط با آب گرم کرده مدفعات
نوشانند که مفید خواهد بود ( سم الفار )

که از جمله سموماتست



سموماتست معدنیست علامات خون در صورت و طعم نبات لفنه
دارد لهذا مشتبه شد گاهی عوض او بخورند گشنیز صورت ناخوشی گسنیه
شود ولی بدن بیجان و النهاب در چشم و دهان کبودی در اطراف
نبض پدید آید و لب کبود و عطش مفرط که بهیچ چیز تسکین نیابد و غثیان
و سوزش و حس اختناق در گلو و قی متعدد که رنگ زرد و یا کرانست
— و یا آمیخته بخون و چون لب بار دیر تبدیل رود لهذا چون قی نباید
ملاحظه شود در او ذرات اسم الفار و تیغ زور از بدن مریض رخ نماید و دوار
مدفوعه نباتت متعفن و درد امعاء و حس تشنه گی پدید آید و غلبه
ادرار زیادی دفع شود و گاهی اوقات تقطیر البول و نفوذ دسته
و تشنج صغیر و تشنج بود و بدن نظام و اطراف بدن سرد و مریض نفس
نماید در حرارت و گاهی سم تب الفار شود که مشتبه بود با و دیگر از علامات
بود فواق و سقوط قوا رنیه و هذیان و در بیش چشم خیالات بیند
و صورت اسهال دا بیان گردد و رعشه و تشنج در عضلات و غار
گردد و عاقبت منتهی بهلاکت گردد و چون عادت کننده گلبفلا و
سمیت زرقی در آنها پدید آید و علیلات انهارا عارض گردد با شد
اسهال و ضعف بدن و بعد بی تشور در یک موضع جلد عارض شود —

ولکن کم شیوع نمود مانند کوفت (علاج) کثرت آب دهند
تا قی آورد و تریاق مخصوص او سفیده است و بر آسید دهند —
که از این بهتر تریاقی از برای آسید ارسنیک در مسمومات نبود صنعت او
بگیرند زاج سبز را و جوهر گوگرد داخل او نمایند و بعد جوهر نوشادر در او ریزند
تا دردی بنشیند که همان دردی مذکور است و چون آهسته خشک شود
رطوبتش مفید خواهد بود و آب صابون و سفیده تخم مرغ نیز با منقلات
دواء معدنیه گوگرد نیز نیکو باشد و حقنه نمایند نیز از دفعیات) —
(فسفر) که در کبریتها است مفید بود و در معدنیات نیز
بوجود آید و بجهة آتش بازی زیاد استعمال نمایند چنانچه در این کبریتهای فرنگ
فسفر بود که باعث اشتعال آنها است که بجهة تقویت باه و تر فاع
او را بخورند و از جمله مسمومات است علامات حرقت در معده و روده
و قی و زحیر و اجزاء مدفوعه شفاف و ادرار در تاریکی روشن دهد
و غلق و اضطراب و تشنج و نعوظ و سلس البول و عاقبت مرگ بود
— علاج کثرت آبکی دهند تا قی آورد و دفعیات بخورند
و هم حقنه نمایند و از مشروبات تیز زیاد بیاشامند و چون فسفر
در معده مبدل بتیزاب فسفر شود استعمال منیزی مکلس نافع خواهد بود که باد

مرکب شده ملحی غیر سمی



که با او مرکب شده ملحی غیر سمی بوجود آید و نیز ضد التهابات بکار برند
زیت خالص که از جمله سمومات جامدیست اگرچه از معدنی می‌گیرند
بلکه خاکستر نباتات است ولی چون از جا دور است در این جا ذکر می‌شود
(علامات) اختلال حواس باطنی و مستی و ضعف عضلات و حرکات آوار
و هزال بدن و سیلان دمعه و حمی چون حمی دق و طپش قلب زیاد
و نفث الدم و نزف الدم از رحم زنان و تشنج پستانها و بعضی وقتها
علت مذی در بوزنه علاج بهترین تریاق
او قی فی نفسه است و ضد التهاب معده نیز باید بکار برد —

کلورور دو باریوم

این نمک بسیار کم استعمال شود و هرگاه زیاد خورند علامات سمی بروز
نماید علامات التهاب امعاء و اعصاب مانند غش
و خواهش و اضطراب و تشنج علاج سولفات دو سود است منیزی ترکیبی از بوم
با جوهر گوگرد و بیش از مقدار سایر آسیدها است پس بهتر است که
از سولفات‌ها که مستعمل داریم مانند کچ ولی استعمال سولفات دو سود
که ضرر ندارد فرقات اصلح است زیرا که از خوردن او نمک
طعام و سولفات دو باریت حاصل می‌شود که سمیت ندارد) —

آلک ) علامات التهاب امعاء و قلق و اضطراب
و تشنج و غیره ( علاج ) ترشی لیمو پس از آن دهنیات و بعد
ادویه ضد التهاب بکار برند ( کربنات قلیائی ) خواه مرکب
با خواه الکال و مرکب از زغال باشند ( علامات ) طعم دهن
عفص و سوزنده و بوی بول دهد مانند رائحه کسی بول خورده باشد
و بعد از خوردن گلو میسوزد در جهت در ربع دقیقه آن وقت دموی و بیج و قلق
و قلق و اضطراب و اسهال دموی روید هد ( علاج ) با تریاق داد
و نیز حرکت تاسیون دهنیات در فقدان مسموم از قضایات
زیاد دریافت شوند مانند ترشی کوکرد و بوره و غیره چون کوکرد خورند
دهان و حلق بسوزد و سیاه شود و فهق بجا نقره گردد و لاکطه سوختن
کمی تنفس عسیر شود قی سیاه و التهاب معده عارض شود و اما اکثر -
از هر صرف بمیرند زیرا که چون به حلق رسید حلق تشنج یافته چیزی بمعده نرود
و لهذا از خوردن غذا هلاک گردند ( علاج ) تباشیر فرنگی
و آب صابون و کاربنفد و جهة التهاب معده و امعاء دهنیات
و غیره استعمال نمایند ( اسید کابلیک ) ترشی
نباتات شبیه به سبزه آید و له چهار برگ دارد و نیز در زبان و در یوس فت بوده

وچون در بدن



و چون در بدن انسان بهم رسد باعث تولید سنگ مثانه شود و منبع
سنگ مانند توت سیاه است و این ترشی را در صنایع زیاد استعمال نمایند
خصوصا جهة زغال زدن مرکب فرنگی ( علامات )
سوزش گلو و معده و نقطة الدم قحط و ضعف نبض و تشنج و هلاکت -
علاج اول آب گرم جهة قی کردن و بعد آهک و آب صابون
( اسید کربنیک و اسید دوکریک ) هوای زغال در هوای غیر
جاری حرکت دارد و از هوا یافت شود در مواضع عمیق و چند غار
مخصوص و در دره که تنگ باشد و در جاها داخل تهار مسدود
المنافذ که زغال آتش کنند و این سنگین تر از هوای متعارف است
( علامات ) صداع و گیجی و تهوع و ضربان شریان شقیقه و دوار
و هستدل حواس ظاهری که عقلش نمیرسد که در و پنجره باز نماید و نیز
سیاهی چشم و طنین در گوش و طپش قلب و سستی به نهایت بدن
در اول تواتر تنفس و بعد عسرت نفس و میل بخواب بهم رساند که خواب
مسیر قصی گویند و صورت متغیر و کبود و اطراف لب و دهان
بهم رسد و چون هلاک شود خونش سیال و سیاه از شریان
ملاحظه گردد و چون سخت شود علاجی ندارد ( علاج ) --

اول آنکه در هوای جاری برده صحبت ما و بارد نمایند و چون علامات
بهبودی یابند فصد نمایند و بدن را با سرکه بشویند و نیز نکهت
وسیدنی [illegible] هوا بدهند زیرا که اسباب از زیاد قوه تنفس است —
کلوروفورم و اتر) که از جمله سموم‌اند علامات چون استنشاق
در بیهوشی استعمال نمایند علامت کفایت او آنستکه (علاج) در چشم و اطراف
حس نماند و رنگ [illegible] و چون از این قدر تجاوز نمود صورت کبود
و نفس با صفیر و نبض در حین استعمال صغیر و سریع گردد و چون از این
اندازه تجاوز نماید نبض ضعیف افزوده و نفس تدریجاً کم شود (علاج)
چون در زمان بیهوش کردن استعمال نمایند و از اندازه تجاوز نموده او را
در هوای جاری برند و صحبت ما و بارد در صورت او نمایند و از این تدابیر
غالب آنستکه بهوش آید و او بسیار خوب است زیرا که بیهوش کردن را
در عمل یدی بکار برند ولی از عمل باید شکم خالی باشد چون بهوش آید
[illegible] آنی باشند و خود را نگاه داشته باشند و بیهوش شدنی [illegible]
اختلاف بود و بعضی زود و برخی دیر بهوش آیند (سپید [illegible])
که هوای کور کرده باشد و قبل از این [illegible] علاج [illegible] سبب
کندنی چاهها عمیق و پاک نمودن [illegible] زیرا که از آنها [illegible] بوجود

آید اسپیون بود



و سپیون [illegible] بود که از ذغال به پیدا آید و الا از وی تر است (علاج)
اسپیون ذغال است و در علاوه استشمام الکل و دوا و جوهر [illegible] در
[illegible] خواهد بود (باب دوم در سمیات نباتی که) آنها
مخدرات که چون مخدرات در بدن اثر نمایند اعصاب حس و حرکت را
خدر نماید و چون زیاده مصرف شده باشد آلات اعصاب را از حرکت
باز دارد و سمومات مختلف از نباتات [illegible] و بعضی از این نباتات [illegible]
نیز هستند و تریاق سمومات [illegible] کیمیائی [illegible] دقت [illegible]
او ترکیب [illegible] ضرر خواهد شد مانند جوهر [illegible] که تریاق
[illegible] زیرا که با آنها مرکب [illegible] —
[illegible] آلات [illegible] که [illegible] تخم مرغ ترکیب شده —
جسم [illegible] بوجود آورد [illegible] سمومات [illegible] تریاق مخصوص پیدا —
نشده علامات [illegible] خوردن سمومات نباتی [illegible]
اعصاب [illegible] نشان [illegible] بدن [illegible] نماید [illegible] پدید آید
و خواب سنگین [illegible] و بسیار [illegible] کرده و [illegible]
از این سمومات [illegible] بسیار [illegible] شود و [illegible] ضیق گردد و [illegible]
[illegible] نقصان پذیرد و باصره [illegible] احول [illegible] و [illegible]

وگاهی چیزی مانند ابریشم پیش چشم می‌بیند و تنفس بطی گردد لهذا بیمار فروخفته
وکودن شود و بسیار باشد که نبض بطی و غیر منتظم گردد علامات
علوی در سمومات آکال التهاب در معده و امعا و دیماغ یا جفته و چشم
فرو رود و سهوی و هذیان کردند و زبان خشک و عطش مفرط و تهوع
و عاقبت قی عارض شود قاعده آنست که محرق را خون سیاه یا سیاه
و صفرا مخلوط بلغم در معده و روده‌ها و براز مخلوط با خون می‌باشد و گاهی
اضطراب شدید بود که خود را زیاد می‌زند در آن هنگام نبض صغیر و متواتر
شود و اطراف بدن مرمری التوتی شود و سرد گردد (افیون)
که از جمله تریاک است علامات تخدیر در دماغ و تهییج و سنگینی در سر و خواب
سنگین که عاقبت باغما رسد و به مرتبه از خود رود و کبود در لب و صفحات
منقبض و اورده و داغ طاهر جسته و ممتلی گردند و چشم خیره و بغلت
حدقه ضیق و گاهی وسیع شود بر خلاف سایر نباتات و انقلاب در عضلات
صدرت و گزگز و چون اثر زیاد کرده باشد عاقبت اختر فاو-
در عضلات به پدید آید و تنفس بطی و خارش در بدن و نبض بطی و متسع شود
و گاهی سقوط او چون صاحب خود را هلاکت رساند بسبب سکته خواهد
بود زیرا که افیون خون را زیاد میل به دماغ میدهد و مارفین که جوهر افیون است

نیز همین علامات



نیز همین علامات پیدا آورد ولی سخت‌تر (علاج) اول باید
فصد نمود از اوداج ظاهر و ارشا یا اورده نیز نیکو باشد و وضع علق
نمایند در جبهه و باید توجه زیاد نمود در این که مبادا مریض در حالت
اغما رود و بهترین تدبیری که بود او را از اغما و بیرون آورند و اگرچه
با اذیت باشد که موی سر او را بکشند و صب ماء بارد در صورت
و سر نمایند و آب سرد در گوش و بینی کشند و ابتدا قبل از فصد مانند
سایر سمومات دوای قی بکار برند و دوای قی زیاد شدید باشد
زیرا که تریاک معده را بیحرکت می‌نماید نسخه جهت قی بگیرند سلفات
دوزنک [illegible] آب [illegible] مخلوط نموده و اول ثلث او را بکوبند
و اگر از این نیز قی مفقود گردد فبها و الا هر ساعتی یک قاشق در [illegible] دوا
بخورند و اگر از این هم [illegible] کند قهوه تلخ [illegible] و در و بیدار
نگاه داشتن نمایند مبادا که تا دوازده ساعت [illegible] تریاک
دوای قی بود خواب کشید زیرا که تریاک در [illegible] تا ماده تبدیل را
تریاق مخصوص از برای او نبود ولی چند دوات که زیاد منفعت کنند
مانند خوردن [illegible] که دخنه بدو و قهوه پر مایه بسیار تلخ
و خلاصه دواهای قابض با منفعت بود مانند [illegible]

ونیز جوهر توتیا در زیاد منفعت خواهد بخشید انشاءالله ) ( بلادانه )
که از جنس سموم نباتات است علامات تنفخ و تهیج صورت
و برافروختگی او و کبودی لب و دوار و درد چشم مانند تباهیکه نباتات
مست باشند و صرع و نا شریان صدغ و جنون و رید و دواج و وکلت
حدقه سیاه که هیچ جز و از حقیقه محسوس نشود و قوه باصره به نهایت
ضعیف گردد و از پیش چشم بیند و عاقبت کور شود و سستگی
رس و اغما پدید آورد و چون از اغما بحال آید دیوانگی نماید و هر چه ببیند
از آن پاره نماید و هم تشنج از عضلات صورت عارض شود و از علامات
مخصوص اوست تشنج عضله گردن و علامت بخور علامات بلادر یک
خار پدید آید که آب نتواند فرو برد و دهان شور و تیز و عسر البول ـ
و در آخر حبس البول بود و تنفس بطی شود و نبض که در ابتدا سریع النبض
صغیر و بطی شود و بعد کت رسه یا زکته و از لفظ قلائ عضلانی —
علاج سستت دوای قی دهند و از مجموعات نباتات هم خورند و سم حقنه
فرمایند و محرکات تورشانند و چون کافور و ترسولفیک و نفط سفید
و کنابات دامایاک و بعضی از نارنج و کورتی بگیرند و فصد نمایند خصوصاً
از ورید و داج ( ناتوره ) و این نیز از جنس بلادانه است

علامات سستی و صداع



علامات ) سستی و صداع در سر و اختلال حواس خمسه خصوصاً ـ
چشم یا دو بیج شود حدقه و اغما و خفقان و اختلاج عضلات حرکات
و تشنج اطراف و علامات طلوع نهار و گرزه و نقوط دایی
و برخی اوقات در جلد سکته آید پدید آید که زیاد و خارش کند علاج
گشنیز و دوای قی دهند و دو زوج بباشند و قی کنند و حقنه ـ
از نسه که با منفعت خواهد بود و نیز خوردن شیر و حب آبارد
نیز نیکو باشد و لاتریاق مخصوص از برای او بود ( بذرالبنج )
که نیز از جنس داتوره و بلادانه است ( علامات ) دوار و صداع
و سستی در سر و بطلدی حواس خمسه و وسعت حدقه و هذیان و اغما و جنون
و خارش در گلو و عسر البلع و بالاخره بلع بالکلیه تمام گردد و لکنت زبانی
و ثقل و داد عارض گردد که بهیچ وجه نتواند تکلم نماید و علامات مخصوصه
یک خار پدید آید و اختلاج عضلات صورت گویا که تبسم نماید
و بعد کت میرسد از سکته و از تماشه ... هوای عجبانیه ( علاج ـ
Cegua همچون علاج مسموم از بلادونه است ( شوکران ) که نیز از نه
اسکوته نامند که از نباتات سمیه است چون بته بعضیرت در طعم و رنگ
به بعضی شتبه کرده عوض او خورند علامات تهیج و کبودی صورت

وجبه آزرده کردن و حرکات مانند تشنج و اختلال حواس خرخره تنفس
بطیء و خروج بول با خون و برزر با خون و آب دهان نیز مخلوط
با خون است و ضیق النفس و استفراغ پدید آید علاج گشنت
دوا ریخ و حقنه با روغن چراغ و سرکه نمایند و چون علامات ورم
معده عارض شود وضع علق در شکم نمایند و کلمات دهنیات —
استعمال کنند و چون علامات استفراغ پدید آید محرکات استعمال نمایند
مانند جوهر نوشادر و کربنات دامونیاک و کافور و شراب
و امثال اینها ( اسید ئیدروسیانیک ) که جوهر بادام
تلخ است که بعضی اوقات اطفال بادام تلخ زیاد خورند علامات
در انها پدید آید ( علامات ) خدر گشتن اعضا و دوار و درد
رأس و حس نفار در معده با قلق و اضطراب و بیحسی اعضا و اختلال حواس
و چون زیاد خورده شود از فقد قوه عصبانیه بهلاکت رسند و علامات دیگر
دیده شود که خون در عروق رقیق شده مانند انها که خفه شده
باشند و در خون او رایحه بادام تلخ استشمام شود ( علاج ) دو طریق
در علاج باید بکار برد نخستین جذب با وارد و زیاد و در راس بصورت تا آنکه
در اعضا اتصال آید و فصد از وداج ظاهر ( دویم ) استعمال ادویه منبهه است

بگیرند آب



بگیرند آب مخلوط بلعاب بیدانه یک سیر جوهر نوشادر ۱۰ قطره و چون
جوهر نوشادر نباشد عوض او قیلاب قمی بکار دارند و بنوشانند و سم
بیست قطره جوهر نوشادر در دهن لعاب مرنوره خورده حقنه فرمایند و تبلیلی
سهل است در جمیع نباتاتی که از طایفه بادام تلخ است ( کوجوله )
و هم جوهر او که استرکنین و برواین بوده باشد ( علامات )
صورت قفل زدن و تنفس با عسرت و لکنت زبان و سقوط الآرزه —
و نبض صغیر و صلب شده و عاقبت از حرکت باز ایستد و تشنج شدید
و چون از تشنج باز ایستد استرخا پدید آید و چون معده ازین جهت بسید
کنده باشد علامات زهر خوردن است تکانی در دلت و با آسموتی
و جرح التماس و فارش در گلو و حلقوم و تهوع مدانکه حدوث بیار
ادویه بود کوجوله که هر کسی شخص بخوردن او عادی بود و نتواند که بدان
سبب خوردن مقدار او را زیاد کند که بسیار دیده شده است که شخصی
مدت چند روز به مقدار مرتب خورده بعد از چندی اثرهای سمیه
آثار سمی پدید آمد علاج گشنت دوا ریخ از ایتات خارج
بکار دارند زیرا که تنها باشد مدتی بسیت و مطبوخ قالجات
جون مازو و قهوه و امثال اینها بکار برند و سم فوق استعمال نمایند —

قارچ سمی ) واو از جمله سمومات قویه است و خیلی شباهت بقارچهای
خوراکی دارد ( علامات ) خارش و سوزش در گلو و عطش مفرط
و تهوع و غثیان و قولنج شدید و اسهال الدم و علامات عصبانی
مانند سستی و هذیان و اختلال حواس و فواق و تشنج صغیر و با تمدد
و تشنج و اختلاج در اعضا پدید آید و گاه اغما عارض گردد و بهلاکت رسد
از قی قوی علاج شستن حوالی تا لب رزینه از اینجا با تبعات
رعدعه از پر مرغ در گلو و دادن سم شقال سرکه که با منفعت است
و در مملکت روس قارچهای سمی و غیر سمی زیاد است لهذا قارچها را
دو دفعه در سرکه بجوشانند و آن وقت بخورند و از آنجهت است در بیعت
او سرکه خیلی با منفعت است و هم حقنه از سرکه با منفعت بود و جلب علاج
آب سرد هم نیکو بود و در روی شکم فصد علق نمایند و با دیگ خیلی جلب
بکشند از آنکه مبادا آوار عصبانی سقوط نمایند لهذا محرکات چون
امانیاک و اثر بیک و کافور و قهوه و امثال اینها بکار دارند و بدور
آن بسرکه و عرق مالند و حقنه از اینها معتدل نمایند و چون بعض از نباتات
سمی مخلوطه باشد و طبیب نداند که چه مخلوطه است همین معالجات بکار برند
( کافور ) که از جمله سمومات علامات آن خشکی سیما و اطراف بسیار اللونی

و سرد گردد و خدر در اعضا



و سرد گردد و خدر در اعضا و درد در رگ و پیها که در اعضا و دماغ
تمام بدن و استرخا و عضلات و دوار و اغما پدید آید و گاه تشنج کشد
و هذیان گوید و بدون قلق و اضطراب و اختلال حواس حرکت قلب
و نبض رسیده و در استعمال بواسطه ضعف و دفع زیاد بهلاکت رسد
( علاج ) شستن معده و دوا قی است و هم مسهلات و حقنه جات
نیکو بود و جذب ایمانی دم در دماغ آنا فآنا بیفزاید از ورید ودج
فصد نمایند از آن و آب سرد بر جبهه نهند و خردل و سایر حاریات دیگر
بکار بری دارند ( طرطرق ) که از جمله سمومات بود
علامات آن خشکی سیما و دوار و سستی و غثیان و ضعف زیاد و اختلاج
در جمیع عضلات و نبض صغیر و مرتعش و با نفصال گردد و خصوصاً استرخاء
عضله داخل تقبضه باشد و هم استرخاء عضله مثانه شود و لهذا بول
و براز بلا اراده دفع شود و سوزش در گلو پدید آید و گاه قی و اسهال پدید آید
علاج — شستن معده و دوا قی است و حقنه سرکه و دهنیات و ادویه
قابضه از قبیل مطبوخ مازو و پوست بلوط و مازو ند و ریشه انبار
و امثال اینها و گاه لازم شود فصد ( اسورنجان ) که اسم از سمومات است
علامات خارش و سوزش در گلو و معده و قولنج و زحیر عارض شود و بول الدم

پدید آید چنانچه گاهی گاوان ارزن زیاد خورند و در شیر دادن ایشان خوف
پدید آید و سم از علامات انهاست دوار و سستی در اعضا و خفا و درشته
و انقباض نبض است ( علاج ) از مطبوخ قابضات نوشند
و حقنه از سرکه و دهنیات نمایند و دیگر که از قبیل جوهر نوشادر
و کافور و مشک و امثال اینها بکار برند    عرق شدیده القوه
مانند آنکه گاهی عرق خوران عرق را که شدید است زیاد خورند
علامات او علاوه مستی زیاد کبودی رنگ و صورت جمود و دوار و
رخاوت با اغما و بهلاکت رسد ( علاج ) نخست
حرارت شاهست و چون نتواند فرو برد با انبوبی داخل معده او نمایند
و چون خوف از سکته است لهذا فصد نمایند و ضمادها بر دل و حلقات
نمایند و استعمال امانیاک زیاد منفعت بود و سم مرکه فروش در
و سفیده و ضمادها بر د نمایند که از اغما بهوش باز آید و از ادویه ایست
که بجهت زایل کردن مستی چند قطره امانیاک در شربت داخل نموده بخورند

( باب سیم در سموم حیوانیست )

اول از انها شربن داوه است که در گاو پدید آید و مثل طاعون تا بعد
و چون از مرض گاو بواسطه مس جلد و یا سبب دیگر با انسان سرایت نماید

او را انتراکس



انتراکس گویند    علامات او حمی عفونیه و درد بعضی اعضا و کوفتگی در اعضا
و دهان و دماغ سیاه در زبان و حلق و اضطراب و غثیان و قی صفراوی
و خیلهات دانه دانه است و بعد از آن در یک موضع جلد بثوری بهم رسد
و تدریج بزرگ شود و اطراف را بخورد و خفا نقره شود و بسیار بواسطه
این مرض بهلاکت رسیده اند یا از خمار عفونیه و یا بجهة سرایت غانقرایا
بیکی از اعضای شریفه    ( علاج ) نخستین موانعیات
و آن موضعیکه بثور در آن موضع باشند و از ظهور شود و طلا نمایند و بدان
محرکات استعمال نمایند و چون نفط وتر و امثال اینها ( منیر و کوفت
و دو زده ) که سم از جمله سموم است    علامات التهاب
در معده و احشاء و خفقان و فواق و عطش مفرط و نفخ بطن و اسهال الدم
و ضیق النفس و استرخاء و تشنج در اطراف و قی باشد ( علاج -
نخستین دوای قیات بطور استعمال نمایند حموضات نباتیه و روغن
و ابتاق خفه کنند    ( ذراریح ) که از سموم
حیوانیه است    علامات بعد از خوردن حمی عارض شود و نبض سریع
و تنفس متواتر شود و حس شوند در موضعیکه داخل معده شود است سیلان
بزاق و حس تشنج در گلو و عسر البول و غثیان و قی الدم و اسهال الدم

و قلق و اضطراب شدید و درد معده بطوریکه راست نتواند در بستر گذارد
و گاهی قی ده ... ممنوع بود و تقطیر البول رخ نماید و در آنوقت فرج ادرار
درد شدید عارض شود و تشنج در مجرای بول و فرسودگی و غالبا فتق عارض
گردد در موضعیکه ذراریح در آنجا باشد و قلق و اضطراب و اطراف
مرمری اللون گردد و هذیان و اغما و عاقبت منتهی به مرگ شود
علاج ) اول آب گرم زیاد خورند و استفراغ بکار دهند و داروهای
صمغیات زیاد دهند مانند از قبیل صمغ عربی و امثال او و مرهم
استعمال مطبوخ زرقطونا نیز از جمله معالجات است و نباید دهنیات
استعمال نمایند زیرا که قوت او را بیشتر کند و مرهم لکار روغن کافور زیاد
نیکو بود و مرهم کافور در اطراف بدن و قریب مثانه و کلیه طلا کنند
و کهنه جهة اذیت و ادرار سخناه با آب نیم گرم نمایند و گاهی
در اطفال از وضع مستعمل ذراریح گاهی علامات کم از سمیت عارض گردد
ولی عیب ندارد ( زنبور و رتیلا و عقرب و غیره و مار ) —
در ملدوغ از نیش ... [illegible] از موضع ملدوغ بیشتر سرایت کند
و هیچ سوزش و درد در آن موضع عارض شود و در اوقات عرق ... [illegible]
متورم گرداند و قی و اسهال سیاه عارض شود در قلب سستی پدید آید —

که سم از دوار بدنه

که سم از دوار بدنه جوف شوند      علاج نشتر طلایه
از جوهر نوشادر دوات در موضع که تریاق مخصوص باشد مرانها و در روغن
زیتون در اطراف مالند و مرهم بدهان جوهر نوشادر و یا سرکه نوشادر
دهند      در ملدوغ علاوه بر این تدابیر خوب است که نیز لکار
دارند اگرچه حالی عفونت باشد زیرا الواسطه نزدیک آید ( درجه [illegible] )
بدانکه در موضع لدغ مار لکه کبودی یا سیاه می‌شکافد الحال یک دو نقص
یا سیاه و تهیج و آماس ظاهر گردد و علاوه بر آن تشنج شده —
حواس ضعیف اختلال بهم رساند و ادرار و نبوس و اضطراب و ضیق النفس و صعوبت
و ادرار که نبض در آخر سرد و اسهال سیاه عارض شود و این قی
سیاه نیست که از خون آمیخته ( علاج ) اول باید از لدغ باید کمید
و بعد بهتر آنست که او را به موضع ... بکار رود کنند و داده بعد کمید و بعد بچه ها
نوشادر الوده در کمک نوشاد تا آتش تافته داغ و هرگاه
نتوان کمید داغ کنی نمایند و نیز از فوق موضع ملدوغ را ببندند
و آن مقدار سیاه روغنی از قبیل روغن زیتون و غیره تدهین کنند —
وار ... رجوع شود به استعمال عرق و جوهر نوشادر در انفقره را باید دستگیر
اشخاصی را که گزیده شده عقرب ویا مار زده باشد و جان للدیک داده اند

استعداد شان کم شود بهتر که اگر نیز آنها را ذبح نمایند صدمه خطرش کمتر خواهد بود در هند اشخاصی هستند که عادت بخوردن سم نموده اند چون آنها را مار یا عقرب بزند اذیت نمی‌نماید سم کلب الکلب که سگ هار باشد تفصیل آن در کتاب جراحی بتفصیل ذکر شده تمت

(تمت کتاب بعون الله الملک الوهاب)

* بید اقل الخلیقه [illegible] *

(نبی محمد حسین [illegible] تبریزی)

* غفر الله له *

([illegible])

۱۳۰۶ سنه

دریغ که بی ما بسی روزگار — بروید گل و بشکفد نوبهار
پس از ما همین گل دهد بوستان — نشینند با همدگر دوستان
بسی تیر و دیماه و اردیبهشت
برآید که ما خاک باشیم و خشت

نسخه برای چسبانیدن شکست ظروف چینی و بلور

سریشم ماهی ۵ درم

سریشم فرنگی که [illegible] ۵ درم

اسپرت ۱۰ درم

اول سریشم را در آب سرد تر کرده بعد توی اسپرت ریخته تا حل شود [illegible]

[illegible] در وقت استعمال [illegible]

[illegible]) نسخه علیحده

نشاسته ۲۰ گرام

طباشیر ۶۰ گرام

[illegible]

[illegible]

رازیانج ۱۰ گرام

سریشم ماهی ۱۰ گرام

از [illegible]) ... نسخه علیحده

سریشم سفید ۱۶ [illegible] ۱۶ [illegible] ۳۲

[illegible]

[illegible]

کتابخانه مجلس شورای اسلامی